سرگذشت منظوم نرگس بانو (ملیکه)
مادر امام زمان علیه السلام



سروده

ملا اسماعیل سبزواری

به فرموده و سفارش

علامه محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه

مقدمه، تصحیح و شرح ابیات

ابوالفضل حبیبی


بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه	: ذبیحی یزدی، اسماعیل، ـ ۱۱۶۰ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: نرگسدان: سرگذشت منظوم نرگس بانو (ملیکه) مادر حضرت ولی‌عصر علیه السلام سرورده/اسمعیل ذبیحی یزدی(ذبیح): مقدمه، تصحیح وشرح ابیات ابوالفضل حبیبی.
مشخصات نشر	: قم: انتشارات مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۸ ص
شابک	: ۹۷۸ـ۹۶۴ـ۹۷۳ـ۲۶۳ـ۳
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: شعر فارسی ـ ـ قرن ۱۲ ق.
شناسه افزوده	: حبیبی، ابوالفضل، مصحح
شناسه افزوده	: مسجد جمکران (قم)
رده‌بندی کنگره	: PIR ۶۶۹۴ / ن ۴ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی	: ۸ فا ۱/۵
شماره کتابشناسی ملّی	: ۱۹۵۵۲۹۱



نرگسدان

- سراینده: ملّا اسمعیل ذبیحی یزدی (ذبیح)
- تحقیق و ویرایش: ابوالفضل حبیبی
- ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- چاپخانه و شمارگان: پرستش / ۲۰۰۰ جلد
- نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / زمستان ۱۳۸۸
- قیمت: ۱۲۰۰ تومان
- شابک: ۳ـ۲۶۳ـ۹۷۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸
- مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ـ۰۲۵۱
- قم ـ صندق پستی: ۶۱۷

نرگسدان

سرگذشت منظوم نرگس بانو (ملیکه)، مادر حضرت ولی عصر

سروده: ملّا اسمعیل ذبیحی یزدی (ذبیح) (م ۱۱۶۰ هق)

بر بنیاد «رجعت»، تألیف ارزشمند: علاّمه محمّد باقر مجلسی

مقدمه، تصحیح و شرح ابیات: ابوالفضل حبیبی

(کارشناس زبان وادبیات فارسی)

هرکسی خود می‌نوازد نغمه‌ای ناجور را

رهبر کل تا تو گویی ناظم وموزون شوید

در میان بندهای جهل ما سرگشته‌ایم

راه‌ها بسته‌است وتن خسته‌است، کی خواهی رسید

تا گلستان جهان شد بر گریز از جور وظلم

مرغ صلح از عالم آزادگی‌ها پر کشید

یار اسلام است اکنون هر کسی از ظنّ خود

رحمتی فرما خدا را یادی از حقّ آورید

طعم آزادی دریغا آدمی از یاد برد

با ظهورت بار دیگر می‌توان آن را چشید

بوی مینو آید از گلزار پاک مصطفی

سر بجنبانید یاران، دست شادی برزنید

❊❊❊

سروده: ابوالفضل حبیبی

با سپاس از راهنمایی عاشق مولا علی علیه‌السلام،

شاعر ارجمند، جناب آقای علی‌اکبر کنی‌پور (مستی)

تهران - ۸۱/۷/۲۴

اول دفـــتر بـه نـام کـردگار　　پـرتو عـرفان ز نـامش آشکـار

سودای تصحیح

در سال ۱۳۸۰، چند سالی پس از فارغ التحصیلی از دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، وقتی در مؤسسه لغت‌نامه دهخدا زیرنظر استادم دکـتر غـلامرضا ستوده (معاون مؤسسه) به ویرایش فیش‌های لغت‌نامه فـارسی مشـغول بـودم، مـصحح نامدار نسخ خطّی، جناب آقای میرهاشم محدّث فرزند شادروان استاد میر جلال‌الدیـن محدث ارموی، مرا بسیار به تصحیح نسخ خطی تشویق و لزوم احیای این میراث کهن را به عنوان وظیفه یک کارشناس زبان و ادبیات فارسی به بنده یادآوری می‌کرد.

من در آن زمان، فارغ از روزگار و نان و شغل، در حالی‌که برای کـنکور کـارشناسی ارشد آماده می‌شدم، عزمم را برای تصحیح نسخه‌ای خطی جزم کردم و به سبب علاقه به متون نظم و سرگذشت ائمه اطهار علیهم‌السلام، منظومه نرگسدان را برگزیدم. سیّد باصفا، محدّث عزیز ـ که خدایش سلامت بدارد ـ نیز مشخصات نُسَخ نرگسدان را از فـهرست اسـتاد ارجمند منزوی (ج ۴، ص ۳۲۷۰) برایم به دست آورد.

نُسخ نرگسدان

۱. موزه بریتانیا، به شماره ۴۷۷۲، مورّخ ۱۱۷۰ ه.ق.

۲. موزه ملک، به شماره ۵۵۸۲، مورّخ ۱۲۷۹ ه.ق، (به اختصار مل ۱).

۳. کتابخانه دکتر مفتاح، به شماره ۱۷۶، مورّخ ۱۳۰۲ ه.ق (مفقود).

۴. موزه ملک، به شماره ۵۱۲۰، مورّخ ۱۳۰۲ ه.ق، (به اختصار مل ۲).

۵. کتابخانه دانشگاه تهران، به شماره ۴۰۳۱، مورّخ ۱۳۱۳ ه.ق، (به اختصار دا).

۶. مدرسه عالی شهید مطهری / سپهسالار، به‌شماره ۷۲۰۰، بی‌تاریخ (به‌اختصار مط).

* «نرگسدان»، یک بار تحتِ عنوان «شرح حال نرجس خاتون» (کتاب ذبیحی) به سال ۱۳۲۵ ه.ق، به قطع جیبی ۱۳۴ صفحه‌ای، در تبریز به چاپ رسیده است. این چاپ هم‌اکنون در کتابخانه ملی موجود است که دوستم، جوان فرهیخته رضا آذرپیشه در سال ۱۳۸۶، طی چندبار مراجعه به کتابخانه ملی گفت: «نرگسدان به خاطر قدیمی بودن و فهرست نشدن در اختیار گذاشته نمی‌شود».

خوشبختانه پس از ارائه این تصحیح به انتشارات مسجد مقدّس جمکران، پژوهنده و کارشناس گرامی نسخ خطی، جناب آقای دکتر ابوالفضل مرادی، این چاپ را در اختیار داشتند و زحمت مقابلهٔ آن را با این تصحیح متحمل شدند که با سپاس فراوان از دقّت و نکته‌سنجی ایشان، از دیگرسانی‌های آن نسخه به نشانهٔ «مر» یاد کرده و استفاده نمودم.

▣ شیوهٔ تصحیح

از این فهرست، متأسفانه قدیمی‌ترین نسخه خارج از ایران و در دسترس نبود، بنابراین کار را براساس نُسَخ موجود درایران (یادشده درفهرست استادمنزوی) بنیاد نهادم. ابتدا به موزه ملک رفتم و طی چند روز نسخه مورّخ ۱۳۰۲ ه.ق را بازنویسی و با نسخه ۱۲۹۷ ه.ق مقابله کردم. بعد به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران رفتم و با یاری رئیس وقت کتابخانه، استاد ارجمندم آقای دکتر تجلیل، نسخه «دا» را دیدم و با نسخ ملک مقابله کردم. سپس به کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار) رفتم و نسخه «مط» را دیدم که انصافاً نسخه پاکیزه و کم‌غلطی بود، اگر چه تاریخ کتابت نداشت، امّا بنا به گفته خانم خُسرودی کتابدار محترم: «استاد منزوی، این نسخه را معتبر و از قرن دوازدهم می‌دانند».

پس کار تصحیح این اثر، بر اساس «مل ۲» و با توجّه به نسخه خوبِ «مط»، همان سالها سامان یافت، امّا به علّت مشکلات عدیده‌ای که گریبان‌گیر مدرک به دستانِ بیکار است، و پس از آن، کار بر روی دو کتاب دیگر: شب چراغ (گزیده کشکول شیخ بهایی

و دیگر متون ادب فارسی)[1]، و ترازوی احدخو (داستان‌های منظوم درباره کردار امام علی(ع))[2]، نرگسدان تا تابستان سال ۱۳۸۶ روی در نقابِ نسیان داشت. وقتی دوباره به سراغش رفتم، دیدم برای بررسی برخی از ضبط‌های ابیات، باید دوباره به کتابخانه‌های ملک و مدرسه شهیدمطهری مراجعه کنم؛ ولی این بار به خاطر کار اداری نمی‌توانستم خودم به کتابخانه‌ها مراجعه کنم، پس رفتن به موزه ملک را به عهده همسرم، سرکار خانم فهیمه‌السادات موسوی، نهادم.

وی با علاقه به موزه مراجعه کرده و متن تصحیح شده را با میکروفیلم‌ها مقابله کرد؛ ولی به دلیل شرایط خاص مدرسه عالی شهیدمطهری، شخصاً برای دیدن نسخه «مط» رفتم، و این بار با یاری آقای نصاری (مسئول بخش میکروفیلم)، عکس نسخه را در رایانه دیدم و متن را با آن مقابله کردم.

در این گیر و دار، خلجانِ استفاده از نسخه موزه بریتانیا، که در زمان حیات ذبیحی یزدی نگاشته شده بود، رهایم نمی‌کرد؛ از طریق اینترنت راه به جایی نبردم، با خواهرم، خانم ستاره حبیبی و پسر هنرمندش، جوان فرهیخته علی بهدادفر در آلمان تماس گرفتم و آدرس نسخه را به او دادم و عکس یا CD این نسخه را درخواست کردم.

وی به موزه بریتانیا تلفن زده و تقاضای مرا مطرح کرده بود. پیرمرد بداخلاق مسئول بخش نسخ خطی کتابخانه موزه به‌او گفته‌بود: «این نسخه جزء گنجینه ماست و نمی‌توانیم عکسی از آن را در اختیارش قرار بدهیم، خودش باکارت نویسندگی بیاید و نسخه را در اینجا ببیند». به راستی که از حرف این پیر کهنه استعمار، مرغ پخته هم خنده‌اش می‌گیرد.

وقتی دیدم قدیمی‌ترین نسخه، به راستی دست نایافتنی است، در ابتدا ضبط «مل ۱» را وارد متن کردم؛ ولی اندیشیدم نسخه «مل ۱» هرچند (طبق فهرست استاد منزوی)

---

۱. نشر بین الملل، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶. ۲. در شرف انتشار.

قدیمی‌ترین نسخه در ایران است؛ ولی خالی از نادرستی‌های نوشتاری نیست؛ پس از نسخ دیگر، به ویژه نسخه «مط» برای تصحیح «نرگسدان» بهره بردم.

* در نسخه بدل‌ها، «دیگر نسخ» به معنای «مل ۲، دا، مط و مر» می‌باشد.

پایان سخن

بنده کوشیده‌ام برخی از کلمات پیچیده و دشوار را معنا و تصاویر شعری را بازگشایی و داستان تلمیحات را نقل کنم، تا خوانندگان گرامی بدون مراجعه به فرهنگ‌ها، بتوانند هرچه بیشتر از سخن روان و دلکش ذبیحی بهره‌مند شوند.

باری در این روزگار که غم نواله و لانه بنیاد برانداز است، و کارشناسان زبان و ادبیات فارسی، به ناچار سر در جای دیگر می‌کشند، و ادیبان را نیز دیگر با خطّ و املا و زبان فارسی کاری نیست، و کارشناسان ارشد و دکترهای بی‌قلم و اثر ادبیات فارسی الی ما شاء الله رو به فزونی‌اند، امیدوارم اهل ادب، کاستی‌های این تصحیح را به بزرگواری خویش ببخشایند و با ارشاد و راهنمایی این کمینه، در تعالی آن شریک شوند.

خاکسار اهل ادب

کارشناس زبان و ادبیات فارسی، ابوالفضل حبیبی

تهران ـ تابستان ۱۳۸۷

ذبیحی یزدی

شادروان استاد دکتر ذبیح الله صفا، در اثر سترگ خود «تاریخ ادبیات در ایران»[1]، این چنین نوشته است: «ملاّ اسمعیل ذبیحی (یا ذبیح) یزدی، از شاعران اواخر سده یازدهم، از معاصران میرزا محمّدطاهر، صاحب تذکره نصرآبادی است، که به قول او: «منزوی وادی گمنامی و عزلت» بود. وی نام او را ذبیح آورده؛ ولی در جنگ ذی قیمتی از مثنوی‌های گوناگون قدیم و جدید، که به سال ۱۱۷۰ ه.ق فراهم آمده، و به شماره OR.4772 در کتابخانه موزه بریتانیا محفوظ است، نامش اسمعیل ذبیحی ذکر شده است. خود شاعر نیز در اشعار خویش گاه تخلّص خود را ذبیح و گاه ذبیحی آورده است.

غیر از دو غزل و یک تغزل و دو ماده تاریخ و یک رباعی، که نصرآبادی از او نقل کرده، دو مثنوی به نام نرگسدان و هدیة الاحباب در جنگ مذکور از او داریم، که شرح آنها چنین است: مثنوی نرگسدان به بحر هزج مسدّس مقصور یا محذوف است، متجاوز از ۶۵۰ بیت[2] در ذکر داستان نرگس‌بانو، مادر امام دوازدهم شیعیان اثناعشری و شروع می‌شود با حکایت برگزیده شدن بشر بن سلیمان انصاری از طرف امام دهم و مأمور گردیدنش به خریدن کنیزکی رومی از نَخّاسی به نام عمر در بغداد.

---

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، صفحه ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳.

۲. تصحیح حاضر ۸۶۹ بیت دارد.

آن کنیزک تن در نمی‌داد تا نخّاس او را به هیچ یک از خریداران بفروشد؛ ولی امام نامه‌ای به «خط» و «زبان» فرنگی به بشر بن سلیمان داد تا بـه عـمر برساند با دویست و بیست اشرفی سرخ... این کنیزک از احفاد شـمعون بـن حمّون، وصیّ عیسی بن مریمعليه‌السلام و از خاندان قیاصره روم بود. زندگانی وی از آغاز حـیات بـا شگـفتی‌ها هـمراه بـود، او امـام یـازدهم را در خـواب دیـده و خواستار او شده بود... و سرانجام در اختیار او درآمد و امام دوازدهم از او ولادت یافت.

تصور نمی‌رود عوامانه بودن داستان از جهت‌های گوناگون، گناه ذبیحی بوده باشد؛ چه او ظاهراً ناقل داستان به نظم بوده است، نه مبتکر آن.

و امّا هدیة الاحباب مثنوی کوتاهی است که در بحر رمل مثمن مـقصور نظم شده و شاعر در آن، به یاران همنشین که از او دور مانده بودند، خـطاب نموده. زبانش چه در این دو مثنوی و چه در غزل‌ها و دیگر شعرهایش، روان و شعرش خالی از عیب است و از غزل او با رَدیف «فرنگی»، شوخ چشمی‌اش در سخنوری دریافت می‌شود و به قول نصرآبادی: شعرش بی‌نمکی نیست.

از اوست:

عشق پنهان به دل چه سان باشد　　شعله در پرده چون نهان باشد
بی‌محـبت مـمان کـه در عـالم　　حـاصل زنـدگی هـمان بـاشد
خواه پروانه باش وخواه چو شمع　　آتشـی بـایدت بـه جـان بـاشد
پیر صدساله هم به مـذهب مـن　　عـاشقی گـر کـند جـوان بـاشد
بـرسد گـل بـه صـد بـهار دگـر　　گـر در آغـوش بـلبلان بـاشد
مستم از جام کـافری کـه مـدام　　بی می و جام سـر گـران بـاشد

***

یا به ما یار مشو، یا چو شدی چون ما شو ... ما چو رسوای جهانیم تو هم رسوا شو
عاشق ورند وغزلخوان وفرنگی‌مشرب ... رند ولاقید وملامت‌کش وبی‌پروا شو
شور عشق آمد واز ما سر ودستار ربود ... زاهد، امشب سر پیرت تو هم از سر وا شو
منکر طلعت خورشید شدن تیره دلی‌ست ... غرض این است که خفاش مشو، حربا شو
تا تو در قطرگیئی، خاک فرو می‌بَردت ... ایمنی خواهی از آسیب فنا، دریا شو
چین ابرو به حریفان مفروش ای زاهد! ... سرکه در مجلس ما کس نخرد، صهبا شو
عاشقان فانی محضند حجاب از که کنی ... یکدم ای شوخ که هم‌صحبت مایی وا شو

***

دوستان! یاران! عزیزان! های های! ... آه وآه از درد هجران! وای وای!
از جفای درد هجران شما ... بر لب آمد جان من جان شما
ایستاده جان به لب در انتظار ... تا به خاک پایتان گردد نثار
من نِیَم یک لحظه بی یاد شما ... هیچ می‌آید شما را یاد ما
یاد دورافتادگان کمتر کنید ... زانکه ترسم عیش خود برهم زنید
من گرفتم از میان باری کنار ... عیشتان خوش باد وصحبت خوشگوار
چون مژه با هم شما اندر حضور ... وز شما چون چشم بد من دور دور
دوستان تا جمع در یک محفلید ... ز انبساط صحبت هم غافلید
گر جداتان افکند از هم قَدَر ... آن زمان دانید قدر یکدگر
کس مبادا همچو من دور از شما ... روزگارم کرده مهجور از شما
کرده‌ام خود دشمنی با جان خویش ... از که گیرم بعد از این تاوان خویش
همچو جاده سر به دامان وطن ... تا که نگذارم نیاید خواب من
جان اگر از محنت هجران برم ... هدیهٔ خاک ره جانان برم
سوختی ما را به داغ اشتیاق ... آتشی در جانت افتد ای فراق

از همان آتش که خود افروختی از همان آتش که ما را سوختی
از همان آتش که چون شد شعله‌بار هفت دوزخ هست از وی یک شرار
ای طریق مهر ناآموخته بشنو این پند از من دلسوخته
صحبت یاران مکن زنهار ترک ترک هم باشد حرام الّا به مرگ
جان فدای آن وفاسنجیده یار کو بُوَد در دوستی‌ها ماندگار
قدر هم ای دوستان دانستنی‌ست این گرانمایه گهر بس جستنی‌ست

(از: هدیة الاحباب)

***

بردی ز غمش ذبیح جان را بردی این ننگ هزار دودمان را بردی
نامش بردی و جان ندادی بی‌درد برخیز که عِرض عاشقان را بردی

***

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی وحشی‌تر از آهوی نگاه تو فرنگی
جان یابد اگر سجده کنم در قدم تو آن بت که به دیرست اله تو فرنگی
دارند سر کشتنم از همسری هم بخت من وارونه کلاه تو فرنگی
مذهب دل و دین دادهٔ ناز تو ستمگر دین خاک‌نشین سر راه تو فرنگی
خورشید فلک رنگ چو مهتاب ببازد از شرم بر و روی چو ماه تو فرنگی
بتخانهٔ دل‌را کند از فیض چراغان یاد رخ خورشیدپناه تو فرنگی
از قتل ذبیحی مکن اندیشه که‌عیسی خواهد ز خدا عذر گناه تو فرنگی

***

سخن شادروان استاد صفا درباره عوامانه بودن داستان زندگی نرگس علیها السلام، قابل نقد و بررسی است. ذبیحی یزدی در ابیات ۲۴۰ به بعد، تحت عنوان «سبب نظم»، سروده است که: میرزا محسن تأثیر یک شب به او می‌گوید:

تألیف کتاب «رجعت» اثر علّامه مجلسی به پایان رسیده و بخشی از این اثر، داستان عجیب و شنیدنی زندگی نرگس مادر امام مهدی است که عاشقانه نیز می‌باشد، و چون خودش به علّت شغل دیوانی، فرصت پرداختن به این کار را ندارد، از ذبیحی می‌خواهد که این داستان را به رشته نظم بکشد و ذبیحی با علاقه و ارادتی که به این وزیر شاعر لایق دارد، امر او را اطاعت کرده، بر بنیاد اثر تحقیقی علّامه مجلسی، به نظم داستان روی می‌آورد.

ضمناً روایاتی که درباره تولّد امام مهدی نقل شده، از شیخ صدوق در اکمال الدین، و کلینی در کافی و شیخ طوسی به ما رسیده، که در کتاب «سیره معصومان»[1] تألیف ارزشمند سیّد محسن امین و ترجمه استاد علی حجتی کرمانی و «جلد سیزدهم بحار الانوار علّامه مجلسی» که استاد شادروان حجّة الاسلام والمسلمین علی دوانی آن را به نام «مهدی موعود» ترجمه کرده، آمده است که عیناً با «نرگسدان» سروده ذبیحی مطابقت دارد.

با این اوصاف، می‌توان گفت: نظر شادروان استاد دکتر صفا دربارهٔ عوامانه بودن این داستان، سخنی شتاب‌زده و سرسری است از سر کلّی گویی، بدون اشاره به جهات گوناگون و نقد علمی، و بی‌توجّه به روایات و احادیث معتبری که «نرگسدان» براساس آن سروده شده است.

***

در ریحانة الادب[2]، درباره ذبیحی آمده است:

«ذبیحی، اسمعیل؛ عالمی بوده جلیل، که علاوه بر علوم متداوله، در بعضی از علوم غریبه نیز دستی داشت، و اشعار نغز نیز می‌سرود. در جلوس شاه

---

۱. سیره معصومان، ج ۵، ص ۲۶۶ و ۲۶۷. ۲. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۵۶.

سلطان حسین صفوی، مثنوی خوبی گفته است که هر مصراعش ماده تاریخ بود و به همین جهت، مورد مراحم شاهانه گردید. مثنوی نرگسدان نام نیز از او می‌باشد و همین اسم «نرگسدان ذبیحی» ۱۱۱۵ هـق تاریخ نظم آن است. ده بند مرثیه نیز به روش محتشم کاشانی گفته و مشهور می‌باشد که این بیت:

ای گردنم اسیر کمند تو یا حسین   جانم فدای سمّ سمند تو یاحسین

در خواب بدو القا شده و نیز از اشعار اوست:

مرغ دلم ز بیضه نیاورده سر برون   اوّل سراغ خانهٔ صیاد می‌کند
سلطان عشق سلطنتش نوع دیگرست   ملکی که گیرد از ستم آباد می‌کند

به سال ۱۱۶۰ هـ.ق (غقس) در یزد وفات یافت و در صفه قبلی میدان شاه قدیم جنب عباسیه مدفون شد.

و در آخر، دربارهٔ وی در «الذریعه» چنین آمده است:

«در اسطرلاب و علوم غریبه ماهر بوده و منشی حسن غبغب حاکم یزد و به امر او نرگسدان را سروده. محل دفن جنب عباسیه، مثنوی‌ای در جلوس سلطان حسین دارد که مصرع‌های آن تاریخ است».

با توجّه به سخن خود ذبیحی در «نرگسدان» ـ امر به سرودن منظومه توسط میرزا محسن تأثیر ـ سخن شیخ آقابزرگ تهرانی، صاحب الذریعه، در خصوص سرودن نرگسدان به امر حسن غبغب، نادرست می‌نماید.

***

مُهر مدح

به هر روی سنّتی بوده‌است در منظومه‌های کلاسیک ادب فارسی که شاعر پس‌از یادکردگار و پیامبراعظم صلی الله علیه و آله، و به اقتضای مذهبش، به‌مدح چهار خلیفه یا چهارده‌معصوم پرداخته، و برای پشت‌گرمی و انتشار اثرش، مدح پادشاهان و حاکمان و بزرگان گوید و ذبیحی یزدی هم از این قاعده مستثنی نیست.

وی نخست مدح سلطان حسین صفوی[1] را گفته است، جالب‌تر اینکه ذبیحی متکلّفانه کوشیده است با بازی حروف و اعداد، رابطه‌ای بین اولوالامر و این شاه کشورفروش برقرار سازد و می‌گوید: خیلی‌ها از جمله شاعر معروف «اوحدالدین انوری» حکیم پایتخت سلطان سنجر خواسته‌اند این تطبیق را انجام دهند؛ ولی نتوانسته‌اند، و من به این کار توفیق یافته‌ام!!

سپس مدح وزیر آن «پناه خسروان هفت اقلیم» را گفته است.

سلطان حسین صفوی با آن اوصاف که برشمردیم، پنج وزیر داشته، که به ترتیب عبارتند از:

۱. شاه قلی پسر شیخ علی زنگنه. ۲. محمّد مؤمن شاملو. ۳. میرزا طاهر وحید قزوینی. ۴. فتحعلی‌خان داغستانی پسر القاص میرزا بن ایلدرم. ۵. محمّد قلی‌خان آخرین وزیر وی که به دست افغانها کشته شد.

(برگرفته از لغت‌نامه دهخدا)

ذبیحی یکی از اینها را با عنوان «اعتماد دین و دولت و صوفی‌زادهٔ خاندان و دستور ملک‌آرا و خان قدسی آداب» یاد می‌کند و در بیت ۱۹۴ می‌گوید:

به تصدیقم دهد «حامیم» مژده   که خوانم «مؤمن» و آیم به سجده

و این اوصاف با نام دومین وزیر جور درمی‌آید. این وزیر از طایفه شاملو است، یکی از هفت طایفه‌ای که از ارکان قزلباش (طوایف مختلف ترک، در پی‌ریزی سلطنت‌صفوی و ترویج مذهب‌شیعه نقش‌اساسی داشتند؛صوفیانی

---

۱. آخرین پادشاه رسمی سلسله صفویه (مقتـ ۱۱۴۲ هـق)، همو که به سبب کثرت ترحم حتی در موقع لزوم، سطوت و سیاستی نشان نمی‌داد؛ ضعیف النفسی که با رنجانیدن پیروان ادیان و مذاهب موجب ضعف سلطنت صفوی گردید؛ و سرانجام دودستی با لشکریان تن‌پرورش ایران عزیز را تقدیم محمود افغان کرد.

که کلاه دوازده تَرَک نمدی سرخ بر سر می‌نهادند و پادشاه صفوی را مرشد کامل می‌خواندند) به شمار می‌آمدند. به این خاطر، ذبیحی محمّدمؤمن شاملو را در «صوفی‌گری» صاحب نام می‌داند و «صوفی‌زادهٔ خاندانش» می‌خواند.

و سرانجام مدح میرزا محسن تأثیر، وزیر دار العباده یزد (مشوّق سرایش نرگسدان): «وی از تبریزی‌های متولّد شده در اصفهان است. شاه عباس صفوی اجداد وی را از تبریز کوچانید و در اصفهان مسکن داد.

تاریخ تولّد تأثیر را بر مبنای این دو بیت:

در پنجه و پنج در باختنی یک گوهرم افتاد و نشد ساختنی

تاریخ به جا خالی دندان آمد انداختمی یکی ز انداختنی

حدود سال ۱۰۶۰ هـق دانسته‌اند و بنابر تصریح تذکرهٔ خوشگو به سال ۱۱۲۹ هـق درگذشت. وی از مستوفیان دربار صفوی و چندی هم وزیر یزد بود:

چون خلاص از عمل یزد شدم گشتم آسوده، فتادم به بهشت

پی تاریخ یکی ز اهل سخن قلم آورد و تخلّص بنوشت

چنان‌که از این ابیات آشکار می‌گردد، وی به سال ۱۱۲۰ هـق از خدمات دیوانی کناره گرفت و با عزّت و احترام در خانهٔ خود معتکف گشت تا به رحمت ایزدی پیوست.

آذر بیگدلی در آتشکده آرد، با وجود اینکه تخلّصش تأثیر است، سخنش بی‌تأثیر است. او را دیوانی است شامل قصاید، مقطعات، مثنوی‌ها، غزلیات که در حدود ۱۶۴۳۵ بیت شمرده‌اند. (لغت‌نامه دهخدا)

این سومین ممدوح ذبیحی از جرگهٔ صاحب‌منصبان و دیوانیان بافرهنگی است که در طول تاریخ ادب فارسی از سر صدق و علاقه، اهل شعر و ادب و هنر را تشویق و ترغیب کرده‌اند و باعث پیدایش آثار فراوان ادبی و هنری

گشته‌اند و حقّ بزرگی بر گردن ادب و هنر این مرز و بوم دارند. بدین سبب ستایش ذبیحی از وی، ستایش از یک اهل فرهنگ و ادب است که لباس حکومتی بر تن نموده است. میرزا محسن تأثیر ظاهراً دوستی نزدیکی با ذبیحی یزدی داشته است و پس از پایان سرودن «نرگسدان»، یک رباعی ماده تاریخ ساخته که در آخر نسخ «نرگسدان» به یادگار مانده است.

***

غزل مثنوی

شادروان ملّا اسمعیل ذبیحی یزدی، این سخنور دلدادهٔ فرهنگ علوی در آن قسمت از مثنوی نرگسدان که نرگس بانوعليها السلام، حضرت فاطمه زهراعليها السلام را در خواب می‌بیند و از فراق یار (امام حسن عسکری‌عليه السلام) می‌نالد؛ برای بیان این دلدادگی از زبان نرگس بانو، غزلی در هشت بیت سروده است بر همان وزن مثنوی (هزج مسدس مقصور) که این نشانهٔ هنرنمایی وی و پیروی از سنّتی دیرینه در ادب فارسی است.

شاید آغازندهٔ این سنّت شعری، عیوقی از شاعران معاصر با سلطان محمود غزنوی (۳۷۸ـ ۴۲۱ هـ‌ق) باشد، او مثنوی‌ای سروده به بحر متقارب ساخته به نام «ورقه و گلشاه» که از اختصاصات این منظومه، آوردن بعضی غزل‌های عاشقانه در آن، بر همان وزن متقارب؛ یعنی وزنی که برای سرودن داستان اختیار شده است. (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶۰۱ـ۶۰۳)

شادروان استاد دکتر ذبیح الله صفا در اثر سترگ[1] خود، در شرح احوال عراقی، شاعر عارف (م ۶۸۸ هـ‌ق) نوشته است: «عشّاق‌نامه عراقی مخلوطی

---

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش اول، ص ۵۷۶ـ ۵۷۷.

است از مثنوی و غزل ... به همان بحر خفیف مخبون مقصور ... این روش عراقی بعداً منشأ ایجاد منظومه‌هایی به نام «ده‌نامه» گردید، مثل ده‌نامه اوحدی و عشاق‌نامه عبید زاکانی و ده‌نامه یا روضة المحبّین ابن عماد شیرازی و ده‌نامه عماد فقیه کرمانی، اگرچه این آخری شیوهٔ خاصّ دیگری دارد».

درنگ

* «حکیم نظامی گنجوی» نیز در مثنوی «لیلی و مجنون» سوگنامه‌ای در قالب قصیده از زبان مجنون در مرگ لیلی است.

(برگرفته از مقدمه استاد دکتر برات زنجانی بر خسرو و شیرین، ص ۴۳)

* شاعران هم‌روزگار ما قالبی ابداع کرده‌اند به نام «غزل مثنوی» که در دل غزل سرودهٔ خود، بیت مثنوی می‌آورند.

* گوشه‌ای در دستگاه‌های موسیقی ردیفی (اصیل) ایرانی هست به نام «مثنوی» و این نام‌گذاری به خاطر آن است که از اشعار مثنوی معنوی مولوی که به بحر رمل است، در آن شده است؛ امّا در این گوشهٔ ردیف موسیقی ایرانی غزل هم استفاده می‌کنند، البته غزلِ به بحر رمل (فاعلاتن).

***

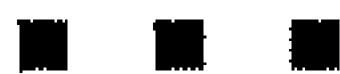
[آغاز سخن]

بنام آنکه فرمود از بدایت* به حبّ خاندان* ما را هدایت
به وحدانیت ذاتش کما هی* گواهی داده از مه تا به ماهی*
خرد را از شراب اوست مستی جهان را از وجود اوست هستی
ز ذوقش[۱] چرخ در وجد دوام است به ذکرش بحر در جوش مدام است
زمین این شور واین مستی واین جوش از ایشان دیده و افتاده مدهوش[۲]
نظر را بر صنایع* دیده‌بان کرد سخن را بر معانی ترجمان کرد
نفس را ساخت از لطف نهانی در ابدان* پیک راه زندگانی
تن پیل و میان* مور لاغر از او در پلهٔ طاعت[۳] برابر
زبان را لرزد از توحید او دل طپد در کام همچون مرغ بسمل*
از آن بال و پر خود سوخت موسی که شد پروانهٔ شمع تجلّی*
از آن فرعون مردود ابد شد که از درگاه او یک گام رد شد
نه قُرب او نه بُعد او میسر کدامین قرب و بعد الله اکبر*
چنان در وحدتش راه دُوی نیست که توحیدش سزا در مثنوی* نیست
لَکَ الحمد* ای زبان حال اشیا به تسبیح و به تهلیل* تو گویا
تویی فتّاح ابواب مرادات* به روی زُمرهٔ* ارباب حاجات
چه کافر چه مسلمان [و] چه ترسا به درگاه جلالش جبهه فرسا[۴]

---

۱. دا: شوقش. ۲. مل ۲، دا: بیهوش. ۳. مل ۲، دا: خلقت.
۴. مل ۲، دا: این بیت را ندارند.

ز بـاغ قـدرتت ای خـالق پـاک   بـود یک غـنچهٔ نشکـفته افـلاک
تو خاکی را که بخشی سرفرازی   کـند فـردوس پیشش عشقبازی
زمـانی[1] نـرجسی از خـاک امید   زنـی بـرگوشهٔ دسـتار خـورشید
اجل چون نبض بیمار تو* گیرد   طـبیب از حسـرت دردش بـمیرد
خـداونـدا تـهیـدستم ز طاعت   نـدارم جـز تـهیدستی بـضاعت
سیه ماری است طومارم به تشبیه   الـهـی لا تـؤاخـذنـی بـما فـیـه[2]
فریبم داده زان سان چشم خوبان*   که شیطان دور استاده‌ست[3] حیران
به هرزه صرف شد عهد جوانی   بــه هــرزم رفت آب زنـدگانی
چنان از دوزخم بیم عذاب است   که بر حالم دل دوزخ[4] کباب است
چنان در ذلّتم زین نفس سرکش   که نه خاکم به خود گیرد نه آتش
چو زاغم روسیاهی‌هاست[5] پُرپیچ   تفضل‌گونه‌ای[6]* خواهم دگر هیچ
ز فضلت ای روانبخش دل من   اگر یک ذره گردد شامل من[7]
دهم از کوه عصیان‌های انبوه   چو[8] نقش روی‌شیرین* پشت برکوه[9]
خـداونـدا گـنه‌کـاریم و هـالك*   الهــی لا تـعـامـلـنـا بـعـدلك*



شرح ابیات

* **بدایت:** آغاز کار
* **خاندان:** دودمان پیامبر اسلام ﷺ

---

۱. مل ۲، دا: دمانی. ۲. مل ۲، دا: این بیت را ندارند. ۳. مل ۲: ایستادست.
۴. مل ۲، دا: آتش. ۵. مل ۱ و ۲: روسیائیها. ۶. نُسخ: گونهٔ.
۷. مل ۱: این بیت پس از بیت ۲۷ آمده است. ۸. مل ۱: چه.
۹. مط: از بیت ۱ تا ۲۸ را به علّت کنده شدن ۴ ورق اول ندارد و به جای آن، ابیاتی از «نل و دمن» سرودهٔ فیضی نوشته شده است.

* **کما هی:** چنان‌که او (آن) است.
* **از مه تا به ماهی:** کلّ کائنات و موجودات. در اساطیر، زمین بر پشت گاوی است و او بر پشت ماهی و ماهی بر آب. شاعران پارسی‌گوی بسیار از این اسطوره در شعرهایشان بهره برده‌اند، از جمله حکیم فردوسی توسی:

ز زخم سمش گاو ماهی ستوه   به جستن چو برق و به هیکل چو کوه

(لغت‌نامه دهخدا)

علّامه مجلسی نیز درباره آیه ۶ سوره طه گوید: «فإن قیل: الثری هو السطح الآخر من العالم، فلا یکون تحته شيء، فکیف یکون الله مالك له؟ قلنا: الثری هو التراب، فیحتمل أنْ یکون تحته الشيء، وهواها الثور والحوت، أو الصخرة أو البحر أو الهواء، علی اختلاف الروایات.

(بحار الانوار، کتاب السماء والعالم، فصل ما تحت الأرض)

* **صنایع:** آفریده‌های خدا
* **ابدان:** بدن‌ها
* **میان:** کمر
* **بسمل:** حیوانی که سرش را بریده باشند؛ این نام‌گذاری به خاطر آن است که در وقت ذبح، بسم الله گویند.
* **شمع تجلی:** فروغ تجلی؛ اشاره است به پرتو الهی که هیچ موجودی را تاب آن نیست. در سوره اعراف آیه ۱۴۳، از آن گفت و گو شده که: پروردگار برکوه طور تجلّی می‌کند و کوه فرو می‌ریزد و موسی علیه السلام بیهوش می‌افتد، آن‌گاه پس از این تجلّی (ده فرمان) بر موسی علیه السلام نازل می‌گردد.

(بوستان، دکتر خزائلی)

* **الله اکبر:** صوت است و نشانه تعجب.
* **مثنوی:** دوبیت، دوخدایی؛ ایهام دارد به قالب شعر.
* **لك الحمد:** ستایش برای تو (خدا) است.
* **تهلیل:** «لا إله إلّا الله» گفتن. در قرآن کریم (سوره اسراء، آیه ۴۴) به تسبیح اشیا اشاره شده است.
* **فتّاح ابواب مرادات:** گشاینده درهای آرزوها.
* **زمره:** گروه.
* **بیمار تو:** مبتلای درد عشق کردگار جهان.
* **خوبان:** زیبارویان.
* **تفضّل گونه:** شبیه لطف و نیکویی.
* **شیرین:** شاهزاده ارمنی همسر خسرو پرویز؛ عاشقی داشت فرهاد نام، که تصویر معشوقه را بر کوه بیستون نقش زد.

(منظومه خسرو و شیرین، نظامی گنجه‌ای)

* **هالك:** نیست شونده، از بین رونده.
* **الهی لا تعاملنا بعدلك:** خداوندا از روی عدلت با ما رفتار نکن.

(دعای معروفی است)

حکایة عن السجاد علیه السلام[1]

شـنیـدم قـبـلهٔ اربـاب حـاجـات   همی‌کردی بدین[2] مضمون مناجات
که یارب چون گناه خویش بینم   ز خوفت تا کمر در خون نشینم*
ولی عـفو تـرا هـرگه که دیـدم   گـریزد خـوف از بـیم امـیدم

❊❊❊

حدیث آخر

چـنین فـرمود شـاهنشاه لولاک*   که آخر[3] بنده‌ای[4] را ایزد[5] پـاک
بفـرمـاید سـوی دوزخ بـرنـدش   بـه جـرم کـرده‌های نـاپسـندش
بـه طـیّ آن ره ضـیق المسـالک*   گریبانش فتد بر[6] چنگ[7] مـالک*
کـند بـیچارهٔ دل پـر ز حسـرت   نگـاهی بـر قـفا زامـید رحـمت
خطاب آید که او را باز آرید[8]   چو[9] باز آرند گوید باز دارید
از او پرسد که ای برگشته[10] احوال   در این حالت چه می‌دیدی به[11] دنبال
زبـانی پـر گِله جـانی پـر از درد   بگـوید کـای یگـانه خـالق فـرد
به تو هـرگز نـبود این بـدگمانی   کـزین‌سانم سـوی دوزخ دوانـی
بفرماید که چون جایت جهان بود   تو را آخر[12] چه چیز از من[13] گمان بود

---

۱. این عناوین بالای ابیات در نسخه مل ۱ و دا نیامده است.   ۲. مط: به این.
۳. مل ۳، دا: مجرم.   ۴. نُسخ: بندهٔ.   ۵. مط: کایزد.   ۶. دیگر نسخ: در.
۷. مل ۲: دست.   ۸. دا: بازدارید.   ۹. مل ۱: چه.   ۱۰. مل ۲، دا: شوریده.
۱۱. مل ۲: ز.   ۱۲. دا: آنجا.   ۱۳. مط: ترا از من چه چیز آخر.

بگوید این[1] گمانم بود باری ... ز[2] تو چون جرم بخش و[3] کردگاری
که جرمم را بیامرزی تمامی ... بهشتم بخشی و صد شادکامی
ز خلّاق دو عالم بعد ذلک* ... خطاب آید[4] سوی فوج ملایک
که ای سکّان* درگاه جلالم ... به تعظیم جلال لا یزالم*
به حقّ ذاتِ بی‌چونم* که یکتاست ... که[5] این بنده نگفت این[6] حرف را راست
به عمر خویش یک شام تا چاشت ... اگر بر من گمان نیک می‌داشت
نمی‌کردم دل او را مشوّش* ... نمی‌ترساندمش اصلاً ز آتش
ولی دادم بهشت بافروغش ... به پاداش همین حرف دروغش
ذبیحی گرچه عصیانست کارم ... به عفو شاملش* امیدوارم
و گرنه ز ارتکاب این کبایر* ... در آن هنگامهٔ تبلی السرایر[7]*
شفیع خلق جرأت می‌نماید ... که جرمم را شفاعت می‌نماید[8]

***

فی النعت

زبان هفتاد بار از حوض کوثر ... بشویم تا برم نام پیمبر
کند پیوسته کسب نور سرمد* ... مه از خورشید و خورشید از محمد
محمّد گویی از آتش[9] امان است ... محمّد با امان* زان توأمان است
پیمبر[10] هم عدد با جبرئیل است ... میانشان اتحاد از این قبیل است*
عدد شاهد بر ارباب عرفان ... که جز حبِّ محمّد نیست ایمان*

---

۱. دیگر نُسخ: آن. ۲. دا: به. ۳. مل ۲، دا: «و» ندارد. مر: جرم بخشا. مط: جرم بخشی.
۴. مل ۲: آمد. ۵. دا: مر. ۶. مل ۱: یک. ۷. مل ۲، دا: سرائر.
۸. مر: شفیع خلق راکی آن بضاعت ... که جرمم را نماید خود شفاعت
۹. دیگر نسخ: دوزخ. ۱۰. مط: پیامبر.

نبی الابطحی*[۱] یعنی محمد   به حق داعیِ مطلقِ آلِ احمد*

من از نعتش* چه گویم جز درودش   چو[۲] از صلّوا علیه* ایزد ستودش[۳] ۶



شرح ابیات

* ... **در خون نشینم:** در بخشی از دعای ابوحمزه ثمالی، امام سجّاد(ع) چنین فرموده: «إذا رأیت مولای ذنوبي فزعتُ، وإذا رأیت کرمك طمعتُ».

(مفاتیح الجنان، ص ۳۷۲)

شاید ذبیحی در سرودن این ابیات، متوجّه این دعا بوده است.

* **شاهنشاه لولاك:** پیامبر اسلام(ص)؛ برگرفته از حدیث معروفِ «لولاك لما خلقت الافلاك»؛ اگر به خاطر تو نبود، جهان را نمی آفریدم.

(احادیث و قصص مثنوی، ص ۴۸۴)

* **ضیق المسالك:** تنگ ترین راه‌ها.
* **مالک:** نگهبان و عمله دوزخ. رسول‌اکرم(ص) شب‌معراج، فرشته‌ای اخمو را دیدکه هرگز نمی‌خندید. وقتی‌از جبرئیل نام اورا پرسید. جبرئیل درپاسخ گفت: او مالک است خازن آتش. پیامبر(ص) از مالک خواست که درکات دوزخ را به او نشان دهد، و مالک همان‌کار راکرد.

در بعضی متون، نام نگهبان دوزخ، «زبانی» است.

(تلخیص شده از فرهنگ تلمیحات، ص ۳۰۵)

* **بعد ذلك:** پس از آن.
* **سکّان:** ساکنان.

---

۱. مل ۲: نبی ابطحی. ۲. مل ۲، دا: که. ۳. این بیت در مط پس از بیت ۶۲ آمده است.

* **لایزال:** همیشگی، پایدار.
* **بی‌چون:** بی‌مانند و همتا.
* **مشوش:** آشفته و پریشان.
* **شامل:** فراگیرنده.
* **ارتکاب کبایر:** انجام دادن گناهان بزرگ.
* **هنگامه تبلی السرایر:** زمانی که نهان‌ها (نیت‌ها) آشکار می‌شود. اشاره به آیه ۹ سوره طارق است.
* **سرمد:** جاوید، ازلی.
* **محمّد با امان:** در حساب جُمل، جمع حرف‌های کلمات محمّد و امان ۹۲ است.
* **میانشان اتحاد ازاین قبیل است:** درحساب جُمل، جمع حرف‌های کلمات پیمبر و جبرئیل ۲۵۵ می‌شود.
* **جز حبّ محمّد نیست ایمان:** حب محمّد و ایمان در حساب جمل با ۱۰۲ برابر است.
* **ابطحی:** آنکه از قریش ابطح، جایی بین مکه و مِناست. از صفات پیامبر اسلام است.
* **داعی مطلق:** دعوت کنندگان مسلم و بی‌چون و چرا. جمع حروف داعی و آل احمد در حساب جمل با ۸۵ برابر است.
* **نعت:** ستایش.
* **صلّوا علیه:** بر او درود فرستید. برگرفته شده از آیه ۵۶ سوره احزاب.

در تفسیر [آیه] کریمه[۱]
«عَسیٰ أَن یَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً»[۲]

شب معراج آن سلطان کونین* — از آن زه شد کمان قاب قوسین*
که آمد[۳] بر نشان تیر شفاعت — برای امّتان بی‌بضاعت
یکی ز ارباب تفسیر این حکایت — کند از مخبر* صادق روایت[۴]
که روز رستخیز از هول محشر — که نشناسد کس آنجا پای از سر
در آن صحرای بی‌پایان و فرسنگ — به نوعی کار بر مردم شود تنگ
که از دهشت* عرق‌های بدن‌ها — شود استاده[۵] تا[۶] پیش دهن‌ها
به هم گویند باید رفت یکراست — به نزد بوالبشر* کو* والد* ماست
همه امروز حاجتمند اوییم — اگر رحمی کند فرزند اوییم
تواند داد از فیض شفاعت — خلاصیمان ازین شدت به ساعت
چو[۷] آیند او به صد اندوه و تشویش* — چنین الماس پاشد* بر دل ریش*
که من همچون شما در کار خویشم — فرومانده به کار[۸] زار خویشم
چو[۹] من خود غرقه‌ام زینسان به گرداب — شما را چون برون آرم ز غرقاب[۱۰]

---

۱. این عنوان در مط قبل از بیت ۶۱ آمده است.
۲. سوره اسراء، آیه ۷۹: «باشد که پروردگارت تو را در جایگاهی ستوده بدارد».
۳. مط: آید.
۴. مل ۱: از این بیت تا بیت ۹۱ را ندارد.
۵. مل ۲: ایستاده.
۶. مط: رسد استاده را.
۷. دا: چه.
۸. مط: حال.
۹. مل ۲، دا: که.
۱۰. مل ۲: گرداب.

به من شرح گرفتاری چه گوئید
نجات از نوح پیغمبر بجوئید

به صد نوحه در آن طوفان هنگفت[1]*
بباید درد دل با نوحتان گفت

چو پیش نوح آیند از ملالت*
کنند با دیگری او هم حوالت

چنین تا نزد روح الله* آیند
به آه و نالهٔ جانکاه آیند[2]

بگوید حضرت عیسیٰ که من نیز
به خود درمانده‌ام زین* آتش تیز*

زنید از بهر استخلاص* جاوید
به دامان محمّد دست امید

محمّد رحمة للعالمین* است
شفیع جرم بدکاران[3] دین است

به نزد حضرت پیغمبر آیند
قدم از سر بر آن سرور آیند

ز دیده در غم[4] آن بی‌قراران
شود ختم رسالت اشک‌باران

بگوید مضطرب زینسان چرائید
به خود درماندگان با من بیائید

بسیارد جملگی را تا در خلد*
که آید نکهت جان‌پرور خلد

برآرد با هزاران عذرخواهی
کف حاجت به درگاه الهی[5]

گذارد بر زمین روی اطاعت
به سجده افتد از بهر شفاعت

به خاک معذرت ساید جبین* را
ز آب دیده تر سازد زمین را

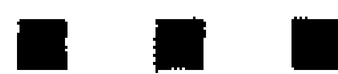
نهد چون سر به سجده سرور دین
ندا آید که ای[6] خیر النبیین*

برآور سر که از خلّاق عالم
ترا ملک شفاعت شد مسلّم

شفاعت کن میندیش از مناهی[7]*
که می‌بخشم به تو چندانکه خواهی

گنه گرچه جهان اندر جهان است
ولی دریای رحمت بیکران است

به هر قدری که داری خواهش از من
شفاعت از تو و آمرزش از من



۱. مل ۲، دا: همی گفت.
۲. مر: حال خود سرایند.
۳. مر: المذنبین سلطان.
۴. مر: اندوه و.
۵. مصرع‌ها در مل ۲، دا پس و پیش است.
۶. مط: یا.
۷. مل ۲، دا: کماهی.

شرح ابیات

* **کونین:** دنیا و آخرت.
* **قاب قوسین:** به اندازه دو کمان. چنان‌که در قرآن کریم (سوره نجم، آیه ۹) اشاره شده، پیامبر اکرم ﷺ شب معراج با خدای تعالی به آن اندازه یا کمتر فاصله داشته است.
* **مخبر صادق:** آن‌که روایت او راست و درست باشد، راوی ثِقه.
* **دهشت:** ترس و اضطراب.
* **بوالبشر:** پدر آدمیان. لقب حضرت آدم علیه‌السلام.
* **کو:** که او.
* **والد:** پدر.
* **تشویش:** دلهره، نگرانی.
* **الماس پاشیدن:** اشک ریختن.
* **ریش:** زخمی.
* **هنگفت:** گُنده و شدید.
* **ملامت:** اندوه، دلتنگی.
* **روح الله:** لقب حضرت عیسی علیه‌السلام، از آن رو که خدای تعالی در قرآن کریم (سوره نساء، آیه ۱۷۱؛ سوره انبیاء، آیه ۹۱؛ سوره تحریم، آیه ۱۲) می‌فرماید: عیسی علیه‌السلام روحی از اوست.
* **زین:** از این.
* **تیز:** سوزنده.
* **استخلاص:** آزادی.
* **رحمة للعالمین:** خدای تعالی در قرآن کریم (سوره انبیا، آیه ۱۰۷) پیامبر اکرم ﷺ را به این صفت می‌خواند.

* **خلد:** بهشت.
* **نکهت:** بوی خوش.
* **جَبین:** پیشانی.
* **خیر النبیین:** بهترین پیامبران. پیامبر اکرمﷺ در این دو حدیث، خود را بدین صفت خوانده: «فوالّذي نفسي بيده! لأنا خير النبيّين ووصيّ خير الوصيّين»[۱] «أنا خير النبيين والمرسلين، وعليّ خير الأوصياء من أهل بيتي»[۲] روایت شده از ابوذر، مقداد، سلمان.
* **مناهی:** گناهان.

---

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۲، به نقل از کفایة الاثر.

۲. روضة الکافي. کتاب الفضائل. با سپاس از شادروان استاد دکتر سید جعفر شهیدی.

في المنقبت

ذبیح ار* زاهد و ار[1] می پرستی   به هر دین و به هر ملت که هستی
چو[2] یکرنگ* امیر المؤمنینی   به فردوس برین بالا نشینی
چه یارا و چه قدرت دارد آتش   که رو سوی تو آرد تند و سرکش
بود تابنده* دوزخ در قیامت   برای منکر صدر امامت

تمثیل اصیل

شراب حبّ حیدر بی‌خمارست*   می‌آشامش ز دوزخ رستگارست
یکی دردی کش* آلوده دامن*   شبی آمد به خوابم بعد مردن
چو چشم یار مخمور* و سیه مست   همان جام وصراحی* داشت در[3] دست
بدو گفتم که ای کشتی تباهی   چو من غرق محیط* روسیاهی
چه کردی با نکیر و منکر آخر   وز ایشانت چه آمد بر سر آخر
بگفت اول سوآل از دین و مذهب   ز من کردند آن هر دو مقرّب*
بگفتم جز می و ساغر* ندانم   به غیر از ساقی کوثر ندانم
چو نام ساقی کوثر شنیدند   به خاک افتاده دست از من کشیدند
عمود* آتشین از کف نهادند   در فردوس بر رویم گشادند
چو گل خندان به روی من شکفتند   به صد الفت وداعم کرده گفتند
تو[4] با آن ساقی[5] صاحب کرامت   برو می نوش تا روز[6] قیامت

***

---

۱. مط: زاهدی‌ور.   ۲. مل ۱: چه.   ۳. مل ۱: بر.   ۴. مل ۱: که.
۵. مط: این ساقی‌ای.   ۶. مط: صبح.

موعظة بلیغة

سر و کارت دلا با آن کریم است — که نامش غافر الذنب العظیم* است
سحرگاهی به یاد هر گناهی — بریز اشکی[۱] روان کن پیک آهی
چرا عبرت نگیری ای گران‌خیز* — از آن مرغی که خوانندش شب‌آویز
که چون این بال و پر زرّین کبوتر* — به عزم چاه مغرب گسترد پر*
بدین سان مرغک زار و[۲] نزاری — گزیند از درختی[۳] شاخساری
به یک پا خویشتن را سازد آونگ* — چنان گرید[۴] که خون گردد[۵] دل سنگ
کند رو سوی فوج آسمانی — نماید پشت بر دنیای فانی
چنان مستانه حقّ گوید که از شور — به رقص آیند چه دار و چه منصور*
چنین تا صبح صادق دم برآرد — به ذکر[۶] دوست شب را زنده دارد
نه یک شب بلکه هر شب کارش این است — تمنای دل بیدارش[۷] این است
ذبیحی خاک آن مرغ جگر ریش — ز خون تو بِهَست ای غافل از خویش[۸]
که خواب غفلتت زان گونه برده — که نه زنده شمارندت نه مرده



شرح ابیات

* **ار:** اگر.
* **یکرنگ:** دوست بی‌ریا و یکرو.
* **تابنده:** سوزان.
* **بی‌خمار:** دارای مستی همیشگی.
* **دردی کش:** شرابخواری که ته شراب (دُرد) را می‌نوشد.

---

۱. مط: به درگاهش. ۲. مط: «و» ندارد. ۳. مل ۱: بر درخت. ۴. مط: نالد.
۵. مط: گرید. ۶. مل ۱: یاد. ۷. مل ۱: بیمارش. ۸. مل ۱: غافل اندیش.

* **آلوده دامن:** بدکار، بی آبرو.
* **مخمور:** مِیْ خورده.
* **صراحی:** ظرفی شیشه‌ای شکم‌دارِ دهان تنگ که از آن، شراب را در جام ریزند.
* **محیط:** اقیانوس.
* **مقرّب:** آنکه به بزرگی نزدیک است و نزد او اعتباری دارد. در اینجا مراد ملایکند که نسبت به خداوند چنین هستند.
* **ساغر:** پیاله شرابخوری.
* **عمود:** گرز.
* **غافر الذنب العظیم:** بزرگ آمرزندهٔ گناه.
* **گران خیز:** آنکه دیر از خواب برخیزد.
* **کبوتر:** استعاره از خورشید است.
* **چاه مغرب:** استعاره از جای غروب است.
* **آونگ:** آویزان.
* **منصور:** حسین بن منصور معروف به حلاج ـ زاده شده در بیضای فارس ـ از صوفیان مشهور ایرانی است که بانگ «أنا الله و أنا الحق» سر داد و به سعی حامد بن‌عباس وزیر «المقتدر» خلیفه‌عباسی و فتوای قاضی مالکی ابوعمر حمادی، به جرم مقالات کفرآمیز و سخنان مخالف با شریعت، محکوم و در سال ۳۰۹ هـ‌ق در بغداد به‌دار آویخته شد. او در ادب فارسی، نماد و نمونه عاشقِ حقیقیِ خداوند است؛ چون در عشق‌بازی سرِ خویش را باخته است.

في مدح سلطان أعاظم السلاطين
نائب حجّة الله في الأرضين أدام الله ملكه

قوله تعالی

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾[1]

بخوان ای در خطاب اهل ایمان — اطیعوا الله تا منکم ز قرآن[2]
در اینجا مطلب از لفظ اولوالأمر — که دارد[3] امتیاز از زید و از عمر
به قول نکته پردازان احکام — بود مقصود شاهنشاه اسلام
گروهی نیز گویند از اجمّه[4] — که نبود مدّعا الاّ ائمه
ائمه منحصر اکنون به صاحب — چو او مخفیست آنکش هست نایب[5]
در این عصر این ندای کبریایی — شود اطلاق بر ظلّ خدایی
که کرده حلقه و طوق[6] نمایان — به گوش گردن ارباب ایمان[7]
چو کرد این نکته بر[8] تو جلوهٔ ناز — شود رازی[9] دگر هم جلوه پرداز
ز بدو دولت اسلام تا حال — به هر عهدی بسی از اهل افضال
تلاش و کوشش بی‌حد نمودند — تمنای همین مقصد نمودند

---

۱. سوره نساء: آیه ۵۹.
۲. مل ۱: از این عبارت تا بیت ۲۴۱ را ندارد.
۳. مط: دارند.
۴. بنگرید به توضیح بیت ۷۶۸.
۵. مل ۲، دا: چه او مخفیست اکنون هست نایب.
۶. مر: طوقی.
۷. مل ۲، دا: که کرده حلقهٔ طوقی نمایان — به گوش گردن ارباب عرفان
۸. مل ۲: پر.
۹. مل ۲، دا: راز.

که ما بین اولوالأمر و شه خویش — تناسب گونه‌ای خالی ز تشویش
خصوصاً از[1] عدد یابند آسان — که هست آن معجز اسرار قرآن
نشد در هیچ عهد و هیچ کشور — کلید[2] این طلسم آخر میسّر
به غیر از اوحدالدین انوری را — حکیم پایتخت سنجری را
ولی او هم در آن تطبیق ناچار — تکلف‌گونه‌ای برده‌ست در کار
مرا کین آسمان پیچ در[3] پیچ — شمارد در میان زان عرصه در[4] هیچ
ز پیری‌ها نگویم پیر[5] کارم — ز کلک خویش طفل نی‌سوارم
ز[6] دست من گشود این شاهد غیب — نقاب امروز از رخسار لاریب
امانت چون به نام شاه ما بود[7] — تصرف کس در آن[8] اعجاز ننمود

***

قطعه

به[9] یک قطعه رسانم لاتکلّف — به عرض اهل معنی بی‌توقف[10]
ز نه حرف اولوالامر* ای سرافراز — سه حرف اولش اول بینداز
چو اول رفت از او آخر بجا ماند — کدام است آخرش آن شش که واماند[11]
تو آن شش حرف را چون برشماری — سر از اسرار اعدادش برآری
به نام نامی سلطان حسین است — که‌از عدلش جهان‌را زیب وزین است[12]
بدانی کز اولوالامر آخرین اوست — به عهد حضرت صاحب قرین اوست

***

---

۱. مل ۲، مط: در. ۲. مل ۲، مط: گشاد. ۳. مل ۲، مط: بر.
۴. مل ۲، مط: زان میان در عرضه. مر: شما را در میان مردمان. ۵. مر: مرد.
۶. مط: به. ۷. دا، مر: بنمود. ۸. مل ۲، مط: این. ۹. مل ۲، مط: ز.
۱۰. مل ۲، دا: بی‌تکلّف. مر: بی‌تصلّف. ۱۱. مل ۲: که هست آخر از آن شش حرف واماند.
۱۲. مل ۲، دا: بیت را ندارند.

اولو الامر سلطان حسین

خدیو مسند کشورستانی   طراز افسر صاحب قرانی[۱]
مطاع صاحبان تخت و دیهیم   پناه خسروان هفت اقلیم
شهی از فیض توفیق خداداد   مطاف جدّ و آبا را صفا داد
به سوی او ز آبا تا پیمبر   نظرهای توجّه هست یک سر
شد از سعی خدیو صاف باطن   صفایی بهر[۲] هر یک زان اماکن
تو گویی بر بیاض دیدهٔ حور   نوشته آیهٔ نورٌ علی نور
به صدر هر معلّی آستانه   چو دل پرداخته آیینه خانه
چنین آیینه خانه کس ندیده   برای جلوهٔ حسن عقیده
گشوده بهر زوّارش به همّت   ز[۳] درها آنچه باشد باب جنّت
ز پرداز عمارت‌ها به اعجاز   مشاهد شاهدان عشوه پرداز[۴]
که را مقدور شد از تاجداران   بدین سان خدمت آن شهریاران
شد از آبا حوالت خدمت خاص   به فرزند خلف از فیض اخلاص
به سرکاری والا اقتداری   غلامی راست گیتی جان نثاری
مقام و نام انجامش به درگاه   همه محمود از لطف شهنشاه
هم از آن روضه‌های قدس[۵] آثار   ندا آمد به خاقان جهاندار
که ای صیت جلالت آسمان‌سیر   جزاك الله کما احسنت بالخیر
پی تعمیر اگر توسن جهاند   فضای لا مکان خالی نماند
به عهدش[۶] بسکه در ناز و نعیم است   کنار بیوه پر دُرّ یتیم است

---

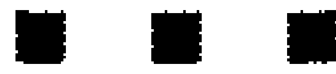
۱. مل ۲، مط: و تخت کیانی.   ۲. مط: صفا ظاهر به.   ۳. مط: همه.
۴. مل ۲، دا: عشوهٔ ناز.   ۵. مط: قدسی.   ۶. مل ۲، دا: عدلش.

ضعیف از پاس[1] او امداد دارد   کتان دور قمرها* یاد دارد
دل او قبله‌گاه حقّ پرستان   کف او مایه بخش تنگ دستان
فشاند سائلش گر[2] آستین را   فرو ریزد خراج ملک چین را
گدای درگهش را جیب و[3] دامان   سر و سامان ده صد آل سامان
دمی[4] خرّم شد از قید غم آزاد   که خط بندگی در درگهش داد
کسی برد از متاع بندگی سود   که در راهش جبین بندگی سود
ز نقش جبههٔ صاحب لوایان[5]*   به راهش جاده‌ها هر سو نمایان
به دیوان عدالت شور محشر   ولی محشر مکافات ستمگر
از آن رو دست قدرت بر تن صبح   گریبان چاک زد تا دامن صبح[6]
که بود این وسعت میدان امکان   بر اجلال شکوهش[7] تنگ جولان
معاذ الله ز تیغ انتقامش   که بشکافد دل اعدا ز نامش
چه تیغی لوح قبض و بسط عالم   بسیط عالمش در قبضه مدغم*
دمی گر در نیام او[8] درنگ است   در آن دم با نیام خود به جنگ است
هنوزش نیم‌کش شمشیر قطاع   همه اقطاع عالم[9] گشته اقطاع
به گوش غازیانش در زمانه   صدای کوس حربی شادیانه
شکافند از دم تیغ جگر کاو   سر خود* عدو را تا سم گاو[10]*
به فیروزیست جیش شاه جم قدر   مساوی در عدد چون لشکر بدر[11]*
از آن رو شرع زآداب ستوده   سر رفعت به پای عرش سوده

---

۱. مل ۲، دا: پیش. ۲. مط: چون. ۳. مط: «و» ندارد. ۴. مر: دلی.
۵. مط: لوایان. ۶. مل ۲، دا: از آن سو دست قدرت بر تن صبح گریبان چاک زد پیراهن صبح.
۷. دا: ظهورش. ۸. مط: او را.
۹. مل ۲: همه اقطاع از او. دا، مل ۲ خارج از متن: همه اقطاع رومش.
۱۰. مل ۲، دا: بیت‌های ۱۷۵ و ۱۷۶ را ندارند. ۱۱. مل ۱ و ۲، دا: قدر.

که بنهاده‌ست خاقان نکوکیش   پیش بر اعتقاد راسخ خویش[1]
ذبیح اطناب از آداب دورست   دعای دولتش بر ما ضرورست
الهی این شهنشاه جوان‌بخت   که زیب افسرست و زینت تخت
بماند آنقدر در عالم پیر   که مهر و مه کنند ایوار[2]* و شبگیر*
همیشه نام این خاقان اعظم   بماند تا بود دینار و درهم[3]
ز گرد موکب مهدی به ظاهر   کشد بر دیدگان کحل الجواهر[4]*
مبرّا از خلل بنیان دولت   ستایش پیشگان ارکان دولت



شرح ابیات

* **والامر:** جمع شش حرف باقی‌مانده (والامر) نیز جمع حرف‌های سلطان حسین در حساب جمل برابر با ۲۷۸ است.
* **کتان دور قمرها:** پوسیده شدن پارچهٔ کتان به سبب نور ماه، باور قدسیان بوده است و شاعران بارها در مضمون‌بندی اشعارشان به کار برده‌اند.

(لغت‌نامه دهخدا)

در این مصرع، ذبیحی از آن، مدّت زمان طولانی را مدّ نظر دارد.

* **صاحب لوایان:** فرمانروایان.
* **مُدغَم:** ادغام شده.
* **خُود (xud):** کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر گذارند؛ کلاهخود. (فرهنگ معین)

---

۱. مل ۲: به پیش...ر... راسخ خویش، دا: به پیش درگه روی.
۲. مل ۲: افتادگی دارد، دا: پیوسته. ۳. مل ۲، مط: بماند تا بود.
۴. مل ۲، دا: بیت‌های ۱۸۳ و ۱۸۴ را ندارند.

* **سُم‌گاو:** به توضیح «ماهی» در بیت دوم بنگرید.
* **لشکر بدر:** جمع حرف‌های دو واژه فیروزی و جیش در حساب جُمل برابر با ۳۱۳است. لشکر پیامبر نیز در جنگ بدر ۳۱۳ تن بودند.

(نقل از سیره معصومان، ج ۱، ص ۱۱۱)

* **ایوار:** هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب؛ واژه‌ای قدیمی. (فرهنگ معین)
* **شبگیر:** سحرگاه، صبح زود.
* **کحل الجواهر:** سرمه‌ای‌که درآن، مروارید سوراخ نشده و جواهرات دیگر انداخته و می‌سایند، برای روشنی چشم. (برگرفته از لغت‌نامه دهخدا)

در مدح نواب مستطاب ایران‌مداری

خصوصاً خان عالی‌شان والا   وزیر اعظم دیوان اعلی[1]

به فطرت اعتماد دین و دولت   به قدرت اعتضاد ملک و ملّت

اباً عن جد، نه لوح و نه قلم بود   که در صوفی‌گری نامش علم بود

همینش از دعاها حرز جان است   که صوفی زادهٔ این خاندان[2] است

سلیمان کاصف بن برخیا* داشت   چنین دستور ملک‌آرا کجا داشت

ز نقش خاتمش در جان فزائی   نظر را نور و دل را روشنائی

اگر در سلک کُتّابش شمارد   عُطارِد* را نمی‌گردد عَطارَد

ز نام نامیش بر خلق دایم   دمادم سجدهٔ شکرست لازم

به تصدیقم دهد حامیم* مژده   که خوانم مؤمن و آیم به سجده[3]

بیان وصف خان[4] قدسی آداب   نگنجد در تعارف‌های القاب

کسی ننموده مهر عالم‌آرا   ز راه روزن سوزن به عیسیٰ[5]*

ضرورست از پس دنیا و دینش   چنان شاهی وزیری این‌چنینش

ز تأثیر* این دعا ورد زبان است   که تأثیر و دعا با هم دوان[6] است

«الهی* تا که مهر و ماه باشد   وزیر این باشد و آن[7] شاه باشد»

***

---

۱. مل ۲، دا: بیت را ندارند.   ۲. مل ۲، مط: دودمان.

۳. مل ۲، دا: ابیات ۱۹۴ و ۱۹۵ را ندارند.   ۴. مل ۲، دا: جان.   ۵. دا: باعمی.

۶. مط: جوان.   ۷. دا: این.

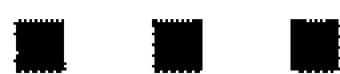
در وصف میرزا محسن تأثیر وزیر دارالعباده یزد[1]

گشود از لطف آن فرخنده اقبال　　هما بر تارک یزدی پر و بال
بود بر آب و خاک یزد واجب　　دهی صد شکر بر احسان واهب
بر این نعمت ستایش ناگزیرست　　که بر ما میرزا محسن وزیرست
خِضِر* را نیست جز زیر قدم سبز　　از او یزدست چون باغ ارم سبز
به عینه چشم لطف پادشاهی　　به اسمه عین احسان الهی
چو از مال ولی نعمت رود حرف　　نسازد حبّه‌ای را بی‌جهت صرف
کند حفظش مهیّا در دل خاک　　برای گنج قارون مار ضحاک
نگردیده است هرگز خامه‌اش کج　　ندانم چون نویسد حرف معوج
به عهدش بی‌کمالی‌ها محال است　　محصل هم به تحصیل کمال است
به ابجد طفل هر که لب گشاید　　الف را سَروسان موزون سراید
ز خلقش خامه گر حرفی کند سر　　بسان شاخ گل گردد معطّر
ترقّی آنکه می‌گوید به جنّت　　نمی‌باشد برو داریم حجّت
دمی در مجلس او جا گزیند　　ترقّی‌های روحانی ببیند
چو طوطی داد الطافش مرا رو　　شدم ز آئینهٔ[2] صافش سخنگو
اگر پرسد کسی از چرخ اخضر　　که فیض ایزدی را کیست مظهر[3]
طبیب علّت جان‌های خسته　　شکسته بند دل‌های شکسته
ز سر تا پا بزرگی شامل او　　نبینی کوچکی جز در دل او
ز فیض او جهانی کامیاب است　　که تأثیر دعای مستجاب است
نگنجد از بزرگی در عبارت　　همان بهتر که گویم با اشارت

---

۱. مل ۲، دا: از بیت ۲۰۰ تا ۲۱۳ را ندارند.　　۲. مل ۲، دا: ز آینه.
۳. از این بیت تا بیت ۲۴۰ در نسخهٔ «مط» نیست.

بود اسرار غیبی در دل او		فروزان‌تر ز شمع محفل او
کلید از چین پیشانی نماید		در جنّت به روی خود گشاید
چو چین جبهه زین‌سان دل خراشد		شکفته روئیش بنگر چه باشد
اگر مافوق خوبی‌های عالم		کند امری تصوّر درک آدم
تکلّف بر طرف بر دشمن و دوست		بود واضح که ذات کامل اوست
دل اعدا در آن کار بلندش		شده از بهر چشم بد سپندش
سر از رفعت به عرش از چه رسیده		همان بر سایه خود سرکشیده
لطایف همچو گوهر صاف و بی‌عیب		به درج سر به مهر مخزن غیب
همین بس شیوهٔ اشعار رنگین		که باشد نزد اهل ذوق شیرین[1]
سخن‌های متین عذب فرات است		شهید شیوه‌اش آب حیات است
افاداتش اگر بیند مجزّا		شفا را بوعلی سازد مقوّا
قدومش در تیمّن آن اثر داشت		که خاک یزد را از خاک برداشت[2]
کسی کش خاک پایش نیست منظور		اگر چشم جهان باشد شود کور
خدا ارزانیش دارد به مردم		که شد نام گرامی زین بلد گم
کسی لب‌خشک از آن بحر عطا نیست		به دورش نالهٔ کس بینوا نیست
سخایش تا کشیده خوان احسان		ز خجلت مهر برچیده‌ست دامان
گرانی در زمان دولت او		نهاده پا به کوه از صولت او[3]
نمی‌دانم که حقّ مدحتش چیست		همی‌دانم که غیر خامشی نیست
نخواهد بود حقّ شکر خدمت		اگر گویم ثنایش تا قیامت



۱. این بیت در نسخه «دا» نیست. مصرع دوم در نسخه «مل ۲» نیامده است، از «مر» افزوده شد.

۲. مل ۲، دا: پس از این بیت، بیت ۲۰۰ نوشته شده است.

۳. مل ۲، دا: پس از این بیت، بیت ۲۰۸ و ۲۰۹ نوشته شده است.

شرح ابیات

* **آصف بن برخیا:** یکی از علمای بنی اسرائیل و طبق روایات وزیر حضرت سلیمانؑ بود و بر علوم غریبه تسلط داشت. (فرهنگ معین)

* **عُطارِد:** قدما این سیاره را دبیر فلک خوانده و گفته‌اند: مربی علما و مشایخ و قضات و ارباب‌قلم باشد. نزد یونانیان، رب‌النوع سخنوری و بازرگانی بوده است. (نقل از فرهنگ برهان و معین)

* **حامیم:** منظور از آن، سوره فصلت (حم سجده) است، که آیه ۳۸ آن، آیه سجده‌واجب است. در «مهر مدح» آورده‌ام که این‌بیت بنام محمّدمحسن شاملو وزیر سلطان حسین صفوی ایهام دارد.

* **سوزن عیسی:** وقتی عیسیؑ را به آسمان بردند، شرط کردند با خود هیچ نداشته باشد؛ امّا سوزنی که به غفلت در جیب داشت، موجب شد در فلک (آسمان) چهارم متوقف شود و بالاتر نرود.

* **تأثیر:** میرزا محسن تأثیر (مشوّق و دوست ذبیحی).

* **الهی ....:** بیت مذکور همین‌طور در مدح محمّدمؤمن شاملو در صفحه ۱۸۲ دیوان تأثیر تبریزی آمده است.

* **خضر:** نام یکی‌از پیغمبران یا اولیای الهی است‌که حضرت موسیؑ با وی ملاقات نمود و این نام در قرآن نیامده. تنها چیزی که هست، ستایش او به بندگی و دریافت دانش خدایی است. (سوره کهف، آیات ۶۵ـ۸۲)

می‌گویند: او به هرجا می‌گذرد و یا هرجاکه نماز می‌گذارد، زمین در زیر پا یا اطراف او سبز و خرم می‌شود، ازین رو به خضر شهرت یافته است.

(به نقل از شرح مثنوی فروزانفر، ج ۱، ص ۱۱۸، با دگرگونی و کاستی)

گمان می‌کنم معنی واژه خضر؛ که سبز، سبزه و جای سبزناک است، انگیزه گفتهٔ بالا باشد، تا بدین‌گونه توجیهی خارجی و عینی برای شهرتش بدین نام عرضه نمایند. گفته‌اند: حضرت خضر ﷺ در دریاها کشتی شکستگان و غرق شدگان را نجات می‌بخشد و در بیابان گم‌شدگان و درراه ماندگان نجات می‌بخشد. از این رو، دست و دل گشاده است. (فرهنگ تلمیحات)

سبب نظم

شبی در خدمت آن لمعهٔ نور* ... ز هرجا گفتگویی بود مذکور
حدیث رجعت* آمد در میانه ... از آن دریای علم[1] بیکرانه
چراغ افروز راه شرع احمد ... سمیّ خامس آل محمّد*
همان مجلس فروز مجلسی* نام ... رسانیدست تألیفش به اتمام
مرا فرمود با صدگونه امداد ... که ای ناقابل تعلیم و[2] ارشاد
حدیث چارمین[3] از آن رساله ... که دارد نقل نرجس در مقاله
عجایب قصه‌ای[4] خوش داستانی است ... ز حرف عشق هم در وی نشانی است
مرا خود شغل دنیا هست مانع ... کزان می‌گرددم اوقات ضایع[5]
تو باری نظم آن[6] ناکرده[7] مگذار ... بدینسان شاهدی در پرده مگذار
نهادم از ادب انگشت بر چشم ... زدم تن‌پروری را مشت بر چشم
شدم چون رشته باریک از تفکر ... برای نظم معنی‌های چون در[8]
عجب نبود چو[9] منظور نظر شد ... به نرگسدان* اگر نامش ثمر[10] شد
بود چون مدّعا[11] زین پارهٔ لعل* ... مطابق[12] با حدیثم نعل بالنعل

---

۱. مل ۲، دا: که دریای علومش، مط: علوم. ۲. مل ۲، دا: «و» ندارد.
۳. مل ۲، دا: چهار. ۴. مل ۱: قصه و.
۵. مل ۲، دا: بیت را ندارند. مط: من اندر شغل دیوان خود چنانم که روز و شب ز یکدیگر ندانم.
۶. مل ۲، دا: «آن» ندارند. ۷. مل ۱: ناگفته.
۸. مط: ز معدن لعل جستم وز صدف در. ۹. مل ۱: که. ۱۰. مل ۲، مط: سمر.
۱۱. مل ۲: مدّعی. ۱۲. مط: تطابق.

اگر ساده است بعضی شعرهایش ملامت نیست از یاران سزایش
تو خواهی نوخطش خوان خواه ساده بهر معنی[1] خوش است این[2] روگشاده
تمامی خواهمش امّا کدام است چو یابد صحّهٔ[3] صاحب تمام است

■ ■ ■

شرح ابیات

* **لمعهٔ نور:** پرتو نور؛ این تعبیر ذبیحی از میرزا محسن تأثیر، نشانهٔ ارادت قلبی و فراوان اوست.
* **رجعت:** کتاب «اثبات الرجعة» اثر ارزشمند علّامه مجلسی، چهارده حدیث درباره نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام و رجعت. این کتاب توسط فاضل ارجمند جناب آقای ابوذر بیدار، تصحیح و تحشیه گردیده و در سال ۶۷ توسط انتشارات رسالت به چاپ رسیده است.
* **سمیّ خامس آل محمّد:** هم‌اسم امام پنجمین (امام محمّد باقر علیه السلام).
* **مجلسی:** ملّا محمّدباقر مجلسی رحمه الله از بزرگ‌ترین علمای شیعه عهد صفویه (تولد: ۱۰۳۷ هق ـ وفات: ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ هق) مدفون در جامع عتیق اصفهان. تألیفات وی از شصت متجاوز است که از همه معروف‌تر، «بحار الانوار في أخبار الأئمّة الأطهار» در ۲۶ مجلّد و به زبان عربی است.
* **نرگسدان:** گلدان نرگس؛ جایی که نرگس می‌روید. (لغت‌نامه دهخدا)
* **پارهٔ لعل:** استعاره از منظومهٔ «نرگسدان».

---

۱. دیگر نسخ: صورت. ۲. مل ۱: آن. ۳. مل ۱: سبحه.

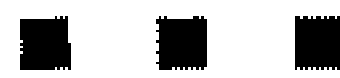
آغاز حکایت

دلا[1] از هرچه گویی حرف دین بِه — حدیث اوصیای طاهرین* بِه
چنین خواندستم از اخبار غیبت — به اسناد بری از شکّ و ریبت*
ز ابن بابویه و شیخ طوسی* — که باد از ما برایشان خاک‌بوسی[2]
روایتشان چو نقش خاتم جان* — بود مروی[3]* ز بشر بن سلیمان
به هم‌نامی او از سینه صافی* — تفاخر می‌نمودی* بشر حافی*
اگر بودی به عهد کامیابش* — دویدی پابرهنه در رکابش
هم از نسل ابوایّوب انصار — که بود از شیعیان آل اطهار
به سُرّ من رأی* دایم به صد زین[4] — چو[5] خاصان[6] در جوار عسکریین*
روایت کرده بشر بابشارت — که بیع* برده می‌کردم تجارت
علیّ بن محمّد هادی دین — دهم از اوصیای آل یاسین[7]*
مرا از عاطفت روزی طلب کرد — ز فیض* آن طلب، جانم طرب کرد*
فرستاد از پیَم کافور خادم — چو صبح آن مهر انور را ملازم*
قدم از سر نمودم در ره او — نهادم رو به خاک درگه او
روان دست ادب بر سینه بستم — سلامی کردم و از پا نشستم

---

۱. مل ۲: ولی. ۲. مل ۱: بیت را ندارد. ۳. مط: مروین.
۴. مل ۱، دین. ۵. مل ۲: چه. ۶. مل ۲، دا: خواصان.
۷. مل ۱ و ۲، دا، مط: یس؛ در متن به خاطر قافیهٔ بیت، به گونهٔ گفتاری نوشته شد.

به صد احسان جوابم داده[1] فرمود   که‌ای بشر ایزد از طور تو خشنود*
تـو از اولاد انـصاری* کـه دایـم   بـه حبِّ خـاندان[2] هسـتند[3] قـائم*
مـحـلّ اعـتـماد مـا شـمـائید   کـه بـا عـهد پیـمبر آشـنائید



شرح ابیات

* **اوصیای طاهرین:** امامان پاکیزه. این صفت به خاطر نازل شدن آیه تطهیر (سوره احزاب، آیه ۳۳) بر پیامبرﷺ و خانواده اوست.
* **ریبت:** بدگمانی، دودلی.
* **شیخ طوسی:** ابوجعفر محمّد بن حسن (ملقّب به شیخ الطایفة)؛ از علمای بزرگ دینی شیعه (ولادت: طوس ۳۸۵ـ وفات: نجف ۴۶۰ هق). تحقیقات او در زمینه حدیث و تفسیر، فقه و رجال، کلام و ادب است. و از تألیفات مهم او، تهذیب و استبصار در علم حدیث است.
* **خاتم جان:** جان را به انگشتر مانند کرده؛ چون هر دو نقش پذیرند.
* **مروی:** روایت کرده شده.
* **سینه صافی:** پاک‌نهادی، بی‌نفاقی.

(در لغت‌نامه دهخدا «سینه صاف» آمده؛ ولی در فرهنگ معین هیچ‌کدام نیامده است)

* **تفاخر نمودن:** نازیدن.
* **بُشر حافی:** از صوفیان معروف و نامی (ولادت: مترسام روستایی در مرو ۱۵۰ وفات: ۲۲۷ هق) که در بغداد می‌زیست و گروهی از صوفیان را در اطراف خویش گرد آورده بود.

---

۱. دیگر نسخ: داد و. ۲. دا: «همه» ندارد. مل ۲، مط: ما همه. ۳. مط: هستید.

گویند: در آغاز کار، به لهو و لعب مشغول بود و بر اثر تذکّر امام کاظم علیه‌السلام آگاه شد و توبه کرد. چون با پای برهنه راه می‌رفت، به «حافی» مشهور شد. بسیار حدیث می‌دانست امّا روایت نکرد.

* **عهد کامیاب:** روزگار پیروزمندی.
* **سُرَّ مَنْ رَأیٰ:** یعنی: هرکه آن را ببیند، مسرور می‌شود. نام شهری است در عراق، بر کرانه رود دجله در یکصد کیلومتری شهر بغداد. این شهر قبل از فتح مسلمین هم معروف بوده است، و معتصم خلیفه عباسی، پس از چند خرابی، به سال ۲۲۱ هـ.ق، به آبادانی آن پرداخت و آن‌را پایتخت خود ساخت و به این نام نامید. در زمان متوکّل عباسی، به ساختمانها و وسعت آن افزوده شد. از سال ۲۲۱ تا ۲۷۹ هـ.ق، جایگاه خلافت عباسیان بود. بر سکه‌هایی که در روزگار آنان، دراین شهر ضرب گردید، همین‌نام را نقش کرده‌اند؛ امّا بعدها تغییراتی یافت، تااینکه ابن خلکان (دانشمندمعروف) شش گونه بیان آن را از جمله سامرّاء ذکر کرده، که به همین نام مشهور گشت. آرامگاه دو امام بزرگوار؛ امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام در این شهر قرار دارد. (به نقل از: شهرهای جهان)
* **صد زین:** آراستگی بسیار.
* **عسکریین:** دو سپاهی؛ و مراد از آن امام هادی علیه‌السلام و فرزندش امام حسن عسکری علیه‌السلام است. امام هادی علیه‌السلام در اثر بدگویی دشمنان و به درخواست متوکل عباسی، به‌بغداد آمد و در سامرّاء سکونت گزید؛ از آنجاکه سامرّاء لشکرگاه بود، ایشان لقب عسکری (سپاهی) را برگزیدند.
* **بیع:** خرید و فروش.
* **آل یس:** خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. یس، سوره سی و ششم (۳۶) قرآن، که با همین

کلمه آغاز می‌شود. مفسران آن را از القاب پیامبرﷺ به شمار می آورند.

* **فیض:** بخشش بدون رنج به دست آوردن.
* **طرب کردن:** شادی کردن.
* **ملازم:** کافورِ خادم، مانند صبح که همراه همیشگی (ملازم) خورشید است، همراه خورشید روشن‌تر (امام هادیؑ) بود.
* **که ای بشر ایزد از طور تو خشنود:** امام هادیؑ فرمود: ای بُشر! خدا از حالت تو راضی باشد (هست).
* **انصار:** یاری‌کنندگان. گروهی از مردم مدینه که در هجرت پیامبرﷺ از مکه به مدینه، او را یاری کردند.
* **قائم:** استوار و پابرجا.

فرستادن امام ؑ بشر را جهت خرید کنیز رومی

شما در سرخ رویی بی‌مثالید   که از بدو ازل یکرنگ آلید*
تو را برمی‌گزینم بهر کاری   به دستت می‌سپارم اختیاری
دهم تشریف* خاصّت زین[1] فضیلت   کزان بر شیعیان یابی تو سبقت
تو را می‌سازم از رازی خبردار   که مخبر* نیست جز دانای اسرار*
تو را پیش عزیزی می‌فرستم   پی بیع کنیزی می‌فرستم
پس آنکه نامه‌ای بنوشت حضرت   که چشم عقل* از آن[2] می‌یافت حیرت
موشّح نامه‌ای* از تازه رنگی   هم از خط و هم از لفظ فرنگی[3]*
چو[4] داد انجام آن طومار* خود را   بر او زد مُهر مِهر آثار[5]* خود را
به روی صبح زلف شام پیچید   پس آنکه ختم فرمودش به خورشید
چو[6] خطهای شعاعی بدرهٔ زرد   ز جیب آن آفتاب دین برآورد*
دویست و بیست سرخ اشرفی* بود   که جمله انتخاب صیرفی* بود
به من گفتا بگیر این نامه وین[7]* زر   روان شو جانب بغداد* یکسر
فِتَد در چاشتگاهی در فلان روز   عبورت بر سر جسر* ای[8] دلفروز*
در آن منزل پس از قطع مراحل[9]*   اسیران را رسد کشتی به ساحل
در آن کشتی گروهی از کنیزان   ببینی جمله از شادی گریزان

---

۱. دیگر نسخ: زان. ۲. دیگر نسخ: از او. ۳. دیگر نسخ: هم لغت هر دو فرنگی.
۴. مل ۱: چه. ۵. مل ۱: انجام. ۶. مل ۱: چه. ۷. مل ۱: این.
۸. مل ۱: «ای» ندارد. ۹. مل ۱: منازل.

تو[۱] آنجا منتظر شو باش[۲] برجای
بدان[۳] برده‌فروش از دور می‌پای[۴]

و گر از نام او می‌خواهی اِعلام
عُمَر صاحب کنیزان را بود نام

تمام روز خواهد بود در کار
به بیع برده و جوش* خریدار[۵]

۲۹۰ وکیلان بنی‌عباس* خونریز
گروهی از جوانان عرب نیز[۶]

چو غنچه* جملگی با جیب پر زر
اسیران را هجوم آرند بر سر[۷]

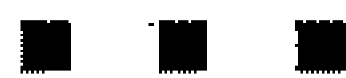
بمان تا از پس پرده برآرد
کنیزی را که چندین وصف دارد

همه اوصاف او معصوم طاهر[۸]
بیان فرمود از اوّل تا به آخر

دگر فرمود از آثار و [۹]علامه
کز ابریشم به بر* دارد دو جامه

۲۹۵ خریدار ار بسر او افتد نگاهش
بسوزد پَردهٔ گردون* ز آهش

دراز ار[۱۰] بیند انگشت خریدار
به سوی خود شود از غصّه بیمار



شرح ابیات

* **آل:** خاندان؛ در اینجا، مراد خاندان پیامبر ﷺ است.
* **تشریف:** جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد. منظور شایستگی انجام کاری که امام به بشر می‌بخشد و او با آن مأموریت بر شیعیان برتری می‌یابد.
* **مخبر:** خبر دهنده.
* **دانای اسرار:** خدای یکتا که به اسرار غیب آگاه است.
* **چشم عقل:** عقل را به موجودی مانند کرده که چشم دارد. (استعاره مکنیه)

---

۱. مل ۱: در. ۲. مط، مل ۱: پای برجا. ۳. مل ۱: به آن. ۴. مط، مل ۱: می‌پا.
۵. مل ۱: بیت ۳۰۲ را پس از این بیت آورده، با یک اختلاف؛ گرامی به جای گرانی.
۶. مل ۱: بیت را ندارد. ۷. مل ۱: مصرع‌ها پس و پیش است و به جای اسیران، کنیزان نوشته.
۸. مط: ظاهر. ۹. مل ۱: «و» ندارد. ۱۰. مل ۱: وراگر.

* **موشح نامه:** نامه‌ای که با جمع شدن حرف‌های آغاز سطرهایش، نام کسی یا چیزی به دست آید؛ یا در سطرهای این نامه کلمه‌های ویژه‌ای آمده که با هم جمله‌ای می‌سازند برای گفتن خواسته‌ای.
* **فرنگی:** اروپایی (رومی).
* **طومار:** نامهٔ دراز لوله کرده.
* **مِهر آثار:** دوستی نشان. (در فرهنگ معین و لغت‌نامه دهخدا نیامده)
* **ز جیب آن آفتاب دین برآورد:** (امام هادی) کیسه‌ای طلایی مانند پرتوهای خورشید را از گریبانش بیرون آورد.
* **سرخ اشرفی:** اشرفی سکه طلایی بوده که تا زمان قاجاریه در ایران رایج بوده است. در اینجا مراد از آن، سکه طلایی سرخی است که در روزگار امام هادی﷣ رواج داشته، و این نشانه حضور روزگار شاعر در روزگار داستانی است که نقل می‌کند.
* **صیرفی:** کسی که شغلش داد و ستد و عوض کردن پول است. زرشناس.
* **وین:** و این.
* **بغداد:** به معنی «خدا آفرید»؛ شهری است بر کرانه دجله و در حدود چهل کیلومتری فرات، که اهمیت آن به روزگار سومریان باز می‌گردد؛ امّا بنای کنونی آن توسط منصور خلیفه عباسی به سال ۱۴۱ هـ‌ق بوده. اوج رواج و ترقی بغداد در زمان هارون بود. در سال ۲۲۱ هـ‌ق که دستگاه خلافت به سامرّاء برده شد، بغداد مدتی از رونق افتاد.
* **جسر:** پل.

* **دلفروز:** (دل‌افروز) آنکه یا آنچه دل را شاد و روشن کند؛ در اینجا صفت بُشر است.
* **قطع مراحل:** راه پیمودن.
* **جوش:** شلوغی، غلغله.
* **بنی عباس:** سلسله‌ای از خلفای اسلامی، از فرزندان عباس عموی پیامبر هستند. بنیان‌گذار این‌سلسله عبد الله سفاح است که به کمک سردار ایرانی ابومسلم خراسانی بر بنی امیّه چیره شد و به خلافت رسید. از خاندان او، ۳۶ تن (از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ ق) بر کشورهای اسلامی فرمانروایی کردند و آخرینشان مستعصم بالله بود که پس‌از تصرف بغداد به دست هلاکو (نوه چنگیز)، به دستور او کشته شد و خلافت بنی عباس برچیده شد.
* **چو غنچه:** گلبرگ‌های غنچه مانند سکه است. جوانان عرب هم مثل غنچه، گریبانشان پر از سکه طلا بود.
* **بر:** تن (آغوش)
* **پرده گردون:** گردون آسمان است که به پرده مانند شده است.

[حکایت خریداری نمودن کنیز رومی]

صدایی از پس پرده از آن زن — به لفظ رومیان خواهی شنیدن
بدان[1] حرفش که گوید داد و بیداد — که چشم اجنبی سوی من افتاد
مرا شد پردهٔ عصمت[2] دریده — که سویم دیدهٔ بیگانه دیده
مباد آن‌دم که غیری را به رویم — فتد[3] چشم خریداری به سویم
یکی آید که من هستم درین کار — به سیصد اشرفی او را خریدار
به پیش من ز فرط عصمت او — نمی‌دارد گرانی قیمت او[4]
دهد رومی کنیز از لفظ اعراب — جواب او را که ای محسود[5] احباب
اگر گردی سلیمان ابن داود* — که نبود از وصال من ترا سود
تو گر[6] سلطان شوی عالم رعیت — نخواهد شد مرا سوی تو رغبت
چو من صیدی نخواهی کرد نخجیر* — برو برچین از این ره دام تزویر[7]*
چو آن پرده‌نشین نکته سراید* — همان[8] برده‌فروش از جا درآید
تو[9] خود گو من چه سازم چارهٔ کار — که را آرم برای تو خریدار
مرا از بیع تو خود چاره‌ای نیست — بگو آخر علاج این مرض* چیست
کنیزک گویدش خوش‌دار خاطر — که می‌آید خریدار من آخر

---

۱. مل ۱: به آن. ۲. مط: عفت. ۳. مط: کند.
۴. مل ۱: بیت را در اینجا ندارد. ۵. مل ۱: محبوب. مط: سرخیل.
۶. مل ۱: اگر. ۷. مط: اینجا دام تدبیر، در مل ۱ مصراع‌ها پس و پیش است.
۸. مط: پس آن. ۹. مل ۱، مط: که.

برای زُهرهٔ من چون عیان است* بیاید[1] مشتری* گر ز آسمان است
در این اثنا* تو ای فخر[2] عزیزان قدم نه سوی آن صاحب کنیزان
بگویش نامه‌ای[3] با خویش دارم به خط زُبدهٔ اشراف* عالم
نوشته از جهان نسیم رنگی هم از خط هم لغت هر دو فرنگی[4]
قلیلی وصف فرموده‌ست خود را به قدر رتبه نستوده‌ست[5] خود را
زِ من این نامه را[6] بستان و بنما به آن پرده نشین مهر دل آرا*
پس از خواندن اگر باشد رضایش که در بیع آرد آن صاحب لوایش*

تحقیق حقیق

پیام[7] نامه را چون جبرئیلم برای عقد[8] بیعش* هم وکیلم
بود راهی ز دل یکراست تا دل نه گام از وی خبر دارد[9] نه منزل
زمان‌ها پیشتر ز ایجاد عالم شد این ره باز بر اولاد آدم
طفیل* آدمی اشیاء دیگر خورند از حاصل این بوستان بر
رموزش* را که اهل ذوق* دانند[10] گروهی عشق وجمعی شوق[11] خوانند
اگر این شوق[12] آمیزش نبودی فلک هم هیچ[13] در گردش نبودی
نه این ره قطع گردد از بریدن نه دیواری توان پیشش کشیدن
تو آن معنی که می‌خوانی وصالش بود این شوق روحانی مآلش[14]*

---

۱. مط: که آید. ۲. مط: خاص. ۳. در نسخ به جای «ای»، «ء» نوشته شده است.
۴. مل ۱، مط: به خط و لفظ و ترکیب فرنگی. ۵. مل ۱: بستوده. مط: ننموده.
۶. مل ۱: «را» ندارد. ۷. مل ۲، دا: «و» دارد. ۸. مل ۱، دا: «و» دارد.
۹. مط: خبر دار. و عنوان پیش از بیت در «مط» آمده است. ۱۰. مل ۱: خوانند.
۱۱. مر: ذوق. ۱۲. مل ۱، مط: «و» ندارد. ۱۳. مط: هم نیز؛ مل ۲، مر: را هیچ.
۱۴. مل ۱، مل ۲، دا: مثالش. دکتر صفا همین ضبط «مآلش» را در چند بیتی که نقل کرده، نوشته است. و چون قاعدتاً آن شادروان استاد؛ ابیات سرودهٔ ذبیحی را از جنگ مورخ ۱۱۷۰ هق نقل کرده؛ ضبط فوق را با توجّه به «مط» در متن آوردم.

در اشیاء حب اگر ساری*[۱] نباشد وجـود کـاینات* از هـم بپـاشـد
مـحبّت تـا دلیـل ره نگـردد[۲] از این ره هیچ کس آگه نگردد
وثیقت سنج* این پاکیزه پیمان بشـیر عـهد* بشـر ابـن سـلیمان
بدینسان بـا سـر انگشت روایت[۳] نـقـاب افکند از روی حکـایت*
که هر چیز آن امام عالمین[۴] گفت همه حدّ وقوع[۵] آنجا پذیرفت*
مراتب جمله طی شد بی[۶] تکلّف نـبود آن[۷] را سـر مـوئی تـخلّف



شرح ابیات

※ **سلیمان بن داود:** سلیمان پسر داود، از پیامبران و پادشاهان بنی اسرائیل که پیش از میلاد مسیح ﷺ ناشر تورات بود. او بر تمام جنّیان و آدمیان و جانوران حاکم بود و جنیان جزو لشکر او بودند.

(قرآن کریم، سوره‌های نمل و سبأ)

※ **دام تزویر:** تزویر (فریب و حیله) را به دام مانند کرده است.

※ **نخجیر کردن:** شکار کردن.

※ **نکته سراید:** حرف بزند.

※ **این مرض:** جواب رد دادن کنیز به مشتریان.

※ **برای زُهرهٔ من چون عیان است:** من مانند زهره یا ناهید که خنیاگر فلک است، از جهت زیبایی و نور مورد توجّه مشتری هستم و بدون خریدار نخواهم ماند.

※ **مشتری:** به دو معنی ایهام دارد: خریدار؛ سیاره.

---

۱. مل ۱، دا: جاری. ۲. مط: «نگردیده» در دو مصرع. ۳. مل ۱: ندامت.
۴. مط: امام العالمین. ۵. مل ۱: صدق وقوف. ۶. مل ۱: پی. ۷. مل ۱: او.

❊ **اثنا:** هنگام.

❊ **زبدهٔ اشراف:** برگزیدهٔ بزرگان.

❊ **مهر دل آرا:** خورشیدی که مایهٔ شادمانی دل شود. (کنیزک)

❊ **صاحب لوا:** دارنده پرچم (برده فروش).

❊ **عقد بیع:** بستن پیمان خرید و فروش.

❊ **طفیل:** کسی که ناخوانده همراه شخص مهمان به مهمانی برود. انسان، مهمانِ خوانده شده به جهان هستی است و اشیا برای او هستی یافته‌اند.

❊ **رموز:** رازهای نهانی.

❊ **اهل ذوق:** کسانی که تنها راه رسیدن به خدا را راه دل می‌دانند. (عارفان)

❊ **مآل:** عاقبت کار، نتیجه. (فرهنگ معین)

❊ **ساری:** روان، رونده.

❊ **کاینات:** آفریده‌ها.

❊ **وثیقت‌سنج:** ارزش (قیمت) گذار.

❊ **بشیر عهد:** مژده‌رسان روزگار.

❊ **نقاب افکند از روی حکایت:** بشر حکایت را این‌طور بازگو می‌کند. شاعر با به‌کارگیری هنر انسان وارگی (تشخیص)، روایت (بازگویی) و حکایت را مانند آدمی کرده که اوّلی با نوک انگشتش، روبند را از دومی برمی‌دارد.

❊ **حدّ وقوع پذیرفت:** پیش آمد، اتفاق افتاد. آنچه باید می‌شد، همه بدون رنج و سختی سپری شد و کوچکترین سرپیچی از گفته امام در آن نبود.

[ادامه حکایت]

کنیزک چون نظر بر[1] نامه انداخت   ز گریه چون شکر در آب بگداخت[2]

به مالک* بانگ زد کای صاحب هوش   مرا این دم به صاحب‌نامه بفروش

کنون کاین موهبت دستی به هم داد*   ترا خواهم به صد آئین* قسم داد

بـه دانـای نـهـان و آشـکـارا*   که وصف او زبان را نیست یارا

به آن حرفی که نتوان فاش گفتن[3]   به آن رازی که نتـوانـش نهـفـتن

به آن مشکل که پیش‌از عقد*[4] حل شد   به آن قسمت* که از روز ازل شد

به آن گم کرده راهی کز عنایت*   بـود انـجام کـارش بـر هـدایت

به‌اشک شور و شور اشک[5] مستان   به دیر* و[6] سومنات* بت‌پرستان

به صبح زاهد[7] و تـعقیب ظـهرش   به طومار سجود سر به مـهرش

به رندی کآتـش دوزخ فـرو بـرد   چو[8] او آتش به زیر دامن افشرد

به قسّیـسان* و رهـبانان ارمـن*   به ناقوس* و به زنّار[9]* برهمن*

بـه بـزم آرائـی خـلـوت نـشـیـنـان   به میدان داری[10] عزلت گزینان[11]

به جـان نـو گـرفـتـاری کـه دارم   به[12] شوق دل به دیداری که دارم

که گر چشم از مرادم پوشی امروز   بدین شخصم اگر نفروشی امروز

---

۱. مل ۱: در.   ۲. مل ۱: ز گریه خویش را در پاش انداخت.   ۳. مل ۱: کردن.

۴. مل ۱، مط: عقده.   ۵. مل ۲، دا: رشک شور.   ۶. مل ۱: «و» ندارد.

۷. مل ۲، دا: صادق.   ۸. دیگر نسخ: چه.   ۹. مل ۱: «و» دارد.   ۱۰. مط: تازی.

۱۱. مل ۲: بیت را ندارد. دا: بیت، با قبلی جابجاست.   ۱۲. مل ۱: ز.

گریبان حیات خود زنم چاک   کشم پای طلب در دامن خاک
کشم خود را و از هجران رهانم   به مرگ خود ترا نقصان رسانم
شکفت از آب چشم آن کنیزک   گل باغ امید من یکایک
شدم با مالک مملوکه[1]* دمساز*   سخن در قیمتش کردیم آغاز
پس از گفت وشنو راضی شد وشاد   به آن قیمت[2] که آن حضرت به من داد
خریدم حور جنت* را به دنیا*   چه حوری یوسفی از نوع انثی[3]*
چه می‌گویم خریدم لا[4] تکلّف*   زلیخا* را ز مالک بهر یوسف
به قید آن وحش[5] آهو را گرفتم   بها را دادم و او را گرفتم[6]
بها داد و ستد را روشنایی‌ست   مفاد معنی[7] مشکل گشایی‌ست
علم شد* با قد چون سرو آزاد   به سوی حجره‌ام آمد به بغداد
بدان‌سان شاد و خرّم با من آمد   که گوئی[8] گل به سوی گلشن آمد
همی کرد از نوید وصل مطلوب*   در آن[9] ره عشقبازی‌ها به مکتوب
ز[10] جان و دل رهین نامه بودی   همی بوسیدی و بر دیده سودی*
بلی بیجا نباشد عشق بازی   به مکتوبی چنین در دلنوازی
چه نامه یار نوشیرازه خطی   فرنگی‌زاده شوخی تازه‌خطی
چو چشم دلبران گویا و خاموش   چو زلف پرشکن جاگیر آغوش

---

۱. مل ۱: مملوک.   ۲. مل ۱: وجهی.
۳. دا، مل ۲، مر: بهتر از حوران عقبی. مل ۱: اشیاء، به روشنی اشتباه کاتب است.
۴. مل ۱: پی، اشتباه کاتب است.   ۵. مط: وحشی.
۶. مل ۱: خریدم. در نسخ مل ۲، دا، مر؛ پس از این بیت، دو بیت آورده‌اند که بیت دوم ایراد قافیه دارد. در بیت دوم نسخه دا، به جای «خریدم»، «گرفتم» نوشته شده است.
جمادی چند دادم جان خریدم   بنام ایزد عجب ارزان خریدم
بها را دادم و جان را خریدم   تعالی الله چه خوش ارزان خریدم
۷. مط: که مفتاح در. مر: معنی.   ۸. مط: گفتی.   ۹. مط: این.   ۱۰. مط: به.

گهی چون غنچه پنهان در گریبان ... گهی پیش نظر باغ[1] گلستان
من از روی تعجب گفتم او را ... همان رومی نژاد مشکبو را
چه می‌بوسی تو[2] ای خیرالکواعب* ... کتابی را که نشناسی تو[3] صاحب
جوابم داد کای از فهم عاجز ... نبرده ره به کوی[4] عقل هرگز
اگر بر معجز آل پیمبر ... نداری معرفت ای نیک محضر*
ببند از پرسش بیجا زبان را ... به من بگشا زمانی گوش[5] جان را
ز من بشنو سراسر شرح احوال ... که از ماضی بگویم صورت حال
شنیدن دارد احوال دل من ... گشاد[6] عقده‌های* مشکل من



شرح ابیات

* **مالک:** صاحب کنیزان.
* **کنون کاین موهبت دستی به هم داد:** حالا که این خبر (بخشش) خدایی پیش آمد.
* **صد آیین:** همه دین‌ها (مذاهب).
* **دانای نهان و آشکارا:** ترجمه «عالم الغیب و الشهادة» که در قرآن کریم (سوره انعام، آیه ۷۳؛ سوره توبه، آیات ۹۴ و ۱۰۵؛ سوره رعد، آیه ۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۹۲؛ سوره سجده، آیه ۶؛ سوره زمر، آیه ۴۶؛ سوره حشر، آیه ۲۲؛ سوره جمعه، آیه ۸؛ سوره تغابن، آیه ۱۸) آمده است.
* **عقد:** گِره زدن، بستن.
* **قسمت:** تقدیر و سرنوشتی که خدا برای بندگانِ خود پایدار کرده است.

---

۱. مر: «و» دارد. ۲. مل ۱: که چه می‌بوئی. مط: که چون بوسی تو.
۳. مل ۱، مط: نشناسیش. ۴. مل ۱: سوی. ۵. مل ۱: «و» دارد. ۶. مل ۲: «و» دارد.

* **عنایت:** رسیدگی (بخشش) خدا.
* **دیر:** عبادتگاه راهبان مسیحی. در آنجا مجسمه‌هایی از حضرت مریم و عیسی علیهما السلام است، به این خاطر برابر با سومنات آورده شده است.
* **سومنات:** بتخانه‌ای در هند، که سلطان محمود غزنوی خرابش کرد، در اینجا مراد از آن، همه بتخانه‌هاست.
* **قسیس:** کشیش و رُهبان، روحانیِ مسیحی.
* **ارمن:** ارمنستان.
* **ناقوس:** زنگ بزرگ.
* **زنّار:** کمربند.
* **برهمن:** پیشوای روحانی دین قدیم هندیان (برهمایی). ناقوس و زنّار برای مسیحیان است که در اینجا برای برهمن آورده شده است.
* **مملوکه:** کنیز (بَردهٔ زن).
* **دمساز شدن:** هم‌صحبت شدن.
* **حور جنت:** زن زیبای بهشتی مراد کنیز است.
* **دنیا:** مراد سکه‌های زر است که جزئی از دنیاست.
* **انثی:** زن. نرگس را در زیبایی به حضرت یوسف علیه السلام همانند کرده است.
* **لا تکلّف:** بی‌رنج و سختی.
* **زلیخا:** همسر فوطیفار عزیز مصر بود. او عاشق یوسف پسر یعقوب پیامبر، غلام خود بود، امّا یوسف از او کناره می‌گرفت، سرانجام کار زلیخا در این عشق به رسوایی کشید. (قرآن‌کریم، سوره یوسف)
که مراد از زلیخا، کنیزک و مراد از یوسف، امام حسن عسکری علیه السلام است.
* **علم شد:** ایستاد.

* **مطلوب:** دوست، دلبر؛ مراد امام حسن عسکری ﷺ است.

* **سودی:** می‌مالید.

* **خیر الکواعب:** بهترینِ دختران. کواعب جمع کاعب؛به معنیِ دختران پستان برآورده. (فرهنگ بزرگ جامع نوین)

  این واژه در سوره نبأ، آیه ۳۳ آمده است.

* **نیک‌محضر:** خوش برخورد.

* **گشاد عقده:** بازشدن گره.

نقل کردن کنیز شرح احوال خود را

صدف کن گوش کز رنگین مقالی*   کنم گوش ترا درج لآلی*
بدان ای خضر* دست و دل گشاده   که قیصر را منم فرزندزاده
ملیکه نام من ای مرشد من   یشوعا[1]* ابن قیصر* والد من
ز جدّ اُمّیم مطلب روا بود   که شمعون بن حَمُّون الصّفا* بود
و گر شمعون[2] بود پیش تو مبهم   وصیّ حضرت عیسی بن مریم
چو دانستی که تا آدم نجیبم   عجب‌تر بشنو از امر[3] عجیبم
به سنّ سیزده چون در رسیدم   که نیک و بد ز یکدیگر گزیدم
ارادت* کرد جدم قیصر روم   شه فرمانروای کشور روم
که تا آرد به آئین مقرّر   مرا در عقد فرزند برادر
چنان بزمی برای عقد گسترد   که بر وی خازن خلد* آفرین کرد
چنان بزمی که چشم عقل اوّل[4]*   شد از نظارهٔ سامانش احول*
به قصر خویش جمع آورد یکجا   همه نسل حواریان[5]* عیسی
ز اهل قدر و رفعت هفتصد کس   ز سایر بی‌شمار و بی‌عدد کس
ز دانشمند و عبّاد و نصارا   طلب فرمود هشتصد[6] مقتدا را
بزرگان قبایل در شماره   هزاران تن و لیکن چارپاره[7]

---

۱. مل ۱، دا: بشوعا؛ اشتباه کاتب است.
۲. مل ۱: حمّون.
۳. مل ۱: نیست از. مط: امری.
۴. مل ۲، دا: مقبل.
۵. مل ۱، مط: حواریین.
۶. دیگر نسخ: ششصد.
۷. مل ۲، دا: باره.

پس آن گه تخت خود فرمود حاضر		مکلّل* از یواقیت و جواهر
چو[1] تختی آسمانی پرکواکب*		فروغ افروز[2] مشرق تا به مغرب
برای ارتفاع آن به صد زیب*		چهل پایه بر آن دادند ترتیب
ز[3] رفعت نصب شد چون جسته جسته		تو گفتی عرش بر کرسی* نشسته
چلیپاها بر ایوان‌ها نهادند		بر آن بت‌های خود را جلوه دادند
برادر زادهٔ خود را بر آن تخت		به صد امّید بنشاند آن نگون بخت
کشیشان پایهٔ رفرف* گرفتند		همه انجیل‌ها بر کف گرفتند
هنوز آغاز خواندن نانموده		از آن عقد و نکاح ناستوده
چلیپاها* و بت‌ها سرنگون شد		قیامت شد نمی‌دانم که چون شد
شکست آن پایه‌های[4] تخت برهم		تو گفتی در تزلزل بود عالم[5]
چلیپاها و بت‌ها، تخت و داماد		همه یکباره[6] بر روی هم افتاد
به خاک ره پسر افتاد بیهوش		ارادت‌ها شد از خاطر فراموش
پرید از چهره‌ها رنگ کشیشان		دگرگون شد ز دهشت حال ایشان
بلرزید استخوان‌هاشان در آن حال[7]		بسان قرعه اندر دست رمّال
پس از تسکین بزرگ آن جماعت		به جدّم گفت کای صاحب سعادت[8]
اطاعت سنجیت را سینه صافیم		ولیکن از چنین امری معافیم
نحوست‌ها که می‌بینی و دیدی		از آن[9] سودا* که در خاطر گزیدی
دلالت می‌کند کامروز و فردا		تبه خواهد شدن دین مسیحا
نرنجی گر ز من اینم خیال است		که کیش* عیسوی رو در زوال است

---

۱. مط: چه.	۲. دیگر نسخ: شعاع او ز.	۳. مط: به.	۴. مل ۱ و ۲، دا: پای‌ها و.
۵. مل ۲، دا: با بیت بعدی جابجاست.	۶. مل ۱ و ۲، دا: یکبار.	۷. مط: از آن فال.
۸. مل ۱: کرامت.	۹. مل ۱، مط: این.

به هر چیزی زوالی باب باشد　　همه گر مهر عالم‌تاب باشد
چو این را فال بد دانست قیصر　　علاجش از خرد دانست قیصر
اشارت کرد افسربخش ایشان　　به سوی دانش‌آموز کشیشان
که باز این تخت را بر پای دارید[۱]　　چلیپاها به جای خود گذارید[۲]
برادر دارد این برگشته ایام　　بیاریدش برای این سرانجام
که دختر را به عقد او درآریم　　به حسرت دست ازین سودا نداریم
بود کز بخت نیک[۳] آن[۴] برادر　　شود رفع[۵] نحوست از برابر[۶]
دگر باره به از وضع نخستین　　اساس بزم را دادند تزئین[۷]
سریر شاه را کردند برپای　　چلیپاها و بت‌ها جای برجای
شقیّ اوّلین وامانده از بخت[۸]　　شقیقش[۹]* را نشانیدند بر تخت
همین کانجیل را کردند آغاز　　شد آن طوفان اوّل فتنه‌پرداز
نحوست باز کار خویشتن کرد　　به خاک تیره بختش را وطن[۱۰] کرد
سعادت بود چون در پرده سیّار　　نمی‌کردند ظاهر سرّ این کار
قلم جای[۱۱] دگر رانده‌ست[۱۲] تقدیر*　　برادرهای مسکین را چه تقصیر
قضا* می‌گفت اندرگوش دختر　　که ای جفت* تو طاق هفت کشور*
تو را با نیّر اعظم* قران است　　چه جای اتّصال فرقدان است
بود خلوتگهت صدر جلالت[۱۳]　　مبادت هیچ ازین حالت ملالت
بسا کاری که در ظاهر زیان است　　چو[۱۴] وابینی همه‌سودت[۱۵] درآن است
در این معنی چه جای قال وقیل است　　عسی ان تکرهوا شیئاً دلیل است*

---

۱. مل ۱: دارند.　۲. مل ۱: گذارند.　۳. مل ۱ و ۲، دا: گر نیک‌بخت.
۴. دا: این.　۵. مل ۱: دفع.　۶. مل ۱ و ۲، دا: زان(مل ۱: از) برادر.
۷. مل ۱: کردند آئین.　۸. مل ۱: تخت.　۹. مل ۲، دا: شفیقش.
۱۰. مل ۱: با خاکش کمان.　۱۱. مل ۱: کار.　۱۲. مل ۱ و ۲، دا: کرده.
۱۳. مل ۱: ضلالت.　۱۴. مل ۲، دا، مط: چه.　۱۵. مط: سودی، مل ۲، دا: خیرت.

خوشا آن شب که صبحش از کرامت　　زنــد دم تـا دم صـبح قـیامت
مگـو لیـلا، بگـو لیـلای پر نـور　　که در جلباب ظلمت گشته مستور
خوشا خوابی که در[1] وی بخت بیدار　　نماید با هـزاران جلـوه دیدار[2]
چـنین آن شـاهد فـرخـنده تـمـثال　　کشد برقع ز روی صورت حال
که دیگر بار کان[3] آشوب محشر　　چـو زلف خـوبرویان شـد مکـرر
ز هـول فتنه بر هم خورد مجمع　　چو[4] آن چل پایه و تخت مرصّع*
هـمه دنـبال کـار خـویش رفـتند　　به صد ناکامی و تشویش رفتند
شکیبایی شد از جدّم عنان‌تاب*　　به چشمش تیره شد مهر جهان‌تاب
بدین سان[5] جانب خلوت‌سرا رفت　　ندانستم که از[6] سر یا به پا رفت
ازین[7] شرمندگی از خلق بگریخت　　روان[8] شد پرده‌های خلوت آویخت



شرح ابیات

* **رنگین مقالی:** فصیح و خوش عبارت حرف‌زدن.
* **درج لآلی:** صندوقچه مرواریدها.
* **خضر:** کنیزک بشر را همانند خضر می‌داند؛ چون او را از دست برده‌فروش نجات بخشید.
* **یشوعا بن قیصر:** یشوع یا یسوع گونهٔ دیگر از عیسی﷤ است و به همین صورت در روایات نقل شده از مرحوم شیخ صدوق، کلینی و شیخ طوسی آمده است. و قیصر نام پادشاهان روم است.

---

۱. مل ۲، دا: خوشا بختی که در.
۲. این بیت دوباره؛ و دو بیت پیشین در «مل ۲ و دا»، پس از بیت ۴۳۴ نوشته شده است.
۳. مل ۱: باره. مطـ: باره کین.　۴. مل ۱، چه.　۵. مل ۱، مطـ: پریشان.
۶. مل ۱، مطـ: با.　۷. مل ۲، دا: از آن.　۸. مل ۱، مطـ: درون.

* **شمعون:** الصفا بن توما معروف به سمعان قانونی، منسوب به قانا الجلیل، که کوهی است در نزدیکی دمشق. او ازحواریان و شاگردان مسیح علیه‌السلام و استاد مرقس هارونی صاحب انجیل مرقس بود.

گویند: شمعون انجیل را تألیف کرد؛ ولی نام خود را از اول آن برداشت و به شاگردش نسبت داد و به نام او کرد.

و گویند: شمعون به سوی مصر آمد و بعد به کشورهای آفریقا و سپس به ایران رفت و در ایران، یهودا به او پیوست و با هم به تبلیغات مسیحی پرداختند. کاهنان یهود مردم را بر ضدّ آن دو شورانیدند، پس شمعون را با ارّه دو نیم کردند و یهودا را سر بریدند.

(ملل و نحل، ج ۲، ذیل ص ۳۵؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

* **ارادت:** اراده، خواست.
* **خازن خلد:** نگهبان و دربان بهشت فرشته‌ایست به نام رضوان.
* **عقل اوّل:** عقل، «أوّلُ ما خلق الله العقل»؛ اولین چیزی است که از وجود خدا فرستاده شده است. (در قلمرو آفتاب، ص ۲۰۰)
* **احول:** دوبین، چپ چول.
* **مکلّل:** آراسته و پوشیده شده.
* **یواقیت:** یاقوت‌ها.
* **کواکب:** ستارگان، مراد جواهرات نورانی است.
* **صد زیب:** آراستگی بسیار.
* **عرش:** تخت پادشاهی؛ جسمی است گرداگرد اجسام دیگر. به‌سبب بلندی آن یا به جهت همانندی‌اش به تخت پادشاه، به این نام خوانده شده است.
* **کرسی:** تخت، فلک هشتم که فلک ستارگان بی‌حرکت است و عرش که فلک نهم (فلک الافلاک) است، بر روی آن قرار دارد.

* **رفرف:** خیمه.
* **چلیپا:** (صلیب) داری ساخته شده از دو چوب، که پندارند عیسیﷺ را به آن آویخته‌اند. مسیحیان شبیه آن را کوچکتر ساخته و مجسمه‌ای (بتی) بر آن می‌چسبانند.
* **سودا:** فکر و خیال گمراه.
* **کیش:** دین.
* **شقیق:** برادر.
* **قلم جای دگر رانده‌ست تقدیر:** اشاره به این حدیث دارد «جفّ القلم بما هو کائن»: قلم به آنچه باید باشد، رقم خورده است؛ سرنوشتِ تعیین شده تغییر نخواهد کرد. (احادیث مثنوی، ص ۳۸)
* **قضا:** سرنوشت، فرمان خداوند که بر سر بنده می‌رود و شاعر با بکارگیری هنر انسان‌وارگی، آن را مانند انسان دارای گفتار کرده است.
* **جفت:** شوهر.
* **طاق هفت‌کشور:** یگانه در سراسر جهان.
* **نیّر اعظم:** خورشید؛ مراد امام عسکریﷺ و قِران و اتّصال (پیوستگی) کنیز با اوست، نه با فرقدان (دو ستاره دبّ اصغر) این برادرها.
* **عسی أن تکرهوا شیئاً:** قسمتی از آیه ۱۹ سوره نساء. خداوند متعال به ایمان آورندگان می‌فرماید: «چه بسا چیزی را خوش ندارید و خداوند در آن نیکی بسیار پدید می‌آورد».
* **مرصّع:** جواهرنشان.
* **عنان‌تاب:** روگردان.

خواب دیدن ملیکه که به عقد امام حسنؑ درآمد[1]

چو[2] شب چون زاغ وحشت[3]* برسردست — درآمد دیده‌ام با خواب پیوست
چنین دیدم به خواب خوش[4] که عیسیٰ — شد اندر قصر قیصر مسندآرا
به[5] او همراه شمعون ملک طور* — حواریونش[6] چون پروانه بر دور
در آنجا منبری شد نصب از نور — تو گفتی شد تجلّی پارهٔ[7] طور*
مگو مَنبر بگوی نوری[8] مُنبر[9] — فروتر* پایه‌اش با عرش همسر
در آن موضع که تخت افتاد بر خاک — ز رفعت سود* منبر سر بر افلاک
پس آنگه حضرت خیر[10] النبیین — محمّد کاشف اسرار یاسین*
درآمد با شَهِ ملک هدایت[11] — امیر المؤمنین شاه ولایت
دگر جمعی ز فرزندان ایشان — امامان معلّی قدر[12] ذیشان*
بساط قصر را کردند یکسر — ز تشریف قدوم خود منوّر
شد از گام ادب عیسی شتابان — به استقبال آن عالیجنابان
نبی را دست در گردن درآورد — ملک را رشک در شیون درآورد
دو نور ذات یکتا شد به هم ضم — دو روح معنوی گشتند توأم
نبی بگشود لعل معجز آثار* — به روح الله گفت[13] ای مونس و[14] یار

---

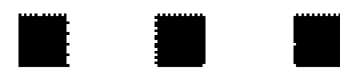
۱. مط: بعد از بیت ۴۲۳ آمده است.
۲. مل ۱: چه.
۳. مل ۲، دا: روز عاشق. مط: داغ عاشق.
۴. مل ۱: شبی دیدم به خواب خویش.
۵. مل ۱: که.
۶. مل ۱: حواریون.
۷. مط: تازه بر.
۸. مل ۲، مط: نور.
۹. مر: منوّر.
۱۰. مط: ختم.
۱۱. مل ۱: امامت.
۱۲. مل ۱: «و» دارد.
۱۳. مل ۱: بگفت.
۱۴. مل ۱: «و» ندارد.

مـن امشب از پی عـقد ملیکه　　نهادم رو بـه سوی این اریکـه*
که تا او را در آرم شاد و خرسند　　بـه عـقد ایـن سـعـادتـمند فـرزند
در این گفتن همی[۱] فرمود اشارت　　بـه انگشـت یـد اللـّهی بشـارت[۲]
به سوی عسکـری آن فـخر ایـام　　حسن خلق وحسن فعل[۳] وحسن‌نام
هـمین[۴] فـرزند آن تـاج سـر مـن　　که مکتوبش تـو آوردی بـر مـن
پس آنگه رو به شمعون کرد عیسیٰ　　که ای مـنظور لطـف حـقّ تـعالی
سـعـادت یـافـتی و کـامرانـی　　مـبارک دولـت هــر دو جـهانی
زهی* دولت* زهی فیض و[۵] سعادت　　کــه آورده بــه تــو روی ارادت
مـهی بـر روزنت شـد پـرتوافکن　　که هست از نور او[۶] آفاق روشن
گلی زین بوستان بـر تـو شکـفته　　که عطرش عـالم جـان را گـرفته
رحم را ای مـحلّ فیض[۷] سـرمـد　　بـکـن پـیـوند بـا آل مـحـمّد
چو بشنید این سخن شمعون به ساعت　　نــهاد انگشت بـر چشـم اطـاعت
بـه خـاک افتاد از تـعظیم در دم　　به صد اخلاص‌مندی گفت کـردم
بـر آن مـنبـر هـمـه رفـتند بـالا　　پـیمبـر خـطبه‌ای[۸] فـرمود انشـا
مسـیح و حـضرت خـیر النـبیین　　مـرا بـا عسکـری کـردند کـابین*
حـــواریّـــون و اولاد پـــیـمبـر　　گـواه عـقد مـا گشـتند یک سـر[۹]
زهی عقد و زهی شأن و جلالت　　شـهود اولاد سـلطان رسـالت*
چو[۱۰] شد بخت من آشفته کردار　　از آن خـواب سـعـادتـمند بیدار

---

۱. مل ۱: «همی» ندارد.
۲. مر: این بیت را اضافه دارد: در این گفتن شهنشاه ولایت　　به انگشت ید اللّهی اشارت
۳. مل ۱، مط: فعل با خلق جابجاست.　۴. دیگر نسخ: بهین.　۵. مط: «و» ندارد.
۶. مل ۱: آن.　۷. مر، نور: این بیت در مل ۲ و مط نیامده است.
۸. نگارش نسخ: خطبة.　۹. مل ۱: بیت را ندارد.　۱۰. مل ۱: چه.

ز بیم کشته گشتن هیچ از آن خواب — نه اعدا را خبر بودی،[1] نه احباب
نگفتم این حکایت را به کس باز — نکردم هیچجا[2] افشای این راز
اگر دم می‌زدم بیداد می‌رفت — حباب‌آسا سرم بر باد می‌رفت[3]
ولیکن آتش این عشق جانسوز — به جانم شعله‌ورتر بود هر روز
گهر شد مهر آن درّ یگانه* — دل من آن گهر را شد خزانه
غمش در دل نشست و[4] رخت بگشاد* — به تعظیمش ز جان برخاست[5] فریاد
به ناخن عشق جان را می‌خراشید[6] — به دست خود بر آن الماس پاشید*
شکیب و صبر و آرام و قرارم — به باد نیستی شد هر چهارم
نه جانم تاب را اسباب[7] می‌دید — نه چشمم خواب را در خواب می‌دید
نه آشامیدن و نه خوردنم بود — نه فکر جان، نه پروای تنم بود
شدی تشویش جان محنت اندیش — مرا هر روز از روز دگر بیش
شد آثار غم[8] عشق نهانی — ز سیما ظاهرم ز آنسان[9] که دانی
تن زار و نزار و[10] رنگ کاهی — دهد بر عشق پنهانی گواهی
به روی عشق بُرقع می‌کشد* صبر — نهان گر می‌شود خورشید در ابر



شرح ابیات

* **زاغ وحشت:** تشبیه شب به‌زاغ؛ تشبیهی دیرینه و پرکاربرد در شعر فارسی است. به این دو بیت از منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای بنگرید:

---

۱. مل ۲، دا: کردم. مط: دادم. ۲. مل ۱: من.
۳. در مل ۲ و مط: این بیت با بیت بعدی جابجاست. ۴. مل ۱: «و» ندارد.
۵. مل ۱ و ۲، دا: برخواست. ۶. دیگر نسخ: جانم را خراشید. ۷. مل ۱: در تاب.
۸. مل ۱: «و» دارد. ۹. مل ۱: زینسان. مل ۲: آنسان. ۱۰. مل ۱: «و» ندارد.

به تنگ آمد شبی از تنگی حال   که‌بود آن‌شب براو مانند یکسال

شبی تیره چو کوهی زاغ بر سر   گران جنبش چو زاغی کوه بر پر

ذبیحی نیز به زیبایی شب وحشت زای آن روز پرحادثه برای نرگس بانو را به زاغ وحشتی مانند کرده که بر سر دست می آید؛ یعنی فرا می‌رسد.

(با سپاس از رهنمونی استاد دکتر سعید حمیدیان به ابیات نظامی گنجه‌ای)

* **ملک طور:** فرشته گونه.
* **طور:** نام کوهی است. به شرح بیت ۱۰ نگاه کنید.
* **مُنبر:** انبار شده؛ با مِنبر جناس ناقص دارد.
* **فروتر:** پایین‌ترین.
* **همسر:** هم‌اندازه، برابر.
* **سودن:** مالیدن، ساییدن.
* **یاسین:** به شرح بیت ۲۶۴ نگاه کنید.
* **ذیشان:** ذی شأن؛ داری بزرگی و شکوه.
* **لعل معجز آثار:** لبی که کارهای شگفت می‌کند؛ یعنی آیه‌های قرآن را، که معجزه‌است، می‌گوید. لعل؛ سنگ سرخی است که در شعرها، لب را به آن مانند کرده‌اند. (استعاره)
* **اریکه:** تخت آراسته.
* **دولت:** نیک‌بختی و خوشبختی.
* **زِهی:** بَه بَه، چه خوب، آفرین.
* **کابین کردن:** عقد کردن.
* **سلطان رسالت:** پادشاه پیامبری حضرت محمد ﷺ؛ پیامبری به کشوری مانند شده که پادشاه دارد.

* **درّ یگانه:** امام حسن عسکری ﷺ را به خاطر ارزشمندی و بی‌همتایی به مروارید بی‌نظیر (یگانه) مانند کرده است.
* **غمش در دل نشست و ...:** شاعر با هنر آدم‌وارگی غم دوری از امام را به آدمی مانند کرده که لباس را درآورده و در دل کنیز نشسته است.
* **به دست خود بر آن الماس پاشید:** شاعر با به کارگیری هنر آدم‌وارگی عشق را دارای ناخن و دست کرده است. عشق جان را می‌آزارد و انگیزهٔ گریه کردن (الماس پاشیدن) است.
* **برقع کشیدن:** روبند زدن. شاعر عشق و صبر را به دو انسان مانند کرده که دومی می‌خواهد روی اولی را بپوشاند ولی نمی‌شود؛ چون خورشید برای همیشه در زیر ابر نهان نمی‌شود.

در وصف عشق

نگـــه داریـد ای یـاران عـنانم*   که حـرف عشـق آمـد بـر زبـانم

اگـر آبـم[1] کـند از شـور[2] سـودا   چو سیلابم دوانـد رو بـه صـحرا

تعالی‌الله* چه شهبازی‌ست این عشق   چه شهباز فلک‌تازی[3]ست این عشق

چو این شهباز گردد[4] صید آهنگ   کشد سیمرغ* را چون صعوه* در چنگ

زمین را عشق دارد پای بـرجـای   فلک را عشق بـاشد[5] کـارفرمای[6]

مبدّل کفر را سازد به دین، عشق   جـهنم را کـند خـلد بـرین، عشـق

فضایِ نه فلک* میدان عشق است   زمین[7] گوی خم چوگان عشق است[8]

غلط گفتم[9] زمین پابست عشق است   فلک انگشتری در دست عشق است

هـدایـت مـی‌کند عشـق خـدایـی   تـــو را تـــا بـارگاه کـبریـایی

بـرونت آرد از چـاه ضـلالت*   دهـد اورنگت* از صـدر جـلالت*

چه جای صدر جاه و[10] چاه خذلان*   چو عشق آید کند این جمله یکسان

دلت گر سـنگ بـاشد مـی‌گـدازد*   کزان[11] آئـینهٔ مـعشـوق* سـازد

تو را[12] از دست تو مـی‌گیرد و بس   به جای تو نشاند[13] آن دگر کس*

---

۱. مل ۲، دا: آهم.   ۲. مل ۱: کشد گر سور.   ۳. مل ۱: نازی.   ۴. مل ۲، دا: سازد.

۵. مل ۱: دارد.   ۶. مط: در آخر مصراع‌ها «ی» ندارد.   ۷. مل ۱ و ۲، دا: فلک.

۸. مل ۱: این مصرع با مصرع زیرین جابجاست، که ایجاد اشکال قافیه در دو بیت می‌کند و نشانهٔ سهو القلم کاتب است.   ۹. مط: کردم.

۱۰. مل ۱: صدر و جای. دا: صدر و جاه و. مر: جاه صدر.   ۱۱. دیگر نسخ: از آن.

۱۲. مل ۱: مرا.   ۱۳. مل ۱، مط: جایت می‌نشاند.

چه[1] خوش‌فرمودخوانسالارخوانسار[2]* ... بــه زخـم دل نـمکدان نگـونسار
پیمبر عشق و دین عشق وخدا عشق ... ز تحت الارض* تا فوق السماء* عشق
نهد چون عشق پا بر منبر کفر* ... رود[3] ایمان بـه قـربان سـر کـفر
اگـر مـردست اگـر زن درد بـاید ... چو[4] درد آید به میدان مرد باید
نه کفر است این زبان را[5] اصطلاحی‌ست ... میِ دیگر در این جام وصراحی‌ست

تمثیل جمیل

به مجنون* زاهدی* گفت ای بداختر* ... گناهی از مـحبت نـیست بـدتر*
بــود کـفر شــریعت عشـق‌بازی ... خصوص آن عشق کان[6] باشد مجازی
گـرت بـاید بـهشت ای نـیک‌کردار ... بباید توبه کـرد از عشـق زنـهار*
تو را ایزد* به تـوبه امـر فـرمود ... برو از عشق لیلی[7] توبه کن زود
مــباد ای بــی‌خبر یوم التّلاقی* ... معذَّب* باشی از صاحب مذاقی[8]*
ز حرف پندگو[9] مجنون فغان کرد ... به زاری سر[10] به‌سوی آسمان کرد
که یارب توبه کردم توبه‌اولاست* ... ولی از هرچه غیر از عشق لیلاست[11]

تلمیح ملیح

به دور احتساب* عشق خونخوار ... منادی* هر زمـان آیـد بـه بـازار
که هان ای ساکنان کشور عشق ... شناسایان قدر گوهر[12] عشـق[13]
نـمـک را در[14] دیــار داغـداران ... جـراحت دیـدگان نـاسورکاران[15]

---

۱. مل ۲، مط، دا: چو. ۲. مط: خونسار؛ گونهٔ گفتاری است که در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده است.
۳. دیگر نسخ: شود. ۴. مل ۱: چه. ۵. مل ۱: «را» ندارد. ۶. مل ۲، دا: کو.
۷. مل ۱: ز عشق لیلی اکنون. ۸. مل ۱: عذابی. ۹. مل ۱: آن. ۱۰. مط: رو.
۱۱. مل ۲، دا: «است» در آخر مصراع‌ها نیست. مل ۱، مط: اولیست. (لیلی است)؛ لیلیست. شیوهٔ نگارش متن از «مر» می‌باشد. ۱۲. مل ۱: «و» دارد.
۱۳. مل ۱، مط: «درد» در هر دو مصرع. ۱۴. مل ۱: نمک‌دار، مل ۲، دا: نمکزار.
۱۵. مل ۱: سوزکاران.

نکویان گر به نرخ جان فروشند[1] تکلّف بر طرف ارزان فروشند

■ ■ ■

شرح ابیات

* **عنان:** افسار و دهنه.
* **تعالی الله:** برتر است خدا. صوتی است برای آفرین.
* **سیمرغ:** مرغی افسانه‌ای. گویند: بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته است. (فرهنگ عمید)
* **صعوه:** پرنده‌ای کوچک‌تر از گنجشک.
* **نُه فلک:** به عقیده پیشینیان، هر یک از سیارات هفت‌گانه فلکی (آسمانی) دارد، دو فلک دیگر؛ فلک ثوابت و فلک نهم فلک الافلاک است.
* **چاه ضلالت:** گمراهی به چاه مانند شده است.
* **اورنگ:** تخت.
* **صدر جلالت:** جایگاه بزرگی.
* **چاه خذلان:** خذلان (درماندگی و خواری) به چاه مانند شده است.
* **می‌گدازد:** ذوب می‌شود.
* **معشوق:** دوست، دلبند.
* **دگر کس:** معشوق.
* **خوانسالار خوانسار:** مولانا حکیم زلالی خوانساری از شاعران مشهور اواخر سدهٔ‌دهم و ربع اول از سدهٔ یازدهم هجری؛ از تربیت شدگان حکیم و دانشمند مشهور میر محمّدباقر داماد و از مداحان وی و شاه عباس.

---

۱. مل ۱: به رخ جان می‌فروشند.

زلالی شاعری قصیده گو و غزل‌ساز و مثنوی‌سرایی مشهور بود. هفت مثنوی او «سبعهٔ سیاره» عبارتند از: حسن گلوسوز، شعلهٔ دیدار، میخانه، ذره و خورشید، آذر و سمندر، سلیمان‌نامه، محمود و ایاز.

وی شاعری نوآور بود و برای بیان افکارش، ترکیب‌هایی تازه به وجود می‌آورد که گاه نیازمند تفسیر و توجیه است؛ مثل: «نمکدان بر جراحت سرنگونساز»؛ یعنی آنکه بر سوزش دل بیفزاید، نمک بر زخم بپاشد. در این بیت:

ایاز آن نوشخند عشوه پرداز   نمکدان بر جراحت سرنگونساز

(برگرفته از تاریخ ادبیات صفا، ج ۵/۲، ص ۹۶۵ ـ ۹۷۱).

ذبیحی در مصرع دوم به همین ترکیب اشاره کرده است و دو بیت بعد را از منظومهٔ محمود و ایاز، زلالی تضمین کرده است.

* **تحت الارض:** زیر زمین.
* **فوق السماء:** بالای آسمان.
* **نهد چون عشق پا بر منبر کفر:** شاعر برای عشق پا گذاشته است. (آرایهٔ آدم‌وارگی) و کفر را به منبر مانند کرده است.
* **مجنون:** قیس پسر عامر از قبیله بنی‌عامر، ازکودکی عاشق دختری ازهمان قبیله به نام لیلی دختر سعد شد. پدر دختر با این عشق مخالف بود، پس لیلی به اصرار پدر، همسرِ «ابن السلام» می‌شود. پس کار قیس به جنون (دیوانگی) می‌کشد. از این رو، به او مجنون (دیوانه) گویند. وی راه بیابان را پیش گرفته و با حیوانات دمساز می‌شود و سرانجام در ناکامی می‌میرد. لیلی نیز که همواره به او وفادار مانده و هیچ‌گاه تسلیم شوهر نشده است سرانجام در اندوه عشقش می‌میرد.

نظامی گنجوی داستان‌سرای بزرگ، این داستان را به شعر درآورده است.

* **زاهد:** کسی که دنیا را برای آخرت ترک گوید و به عبادت بپردازد.
* **بد اختر:** بدبخت، شوم سرنوشت (طالع).
* **زنهار:** برحذر باش، دور باش.
* **ایزد:** خدا.
* **یوم التلاقی:** روز دیدار (رستاخیز)؛ برگرفته از سوره غافر، آیه ۱۵.
* **معذّب:** در رنج افتاده، در سختی.
* **صاحب مذاقی:** عیاشی و شهوت‌پرستی. این ترکیب در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل مدخل مذاق، به صورت صاحب مذاق از فرهنگ ناظم الاطبّا نقل شده و در فرهنگ معین نیامده است.
* **اولی:** سزاوارتر، شایسته‌تر.
* **دور احتساب:** روزگار آزمایش و سرکشی.
* **منادی:** جارچی.

رجوع به سر حکایت

به حرف آن زن مردانه حالت / در اینجا داشتم نظم مقالت*
که گفت از عشق چون بیمار گشتم / پریشان خاطر و افکار* گشتم
طبیبی در بلاد* روم کم بود / که جدّم بر سرم حاضر نفرمود
گل درمانم از هرجا که می‌جست* / به غیر از خار نومیدی نمی‌رست*
نه‌آن‌دردی[1] است[2] دردعشق‌خونخوار / که درمانش بود در دست عطّار
فلاطون* عاجزست از چارهٔ آن / مسیحا دم نزد دربارهٔ آن
چو[3] جدّم را از آن تحصیل درمان / نشد حاصل به غیر از درد[4] وحرمان*
ز فکر چاره‌ام مأیوس گردید / نمود از صحّت من قطع امید
به من گفت ای شکار نیم بسمل / تو را گر آرزوئی هست در دل
بیان کن تا کنم تدبیر* کارت / گذارم آرزویت در کنارت
چو[5] چشم خود به عین ناتوانی / جوابش دادم از درد نهانی
که ای جدّ عظیم الشأن* چه گویم / که درهای فرح* بسته به رویم
اسیران مسلمانان که در بند / کشیده شحنهٔ* عدل خداوند*
گر[6] این شدت از ایشان رفع[7] گردد / بود آزار[8]* من‌هم دفع[9] گردد[10]
وگر[11] یکباره‌شان از بند و زنجیر / کند آزاد دارای* جهانگیر

---

۱. مل ۲، دا: درد. ۲. مل ۱: نه دردی هست. ۳. مل ۱ و ۲، دا: چه.
۴. مل ۲: «و» ندارد. ۵. مل ۱: چه. ۶. دا: که. ۷. مل ۲، دا: دفع.
۸. دیگر نسخ: سزد کازار. ۹. مل ۲، دا: رفع. ۱۰. دا: «کرده» در هر دو مصرع.
۱۱. مل ۱: اگر.

امـیدست از دم عـیسیِ[1] مـریم — که یابد درد درمـان، زخـم مـرهم
چو استدعای[2]* من از لطف بی‌چون* — به عزّ استجابت* گشت مـقرون*
نـمودم انـدکی اظـهار صحّت[3] — به خورد و خواب هم فی‌الجمله رغبت
چو[4] جدّ من ز آسیبم بهی[5]* دید — دلش از خرّمی چون نار[6] خـندید
اسـیران مسـلمان را[7] ازان[8] پس — گرامی داشتی بیش[9] از همه کس

***

ز بـعد چارده شب ای خـریدار — شبی دیدم به خواب از بخت بیدار
که شد بضع نبی* زهرای[10] ازهر* — ز رأفت* بر سر مـن سـایه‌گسـتر
هـزاران خـادمه از حـور جنّت — روان[11] با حضرت مریم به خدمت
مـرا نـاگـه[12] بشـارت داد مـریم — که ای دختر دلت خوش باد و[13] خرم
که خاتون[14] قیامت یاور تـوست — سلامش کن که مادر شوهر توست
امام عسکری را جدّه است ایـن — نظرها* با تواش[15] در پرده* است این
ز حـرف آشـنا بـرجسـتم از جـا — بـه دامـانش زدم دست تـمنّا
چنان بی‌طاقتی* خاک مرا بـیخت — که‌گردی‌ماند و[16] در[17] دامانش آویخت
سرشک خون ز چشم تر فشاندم — نـثار مـقدمش گـوهر* فشـاندم
تو گفتی در ره آن قرة العـین* — گسسته عقد مـروارید بـحرین*
ز جـوش گـریهٔ بـی‌اخـتیارم — روان شد دجله‌ها[18]* از[19] هر کنارم

---

۱. مط: «و» دارد. مل ۲، دا: «بن» دارد. ۲. مط: «ء». ۳. مل ۱: صحبت.
۴. مل ۱: چه. ۵. مل ۱: تهی. مل ۲، دا: حال من بهی. ۶. دا: پسته.
۷. مل ۱ و ۲، دا: مسلمانان. ۸. مل ۲: ازین. ۹. مل ۱: داشتی‌شان.
۱۰. مل ۱: ء. ۱۱. مل ۱: دوان. ۱۲. مل ۱: آنگه.
۱۳. مل ۲: «و» ندارد. مط: خوش‌بخت. ۱۴. مل ۱: کاتب به اشتباه «خواتون» نوشته است.
۱۵. مل ۱: نواش؛ اشتباه کاتب است. ۱۶. مل ۲، دا: «و» ندارد. ۱۷. مل ۱: بر.
۱۸. مل ۱: دجله. ۱۹. دا: در.

بلی از هرکه آید بوی جانان   دهد عاشق به خاک کوی[۱] او جان
ز دل برداشتم دست کفایت*   زدم زانو و سرکردم شکایت

***

غزل

که فرزند شما بر من جفا کرد   به درد هجر جانم مبتلا کرد
حضورش خواستم از من عنان تافت*   وصالش آرزو کردم ابا کرد*
نه آمد یار و نه دید و نه پرسید   چها دید و چها گفت و چها کرد[۲]
تنم را درد عشق او بفرسود*   قدم را بار هجر او دوتا* کرد
مِیِ کوثر* به کام دیگران ریخت   همه خون جگر* در جام[۳] ما کرد
برای نکهتی* از گلشن وصل*   مرا منّت کش باد صبا* کرد
به درد من تغافل* زد طبیبی   که بیماران عالم را دوا کرد
چو[۴] این بیگانگی‌ها در نظر داشت   چرا اوّل نگاه آشنا کرد

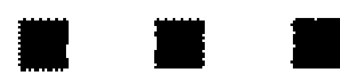
***

دلش آسوده از اندیشهٔ من   خوشش باشد تغافل پیشهٔ* من
جوابم داد خاتون قیامت   که ای دور از طریق استقامت
تو ترسا مذهبی* ای چشم روشن   چه‌سان فرزند من آید به دیدن؟!
بباید شست ای[۵] آلودهٔ شرک   به آب روی اسلام از دل این چرک*[۶]
ببین اینک که مریم خواهر من   که[۷] اینجا حاضر است اکنون بر من
ز کیش* باطلت جوید تبرّا[۸]   گه و بی گه به سوی حقّ تعالیٰ

---

۱. دیگر نسخ: پای.   ۲. در دیگر نسخ، این بیت پس از سه بیت بعد آمده است.
۳. دا: کام.   ۴. مل ۱: چه.   ۵. مل ۱: این.
۶. مر: «ز آب وحدت اول از دل این چرک».   ۷. مل ۱: در.   ۸. مل ۱: مبرّا.

گَرَت خشنودی[1] عیسیِ[2] مریم   مُرادست از خداوند دو عالم
و گر[3] خواهی وصال عسکری را   تماشای جمال عسکری را
شهادت* عرضه کن از روی اخلاص   مسلمان شو که گردی بندهٔ خاص
گواهی ده که غیر از ذات معبود*   دگر پروردگاری نیست موجود
ستایش غیر یزدان را روا نیست   سزاوار پرستش جز خدا نیست
هم او جان بخشد و هم جان ستاند   کسی با او و او با کس نماند
صفات او چو[4] ذاتش بی‌زوال است   شریک او چو شبه* او محال است*
رسول او محمّد والد من   ولیّ اوست زوج ماجد* من
چو[5] از تلقین آن[6] ممدوح باری*   شهادت بر زبانم گشت جاری
بغل بگشود و قامت را علم کرد   مرا بر سینهٔ بی‌کینه ضم کرد
پس از یاری و لطف و مهربانی   بر احسانم فزود این مژدگانی
که چشم انتظار اکنون[7] به ره دار   حساب وقت و[8] ساعت را نگه‌دار
که من فرزند خود را می‌فرستم   حسن دلبند خود را می‌فرستم



شرح ابیات

* **نظم مقالت:** به شعر درآوردن گفتار.
* **افکار:** آزرده، رنجور.
* **بلاد:** شهرها.

---

۱. مل ۱: «از» افزون دارد.   ۲. مط: «و» دارد. مل ۲، دا: «بن» دارد.   ۳. دیگر نسخ: اگر.
۴. دا: «چه» در هر دو مصرع.   ۵. مل ۱: چه.   ۶. مل ۱: او.
۷. مل ۲: «که نرگس زین سپس چشمی»؛ ولی در حاشیه همانند نسخه‌های دیگر است؛ انگار که اصلاح کرده‌است.   ۸. مط: «و» ندارد.

* **گل درمانم از هرجا که می‌جست:** شاعر در این بیت، درمان را به گل و ناامیدی را به خار مانند کرده است.
* **رُستن:** روییدن.
* **فلاطون:** افلاطون، فیلسوف یونانی به انواع دانش همچون طب معروف است، عیسی‌ؑ مظهر طبابت است؛ زیرا علاوه بر زنده کردن مرده که معجزهٔ اوست،کور مادرزاد و پیس را نیز شفا داده بود.

(سوره مائده، آیه ۱۱۰)

* **حرمان:** بی‌بهرگی، ناامیدی.
* **تدبیر:** چاره‌جویی، علاج کردن.
* **عظیم الشأن:** بلند پایه.
* **فرح:** شادی،که به دَر مانند شده است.
* **شحنه:** پاسبان شهر.
* **خداوند:** پادشاه (قیصر).
* **کازار:**که آزار.
* **دارا:** نام چند تن از پادشاهان هخامنشی،که اولین آنها جهانگیر بزرگی بوده. در اینجا ملیکه جدّش را از روی بزرگداشت به این نام می‌خواند.
* **استدعا:** خواهش، درخواست.
* **بی‌چون:** بی‌مانند و همتا؛ از صفت‌های خداوند است.
* **عزّ استجابت:** سرافرازی برآورده شدن.
* **مقرون گشت:** پیوسته شد.
* **بهی:** بهبودی، صحّت.
* **بضع نبی:** پاره‌تن پیامبرﷺ. برگرفته از حدیث؛ «فاطمة بضعةٌ منّي»

* **ازهر:** روشن و درخشان روی.
* **رأفت:** مهربانی.
* **نظر:** توجّه.
* **در پرده:** پنهانی، در خفا.
* **بی‌طاقتی:** به انسانی مانند شده است که خاک کنیز را غربال می‌کند؛ یعنی همه هستی او را فراگرفته و کنیز همچون گردی که بر دامن می‌نشیند، دامن زهراعليها‌السلام را می‌گیرد.
* **گوهر:** مراد اشک خونین است.
* **قرة العین:** شادی آفرین و روشن‌گر چشم. (امام حسن عسکریعليه‌السلام)
* **گسسته عقد:** ریزش اشک را به پاره شدن‌گردنبند (عِقد) مروارید مانند کرده است.
* **بحرین:** مجموعه جزایر کرانه خلیج فارس که مرکز صید مروارید است.
* **دجله:** رودی در عراق. در شعر کهن فارسی، اشک بسیار را به آن مانند کرده‌اند.
* **ز دل برداشتم دست‌کفایت:** دستِ بس بودن (کفایت) را از دل برداشتم؛ یعنی دل را آزاد کردم تا هرچه می‌خواهد بگوید.
* **عنان تافتن:** رو برگرداندن.
* **اباکردن:** خودداری و سرپیچی کردن.
* **بفرسود (از فرسودن):** سائید، لاغر و ناتوان کرد.
* **دوتا:** خمیده.
* **می‌کوثر:** کوثر جویی در بهشت است که شراب گوارای بهشتیان است. در اینجا مراد نوازش‌ها و رسیدگی‌های امام عسکریعليه‌السلام به مردم است.

* **خون جگر:** غم و غُصه.
* **نکهت:** بوی خوش.
* **گلشن وصل:** رسیدن به دوست را به گلشنی مانند کرده‌است.
* **صبا:** بادی است خنک و لطیف که از شرق می‌وزد. در اشعار عاشقانهٔ سنتی فارسی، پیام‌رسان دلداده و دلبر است.
* **تغافل زدن:** چشم‌پوشی کردن، خود را ناآگاه نشان دادن.
* **تغافل پیشه:** کسی که خود را بی‌خبر نشان می‌دهد. مراد امام حسن عسکری علیه‌السلام است که به حال نرگس توجهی نمی‌کند.
* **ترسا مذهب:** مسیحی.
* **این چرک:** شرک، باور داشتن چند خدا. مسیحیان به سه‌گانگی (تثلیث) خدا ایمان دارند.
* **کیش:** دین.
* **تبرّا:** بیزاری و دوری.
* **شهادت:** گفتن لا إله الاّ الله، محمّد رسول الله و علیاً ولی الله.
* **ذات معبود:** وجود پرستش شده. (خدا)
* **شبه:** همانند؛ مثل. (بنگرید به: آیه آخر سوره توحید)
* **شریک او چو شبه او محال است:** صفات خدا پایدار است؛ چون به ذات (هستی) نیست ناشدنی او پیوسته است. مثلاً بی‌نیازی و دانش او مانند ما نیست که با فقر و فراموشی و مرگ، نیست و نابود شود.
* **زوج ماجد:** همسر بزرگوار و گرامی (علی علیه‌السلام)
* **ممدوح باری:** ستایش شدهٔ خدا. (زهرا علیهاالسلام)

[در انتظار وصال]

چو گشتم با دو عالم شوق دیدار	از آن خواب تجلّی خیز[1] بیدار
به جانم ذوق ایمان کار می‌کرد	شهادت دم به دم تکرار می‌کرد
زبانم با دل و جانم موافق	به تهلیل الهی بود ناطق
به راه انتظار آن یگانه	چنان زد آتش شوقم* زبانه
که چشمی بود هر عضوم ز اعضا	کدوی نرگسی[2]* گشتم سراپا
چو شب شد رفت چشمم[3] پُر زِ خوناب	به امیّد جمال یار در خواب[4]
هنوزم گرم ناگردیده دیده	درآمد آفتاب برگزیده[5]
زبان در وصف او هیهات هیهات	چه گویم بر نبی الله صلوات
به پایش خویش را از بیقراری	فکندم شکوه[6] سر کردم به زاری
که ای شمع مراد[7] تیره روزان	چه[8] شمعی[9] آفتاب دلفروزان
غلط باشد گرت گویم ستمگر	ستمگر نیستند آل پیمبر
ولی ای سرو گلزار امامت*	ز هجرت شکوه دارم تا قیامت
نخست از جلوه‌ای[10] دل بردنت چیست	چو[11] دل بردی تغافل کردنت چیست

---

۱. دا، مط: سعادتمند. ۲. مط: نرجسی. ۳. مل ۲، مط: چشم.

۴. مل ۱: این بیت بعد از بیت زیرین آمده است.

۵. مل ۲، دا: پس از بیت ۵۷۸، این بیت را افزوده‌اند:

هنوزم گرم ناگردیده بستر　　که آمد در برم آن مهر خاور

۶. مل ۱: گریه. ۷. مل ۱: مزار. ۸. مل ۱ و ۲، دا: چو. ۹. مل ۲، دا: شمع.

۱۰. مل ۱: «و» دارد. ۱۱. مل ۱ و ۲، دا: چه.

چو در دامت نبودم صید قابل* چرا مـی‌کردی اول نیم بسمل
چو افکندی شکار از زخم کاری روا نبود که در خاکش گذاری
نپرسد گر طبیب احوال بیمار به پرسش خواهد افتادش[1] سر وکار
۵۸۵ شد از خلق حسن* آن عین* مردم تبسم ریز* از شهد تکلم*
که از شرک تو ای رشک چمن‌ها* ز من واقع شد این دیرآمدن‌ها
کنون کز جان ودل گشتی مسلمان مرا[2] با تو محبت از دل و جان
شوم هر شب به بالین تو حاضر چنین تا رخ نماید وصلِ ظاهر[3]*
از آن شب تا به حال ای بُشر یک شب نشد کان* نوربخش هفت کوکب*
۵۹۰ ز وصل خویش ننوازد دلم را نبخشد روشنائی محفلم را

***

فی نصیحة نفس الامّارة

ذبیحی راه اگر[4] در بزم دلدار نداری[5] شکوه از خود کن، نه از یار
سفال شوربای سگ دل توست* که کارافزار* نفس باطل توست
تو این[6] ظرف نجس را شست وشو کن پس آنکه بادهٔ کوثر در او[7] کن
طبیبان* گر[8] دوا بخشند و[9] حاذق* به هر بیمار معجون* نیست لایق
۵۹۵ اگر دیرت به مطلب می‌رسانند[10] صلاح وقت بهتر از تو دانند[11]
تو را در بوتهٔ حرمان* گذارند[12] برای آنکه از غشّ* پاک سازند[13]
ازین آتش اگر بی غش درآئی کجا فردا* در آن آتش درآئی

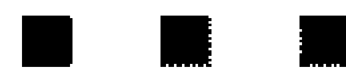
---

۱. مل ۱: افتادن. ۲. مط: من و ۳. مر: طاهر. ۴. مل ۱: را دگر.
۵. مل ۱: به زاری. ۶. مط: آن. ۷. مط: آن. ۸. مل ۱، دا: «گر» ندارد.
۹. مط: «و» ندارد. ۱۰. مل ۱، دا: می‌رساند. ۱۱. مل ۱، دا: داند.
۱۲. مل ۱، دا: گدازد. ۱۳. مل ۱، دا: سازد.

کشــیده پــرده‌ها دانــای ستّار* به روی شاهدان شوخ اسـرار[1] *

قـبول عشـق بـر طـاق بـلند است حریف عاشقان مشکل پسند است

۶۰۰ امید و[2] یأس اینجا لحم وظفر است* شکایت‌کفرمحض* ومـحض* کفراست



شرح ابیات

* **آتش شوق:** آرزومندی و دل‌بستگی را به آتشی مانندکرده که زبانه می‌کشد.
* **کدوی نرگس:** کدویی که شراب نرگس را در آن نگهداری کنند:

همچون‌کدوی‌نرگس ازیادچشم‌او دیگر مرا نظارهٔ باغ احتیاج نیست

(طاهر وحید، آنندارج ـ فرهنگ معین)

این ترکیب در لغت‌نامه دهخدا نیز، عیناً از فرهنگ معین وام‌گرفته شده؛ امّا در فرهنگ نوظهور سخن نیامده است. در این بیت، ذبیحی وجـود نرگس علیها السلام را از آن‌رو که لبالب‌از شراب اشتیاق وصالِ و دیدار امام حسن عسکری علیه السلام است، به کدوی نرگس همانند کرده است.

* **سروگلزار امامت:** امامت به‌گلزاری مانند شده که امام حسن عسکری علیه السلام سرو آن است.
* **قابل:** سزاوار، شایسته.
* **خلق حسن:** اخلاق خوب.
* **عین:** بزرگ و مهتر (چشم).
* **تبسم ریز:** خندان.

---

۱. مل ۱: کردار. ۲. مل ۱: «و» ندارد.

* **شهد تکلم:** حرف زدنِ چون عسل، خوش صحبتی.
* **رشک چمن‌ها:** کسی که چمن‌ها (گل‌ها) به او حسودی می‌کنند.
* **وصل ظاهر:** به هم رسیدن در بیداری.
* **کان:** که آن.
* **هفت کوکب:** ماه، تیر، ناهید، خورشید، بهرام، برجیس، کیوان.
* **سفال شوربای سگ دل توست:** ذبیحی دل خویش را به خاطر گناهان و پلیدی‌هایش، به سفالی که سگ در آن شوربا (آش) خورده، مانند کرده است.
* **کارافزار:** ابزار کار. نفس باطل (اماره).
* **طبیبان:** مردان خدا که گناهکاران را درمان می‌کنند. حاذق: ماهر، استاد.
* **معجون:** مخلوطی از چند دارو که با هم خمیر کرده باشند.
* **بوتهٔ حرمان:** بوته، ظرف کوچکی که در آن طلا و نقره ذوب می‌کنند. شاعر حرمان (ناکامی، بی‌بهرگی) را به آن مانند کرده است.
* **غش:** تیرگی‌ها و ناخالصی‌ها (گناهان)
* **فردا:** روز قیامت.
* **ستّار:** بسیار پوشاننده، از نام‌های خداست.
* **شاهدان شوخ اسرار:** اسرار را به زیبارویان گستاخ مانند کرده است.
* **امید و یأس اینجا لحم و ظفر است:** امید و یأس در این دنیا مانند لحم و ظفر (گوشت و ناخن) به هم پیوسته و چسبیده است.
* **کفر محض:** کفر ناب و خالص.
* **محض کفر:** از برای کفر.

تتمّه حکایت

از او پرسید بشر بن سلیمان　　که ای پاکیزه‌رای راست‌پیمان
چگونه در میان این اُسارا*　　در افتادی، بیان کن ماجرا را
بگفتا عسکری آن قبلهٔ جان　　یگانه شمع بزم‌آرای امکان*
شبی از راه اعجازم خبر داد　　که خواهد لشکری قیصر[1] فرستاد
سپاهی می‌فرستد در فلان روز　　به جنگ اهل اسلام ای دل افروز
خودش هم از قفا[2] خواهی نخواهی　　روان خواهد شدن همچون[3] سپاهی
تو ملحق ساز خود را با کنیزان　　پی جدّت[4] بگیر افتان و خیزان
به آن هیأت که نشناسند یاران　　درا در[5] جرگهٔ خدمت‌گزاران
روان شو از فلان کوی[6] و فلان راه　　که هستی ایمن از هرگونه اکراه
همان نحوی که فرمود آن چنان شد　　سپاه و[7] جدّ من از پی روان شد
من از زاد[8] توکل بار بستم　　همان فرموده‌ها[9] را کار بستم
به خدمتکاری جمعی عزیزان　　شدم ملحق به سلک آن کنیزان
قضا را لشکر اسلام برخورد　　به اسر[10]* و غارت و تاراجمان برد
چو[11] نقل سرگذشتم را شنیدی　　به اینجا ختم شد کارم که دیدی
غرض غیر از تو ای فرخنده اقبال　　کسی حالم ندانسته‌ست تا حال

---

۱. مط، مر: قیصر لشکری خواهد.　۲. مل ۲، دا: قضا.　۳. مل ۲: با آن.
۴. مل ۱: خدمت.　۵. مل ۲، دا: درآور.　۶. مل ۱: کوه.　۷. مل ۲، دا، مط: «و» ندارد.
۸. مل ۱ و ۲، دا: راه.　۹. مل ۱: فرموده‌اش.　۱۰. مل ۲، دا: اسیر.　۱۱. مل ۱: تو.

نشـد ظـاهر ز آداب و[1]رسـومم کـه فـرزند گـدا یـا شـاه رومـم
غنیمت حصّه شد از هر اسـیری من افـتادم بـه دست مـرد پـیری
ز مـن پـرسید نـام آن مـرد آزاد بگـفتم بـی‌بی‌ام نـرجس لقب داد
بگفت این نام اگر چه بس عزیزست ولی مـعلوم شـد نـام کـنیزست
بگفـتش بشـر ای[2] تـابنده اخـتر دگر از این[3] عجـایب‌ها[4] عجـب‌تر
که رومی‌زاده را[5] از لفظ اعـراب دُرافشـانی کـنی از لعـل سـیراب
تو رومی را[6] به زنگ آخر چه[7] نسبت عرب را با فرنگ آخر چه نسـبت
بگـفتا جدّ من ای پـاک دامـن ز بس روی توجّه داشت بـا مـن
دلش می‌خواست تا از هر کمالی نصیبی باشدم بـر حسب حـالی[8]
کنـم تـحصیل اخـلاق[9] حـمیده صـفات و[10]شـیوه‌های بـرگزیده
مقـرر کـرده بـود آنجـا زنـی را مـترجـم شـیوهٔ دسـتان زنـی را
کـه از هـر دو زبـان وقت تکلم نـمـودی عـندلیب آسـا تـرنّم
مـرا مـی‌آمد و تـعلیم مـی‌داد ز تعلیـم وِیَم حاصل شد ارشـاد



شرح ابیات

* **اُسارا:** اسیران، اسرا.
* **امکان:** دنیا و آنچه در او هست.
* **اسر:** اسیری، اسارت.

---

۱. مل ۱: سودای. ۲. مل ۱، مط: کای. ۳. مط: این از. ۴. مل ۱: ز اینها عجایب‌تر.
۵. مل ۲، دا: زاده. مط: زاده و ز. ۶. مل ۲، دا، مر: بود رومی.
۷. مل ۱: تو رومی زاده را آخر چو. قافیه در این ضبط نادرست است. ۸. مل ۱: با حسب و حالی.
۹. مل ۲: اخلاق تحصیل. ۱۰. مل ۱ و ۲، دا: «و» ندارد.

رسیدن نرجس خاتون به خدمت امام علی النقی

روایت می‌کند بشر مبشر　　عقیدت کیش حقانی مظاهر
که آن لب‌تشنه را از عین احسان　　نمودم ره به سوی آب حیوان*
رسانیدم به سرّ من رَآیش　　از[1] آنجا تا به آن دولت سرایش
چو مولا را نظر بر نرجس افتاد　　تبسم کرد و گفت ای سرو آزاد
به‌تو چون کردگار بی‌چه[2] و چون　　تعالی شأنه عمّا یقولون*
نمود اعزار دین مصطفی را　　به ضمن[3] خواری[4] کیش نصارا
کرامات محمّد را و آلش　　چسان دیدی و دانستی مآلش[5]
بگفت ای قرة العین پیمبر　　چه گویم آنچه را دانی تو بهتر
بگفتش خواهم اکرامی نمایم　　به تو از راه بخشایش درآیم[6]
کدامین خواهی اکنون ده هزارت　　ببخشم اشرفی یا یک بشارت
بگفتا یک بشارت از تو مولا　　مرا بهتر بود از کلّ دنیا
بگفتش مژده ای نور دو دیده　　زهی ایزد ز لطفت برگزیده
که آید از تو فرزند گرامی　　بود صاحب زمانش نام نامی
کند از لطف زینت‌بخش یثرب　　ز مشرق پادشاهی تا به مغرب
چو گیرد ظلم اجزای زمان را　　ز عدل و داد پر سازد جهان را
بگفتا از که یارب خواهد آمد　　بگفت از آنکه جدّ من محمّد

۱. مل ۱: در.　۲. مل ۲، دا: حد.　۳. مر: ذلّ.　۴. مل ۱: «و» دارد.
۵. مل ۲، دا: زوالش.　۶. مل ۲: این بیت را ندارد.

تو را آن شب به عقد او در آورد — به جای تخت قیصر منبر آورد
چو شب با عیسی وشمعون[1] نشستند — تو را عقد تناکح با که بستند
بگفتا عقد من واقع شد آن دم — به فرزند تو ای مولای عالم
حسن آن شهسوار عسکری‌شان — که جان صد چو من بادش به قربان
بگفتش عسکری را می‌شناسی — بگفتا ناشناسی ناسپاسی
من از آن شب که گشتم از دل وجان — به دست حضرت زهرا مسلمان
نصارا[2] باشم ار یک شب گذشته — که او در کلبه‌ام وارد[3] نگشته[4]
پس آن حضرت ملازم را فرستاد — همان کافور خادم را فرستاد
گرامی خواهر خود را حکیمه[5] — طلب فرمود از بهر ولیمه
چو آن خاتون عُظما گشت داخل — امام او را بگفت ای مونس دل
کنیزی را که می‌گفتم همین است — که شمع خلوت عین الیقین است
گشود[6] آغوش جان خاتون جنّت — کشیدش در بر از فرط محبت
کمال لطف و دلداریش فرمود — نوازش‌ها به[7] صد یاریش فرمود
امامش گفت ای فرزند زهرا — ببر این گوهر مخزون شه را
به سوی منزل خود شاد و فیروز — به او از فرض و[8] سنت‌ها بیاموز
که فرزندم حسن را زوجه است این — محیط معرفت* را موجه* است این
فروغ گوهر صاحب زمان است — به نسبت مادر صاحب زمان است



---

۱. مل ۱: عیسی مریم. ۲. مل ۱: نصاری. ۳. مل ۱ و ۲، دا: حاضر.
۴. مل ۱: نبوده. قافیه نادرست است.
۵. مل ۱، مل ۲، دا: همه جا حلیمه آمده است، و فقط «مط» حکیمه آورده است، که منطبق با روایات می‌باشد، در متن آوردیم. ۶. مل ۱: کشید. ۷. مل ۱: و.
۸. مل ۱، دا: «و» ندارد.

شرح ابیات

* **آب حیوان:** آب حیات، زندگی، بقا، خضر، سکندر.

طبق روایات، نام چشمه‌ای است در ناحیه‌ای از شمال، که موسوم به ظلمات است. آشامیدن آن آب، زندگی جاودانی بخشد.

گویند: اسکندر به طلب آن شد و نیافت و خضر پیغمبر بدان رسید و از آن آب آشامید و جاوید گشت. (فرهنگ معین)

* **تعالی شأنه عمّا یقولون:** پایگاه او (خدا) برتر است از آنچه می‌گویند. اقتباس از آیه کریمهٔ ﴿سُبْحانَهُ وَتَعالیٰ عَمّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِیراً﴾

(سوره اسراء، آیه ۴۳)

* **محیط معرفت:** اقیانوس آگاهی؛ استعاره و تعبیری است که ذبیحی به زیبایی از وجود بی‌همال امام حسن عسکری علیه السلام کرده است.

* **موجه:** یک موج، استعاره از وجود نازنین نرگس بانو، که نظر به پیوستگی باطنی وی با وجود شوی بی‌همتایش امام حسن عسکری علیه السلام دارد.

حدیث دیگر که متمم حدیث سابق است*

حـدیـث بشــر از آغـاز و انـجام   چو بـر وفـق ارادت یـافت اتـمام
نخواهـی[1] گـر حکـایت را عـقیمه   کـنون بشنو حکایت از حکیمه
روایـت می‌کـنـد خاتـون عُظـما[2]   حکـــیـمـــه رحـمـة الله عـلـیـهـا
که روزی نـور هـر دو دیـدهٔ مـن   بـــرادر زادهٔ بگـــــزیـدهٔ مـن
حسـن یـعنی امـام عـرش مسـند   گـــل نـورسـتهٔ گـلـزار احـمد
درآمـد از درم چـو سـرو آزاد   نگاه از نرگسش* بر نرجس افتاد
به گرمی آنچنان سویش نظر کرد   که چون شمعش سراپا شعله‌ور کرد
بگفتم ای به قدرت آسـمان پست   بفرما خاطرت را میل اگـر هست
بگـــفـت ای عـمهٔ صـاحب تـقرّب   نگـاه مَن بـر او بـود از تـعجّب
که از بطنش[3] درین زودی خداوند   عـطا فـرماید آن فـرزانـه فـرزند
که از[4] عالم شیوع جور و طغیان   براندازد ز فیض عدل[5] و احسان
بگـفـتم پس اجـازت ده بـه دولت   که من او را روان سازم[6] به خدمت
بگـفـتا کـار بـر وفـق ادب کـن   برو از والدم رخـصت طـلب کـن
بـه عـزم آسـتان دیـن[7] و دولت   شدم مستور در جـلباب عـصمت
کـمر در خـدمت مـعصوم بسـتم   سلامش[8] کردم و پیشش نشستم

---

۱. مل ۱: بخواهی. خطای کاتب است.   ۲. مل ۱، دا: عظمی.   ۳. مل ۲، دا: لطفش.
۴. مل ۱: در.   ۵. مل ۲، دا: عدل فیض.   ۶. مل ۱: سازم روان او را.
۷. مل ۲: دیدن. خطای کاتب است.   ۸. مل ۱ و ۲، دا: سلامی.

هنوز از من سخن نشنیده[1] ز آغاز[2] — نظر سویم فکند از عین اعجاز
که نرجس را بده ای چشمِ[3] روشن — به فرزندم حسن بر وجه احسن
بدو گفتم که من هم بهر رخصت — قدم از سر نمودستم به[4] خدمت
بگفت آن نیّر[5] برج امامت — که ای همشیرهٔ صاحب کرامت
تو را ایزد عطا کرد ارجمندی — که یابی زین سعادت بهره‌مندی
قران فرما* تو باشی آشکارا — میان ماه و مهر[6] عالم‌آرا
شتابان بازگشتم تا به منزل — زبان در شکر یزدان پیرو دل[7]
زفاف با عفاف سعد اکبر* — تحقق یافت با آن زهره منظر*
زمین آراست خود را زین عروسی — رسید از آسمانش دیده بوسی
ملایک کین نوید از هم شنفتند — همه هم را مبارک باد گفتند
به جنّت حوریان پیرایه پیرا — شدند از زیب و زینت‌ها محلّا[8]*
پس از چندی شدند آن ماه و[9] ناهید — روانه سوی منزلگاه خورشید
مکان فرمود آن مضمون تمکین — به بیت والد خود هادی دین
از این ایّام چون چندین[10] برآمد[11] — زمان عمر آن سرور سرآمد
خرامان جانب خلد برین رفت — سوی اجداد پاک طاهرین رفت
امامت منتهی بر عسکری شد — خدیو کشور دین پروری شد
بود تاریخ رحلت سال باران[12]* — که گشتند اشک باران سوگواران



---

۱. دا: ناگشته. ۲. مل ۱ و ۲، دا: آغاز. ۳. مل ۱ و ۲، دا: نور. ۴. مل ۱: نمودم بهر.
۵. مل ۱ و ۲، دا: کوکب. ۶. مل ۱: مهر و ماه. مط: «و» ندارد.
۷. مل ۱: و سر و دل. ۸. مل ۱: مجلّی. ۹. مل ۲: «و» ندارد. ۱۰. دا: چندی.
۱۱. مل ۲: آید. ۱۲. مط، مل ۱: یاران. سهو القلم کاتب است در نقطه‌گذاری.

شرح ابیات

* ذبیحی یزدی از این قسمت که حدیث بشر پایان می‌یابد و داستان از زبان بانو حکیمه عمهٔ مختومهٔ امام حسن عسکری علیه السلام روایت می‌شود، از منابع معتبر دیگری غیراز «رجعت» بهره گرفته که در مقدّمه از آن نام برده‌ایم.

* **نرگس:** گل معروف خوشبو که در میان حلقه‌ای زرد دارد؛ در اینجا استعاره از چشم است. در پهلوی Narkis و در یونانی Narkissos تلفظ شده است و چون اعراب «گ» ندارند، نرجس به زبان آورند.

* **قران فرما:** پیوند دهنده.

* **سعد اکبر:** ستارهٔ مشتری؛ استعاره از امام حسن عسکری علیه السلام است.

* **زهره منظر:** ستارهٔ زهره، سعد اصغر است؛ استعاره از نرگس بانو است.

* **محلّی:** آراسته شده.

* **سال باران:** به حروف ابجد ۲۵۴ می‌شود که سال شهادت امام هادی علیه السلام است.

ولادت سعادت توأمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام *

عـــمود خـیمهٔ چـرخ زبـرجـد　　وجــود قــائـم آل مــحـمّـد
حکـایت مـی‌کنند نـامـوس کـبـرا　　حکــیـمــه آن دوای درد دل‌هـا
که مـی[1] رفـتم به دسـتور مـقرر　　بـه عـزم دیـدن سـبط بـرادر[2]
تـردد داشــتم بـر رسـم عـادت　　سـوی آن اخـتر بـرج سـعادت[3]
یکی روزی[4] قضا چون رفتم آنجا　　بـیامد نـرجس آن مـولاة عـظما
که ای خـاتون جنّت چشـم دارم　　که پاپوش تو با[5] مـژگان بـرآرم
منش گفتم که ای مختومهٔ[6]* من　　تو خـاتون مـن و مـخدومهٔ مـن
کجا هرگز گذارم ای روان بخش　　که تو از پای من بیرون کنی کفش
من از یـاری تـرا خـدمت گـذارم[7]　　روان بر چشم خود[8] منّت گذارم

***

چو حضرت استماع مـاجرا کـرد　　مرا تحسین و نرجس را دعا کرد
در آنـجا تـا نـماز شـام مـاندم　　کـنیز خویش را آن‌گاه خـوانـدم
که حاضر ساز اکنون رخت‌هـایم　　که برگردم سوی عصمت سرایـم
بـفرمود آن جـهان‌افـروز کـوکب　　که نزد مـا بـمان ای عـمّه امشب
کـه رخ بـنماید از دُرج کـرامت　　چــو گـوهـر اخـتـر بـرج امـامت

---

۱. دا: همی.　۲. مل ۲، دا: پیمبر.　۳. مل ۱: امامت. مل ۲، دا: با بیت قبلی جابجاست.
۴. مل ۱: روز از.　۵. مل ۱ و ۲، دا: از.　۶. مل ۱ و ۲: مخدومه، تکرار قافیه است.
۷. مل ۱: نمایم.　۸. مل ۱: «خود» ندارد.

بگفتم آخر این دُرَ را صدف کیست   چو[1] در نرجس اثر ز آبستنی[2] نیست
بگفت از نرجس است این شبنم پاک   که چون خورشید ساید سر بر افلاک
که پیش از صبح دم گردد نمایان   بلی هرگز ندیده مهر تابان[3]
ز جا برجسته حیران و موسوس[4]   نهادم دست بر اعضای[5] نرجس
اثر از حمل چون در وی ندیدم   سراسیمه سوی حضرت دویدم
حکایت عرض کردم بار دیگر   تبسم کرد چون گل آن موقر[6]
که وقت صبحگاه ای یار مونس   اثر ظاهر شود از حمل نرجس
بلی[7] هرگز که دیده مهر تابان   که پیش از صبحدم گردد نمایان
قیاس نرجس ای مولاة عظمیٰ   به عینه هست حال اُمّ موسیٰ
که تا وقت ولادت هیچ تغییر   بر او ظاهر نبود از حکم تقدیر
عدوئی همچو فرعونش ز پی بود   خفای حمل او از بیم وی بود
دگر ما اوصیای مصطفائیم   فروغ نور ذات کبریائیم
نخست ایجاد ما از نور کردند   ز ما رجس و نجس را دور کردند
مقام حمل ما مثل امم نیست   به پهلو جای دارد در شکم نیست
ز ران مادران آئیم بیرون   نه از زهدان که باشد منفذ خون
بود بر حال ما تقدیر شاهد   نزول آیهٔ تطهیر شاهد
چو دیگرباره رفتم نزد نرجس   حکایت باز گفتم نزد نرجس
جوابم داد کای خاتون بر حق   نمی‌بینم اثر در[8] خویش مطلق
شب آنجا ماندم و افطار کردم   به لطف ایزد استظهار کردم
بخوابیدم به پیش جای نرجس   به دل[9] اندیشهٔ سودای نرجس

۱. مل ۱ و ۲، دا: که. ۲. مل ۱: نشان این خلف. ۳. این بیت در مل ۱ آمده است.
۴. مل ۱: رفتم سوی نرگس. ۵. مل ۱: پهلوی. ۶. مل ۱: موخر.
۷. مل ۱: ولی. ۸. مل ۱: از. ۹. دا: سر.

خبر هر دم ز نرجس می‌گرفتم[۱] زیادت بود هر ساعت شگفتم
همه کارم در آن شب بیخودی بود سپاس شب* سپاس ایزدی بود
ز شب‌ها بیشتر[۲] پهلوی لاغر چو ماه نو تهی کردم ز بستر
ز جا برخاستم بهر تهجّد* دمادم در خیال آن[۳] تولّد
ز آداب نوافل چون[۴] گذشتم مهیای نماز وتر گشتم
چو[۵] چشم‌خویش نرجس‌جست[۶] ازخواب وضو کرد و شد او هم گرم آداب
نظر کردم دمیده صبح کاذب اثر ظاهر[۷] نه زان صاحب مناقب
شکی نزدیک شد در دل کند[۸] راه[۹] که آن خلوت‌نشین لی مع الله*
صدا زد ناگهان از حجرهٔ خویش که هان ای عمه فارغ شو ز تشویش
میاور[۱۰] شک که وقت آن رسیده که رخ بنماید آن نور دو دیده[۱۱]
در این[۱۲] حالت ز نرجس اضطرابی مشاهد شد مرا با[۱۳] پیچ و تابی[۱۴]
به عینه اضطرابش[۱۵] زان دواهی* چو نرگس[۱۶] از نسیم صبحگاهی
بدو گفتم که احوال تو چون است چرا بی‌تابیت از حدّ فزون است
بگفتا ز آنچه[۱۷] می‌فرمود مولا اثر ظاهر شد ای مخدومه حالا
من او را جستم و دربر گرفتم دعاها وردها[۱۸] از سر گرفتم
صدا زد روشنی بخش مه بدر که‌ای عمه برو[۱۹] خوان سورهٔ قدر[۲۰]

---

۱. مل ۱: واگرفتم. ۲. مل ۱: پشت را. ۳. مل ۱: این. ۴. مل ۲، دا: در.
۵. مل ۱: چه. ۶. مل ۱: او برخواست. ۷. مل ۱: طاهر؛ اشتباه کاتب در نقطه گذاری است.
۸. مل ۱: در دل بود نزدیک. ۹. مل ۱، مل ۲، دا: که ناگاه.
۱۰. مل ۱: نیاری. ۱۱. مط، مر: بگشاید نقاب آن نور دیده. ۱۲. مل ۲، دا، مر: آن.
۱۳. مل ۱: از. ۱۴. این بیت فقط در «مل ۱» و «مط» آمده است.
۱۵. مل ۲: اضطرابی. ۱۶. مل ۲، دا، مر: نرجس. ۱۷. مل ۱ و ۲، دا: آنچه.
۱۸. دیگر نسخ: حرزها. ۱۹. مل ۲، دا، مر: بدو. ۲۰. مط: لیلة القدر.

چو[۱] کردم سوره را آغاز خواندن   جنین هم در درون می‌خواند با من
پس آنگه کرد بر رویم سلامی   درآمد در[۲] دلم رعب تمامی
دگرباره ز خلوت داد آواز   امام واجب الاکرام و اعزاز[۳]
که چندین ترس ورعبت[۴] عمه از چیست   ز ولد اوصیا این‌ها عجب نیست
خداوند جهان خُردان ما را   به حکمت‌های خود فرموده گویا[۵]
بزرگان را به محض حکمت خویش   نموده بر خلایق حجّت خویش

***

بیا بشنو[۶] عجب‌تر از عجایب   که شد نرجس[۷] ز پیش چشم[۸] غایب
تو گفتی پرده‌ای گردید حایل   میان ما و آن نیکو شمایل
دویدم با دل پر آه و حسرت   به صد افغان وزاری[۹] سوی حضرت
تبسم کرد و گفت ای عمه برگرد   که نرجس را ببینی فارغ از درد
چو برگشتم در آن فرخنده مأوا   ندیدم غیر نوری عالم آرا
زمینش مشرق انوار گشته   در و بامش تجلّی‌زار گشته[۱۰]
چنان نوری مشاهد گشت از دور   که چشمم خیره شد از تاب آن نور
دو گامی پیش‌تر خود را کشیدم   تعالی الله چه گویم تا چه دیدم
دمیده آفتاب فیض سرمد   رسیده قائم آل محمّد
به سجده رو به قبله اوفتاده   روان بر خاک پیشانی نهاده
برآورده است از روی ارادت   چو ماه نو سرانگشت شهادت

---

۱. مل ۱: چه.   ۲. مل ۲، دا، مر: بر.   ۳. مل ۲، دا، مط: ممتاز.
۴. مط، مل ۲، دا: رعب و ترس ای.   ۵. مل ۲، دا: دانا.
۶. مل ۲، دا: به ناگه زین. (مط، مر: این).   ۷. مل ۱ و ۲، دا: نرگس.
۸. مط، مر: دیده.   ۹. دیگر نسخ: فریاد و افغان.   ۱۰. مل ۱: بیت را ندارد.

شهادت بر زبان اول ادا کرد / دگر آغاز نعت مصطفی[۱] کرد
امیرالمؤمنین را آنکه[۲] حسن را / حسین آن سرور خونین کفن را
دگر سجاد و باقر را و[۳] جعفر / کز ایشان است بر پا شرع انور
دگر کاظم امام اتقیا را / وزان پس شاه اقلیم رضا را
جواد آن‌گاه جد خویش هادی / امام متقی و[۴] استنادی
پس آنکه والد خود عسکری را / امام مسند دین پروری را
یکایک تا به خود تعداد فرمود[۵] / به صلوات و به رحمت یاد فرمود
پس از احصای* اسماء ائمه / دعا فرمود آن فخر الاجمّه[۶]*
که یارب وعدهٔ نصرت وفا کن / مرا در امر دین فرمانروا کن
ز من مخذول* ساز اعدای دین را / ز عدل و داد من پرکن زمین را[۷]
ز نور* روی آن صاحب سعادت / همان نور است تاریخ ولادت
طلوع طلعت آن مهر تابان / به صبح جمعه نصف ماه شعبان



شرح ابیات

* **مختومه:** بانوی کمال یافته. در لغت‌نامه دهخدا، واژهٔ مختوم: به آخر رسانیده و تمام کرده. و ناظم الاطبّا، از منتهی الارب، از اقرب الموارد، کمال یافته آمده، که با پیوند «ه» زنانگی، معنی مختومه به دست می‌آید.
* **سپاس شب:** سه قسمتِ شب.
* **تهجّد:** شب زنده‌داری.

---

۱. مط: مصطفا. ۲. مط، مر: پس. ۳. دیگر نسخ: باز. ۴. مل ۱، مط: «و» ندارد.
۵. مل ۲، دا: «می‌کرد» در هر دو مصرع. ۶. مل ۱: الائمّه؛ این بیت تکرار قافیه دارد.
۷. مط: پس از این بیت این دعا نوشته شده‌است: «اللّهم انجزلی وعدی واتمم لی امری و ثبت وطاتی و املاء الارض بی‌عدلاً و قسطاً»

* **خلوت‌نشین لی مع الله:** منظور امام عسکری علیه‌السلام است. و «لی مع الله» برگرفته از این حدیث رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ «لي مع الله وقت لايسعني فيه ملك مقرب ولا نبيّ مرسل». (در قلمر آفتاب، ص ۲۹۴)
* **احصاء:** شمردن.
* **دواهي:** کارهای سخت، بلایا؛ در اینجا منظور رنج و سختی زایمان است.

معنی بیت: دقیقاً لرزیدن نرجس علیهاالسلام از شدت درد زایمان، همانند لرزیدن و جنبیدن گل نرگس از نسیم سحری بود.

* **فخر الاجمة:** «اجمة» خود به تنهایی؛ به معنای بیشه، جنگل و نیزار است، که در این ترکیب، معنای گروه و جماعت می‌دهد. بنابراین فخر الاجمّه؛ به معنی: مایهٔ نازش گروه امامان (ولی عصر عجل‌الله‌فرجه) است. این ترکیب در لغت نامه دهخدا، فرهنگ معین و فرهنگ جامع نوین (ترجمه المنجد) نیامده است.
* **مخذول:** خوار کرده شده.
* **نور:** به حروف ابجد ۲۵۶ می‌شود.

تتمه حکایت

حکایت می‌کند صاحب وقایع — کز آن مولود نوری گشت ساطع[1]
که مستوعب*[2] شد آفاق جهان را — منور ساخت ضوئش آسمان را
پس آنگه طایران ابیض اللّون* — سوی آن انتخاب عالم کون
فرو می‌آمدند از اوج افلاک — همی کردند مسّ آن تن پاک
به طرز[3] خویش[4] او را می‌ستودند — پر و بالی تبرّک می‌نمودند
وز[5] آنجا باز می‌کردند پرواز — نشد بر کس مبیّن[6] شرح[7] این راز
در این حال آن محل فیض سرمد[8] — مرا آواز داد از عین بیحد*[9]
که فرزند مرا ای عمه پیش آر — گرامی گوهر اندر خاک مگذار
من آن تن را چو جان در برگرفتم — تو گفتی زندگی از سرگرفتم
سراپا دیدمش از چشم ادراک — بریده ناف و ختنه کرده و پاک
ذراع* ایمنش در[10] سلک فطرت[11]* — به نیکوتر خطی از کلک[12] قدرت*
ز جاء الحق* نوشته تا به آنجا — که إنّ الباطل کان زهوقا
در اول وهله آن فرزانه فرزند — نظر چون بر جمال والد افکند

---

۱. مل ۲، دا: شایع.
۲. مل ۱: مسموعت. ضبط بی‌معنی و نادرست است که ناشی از نفهمیدن واژه بوسیله کاتب است. مل ۲، دا: مستوجب.
۳. مط: طور.
۴. مل ۱: خود.
۵. دا: از.
۶. مل ۲: میشر.
۷. مل ۱: سرّ.
۸. دیگر نسخ: باری.
۹. دیگر نسخ: یاری.
۱۰. مل ۱: را. دا: از.
۱۱. مل ۱، مط: کلک قدرت.
۱۲. مط: سلک؛ ضبط این بیت در «مل ۱» دارای تکرار قافیه است.

روان بر سینه دست احترامی   نهاد و کرد بر رویش سلامی
ز دست من گرفت آن حضرت او را   مگو طفل، آن محیط آبرو را
بمالید آنکه آن دانای اسرار   به چشم او زبان معجز آثار
دگر باره زبان دُر فشانش   بگردانید بر گوش و دهانش
دگر مالید دست معجز آئین   ز رأفت بر سر آن سرور دین
بفرمودش که ای فرزند دلبند   تکلم کن به توفیق[1] خداوند
به جوش آمد دل دریای عرفان   شد اول موج زن ز آیات قرآن
ز بعد استعاذه[2]* آن فلک تاز[3]   به[4] بسم‌الله سخن را کرد آغاز
نُرید[5] أن نمنَّ بر زبان راند   تمامی[6] آیه را تا یحذرون خواند*
دگر صلوات بر پیغمبر و آل   چنین تا والد فرخنده احوال

***

بگفتش باز[7] کای بگزیدهٔ من   فروغ دل چراغ دیدهٔ من
بیان کن آنچه را ایزد به تعداد   برای انبیای خود فرستاد
صحف کز[8] لفظ سریانی بر آدم   منزّل گشته از خلّاق عالم
همان بر لفظ سریانی ادا کرد   بیان از ابتدا تا انتها کرد
کتاب نوح و صالح هود و ادریس   بخواند آن نوربخش ماه و برجیس
دگر خواند آن صحف را کز خلیل است   بر آن لفظی که نقل از جبرئیل است
زبور و بعد از آن تورات و انجیل   دگر فرقان جدّش را به تنزیل[9]*

---

۱. مل ۲، دا: فرمان. ۲. مل ۱: نور استفاده. ۳. مل ۲، دا: ناز. ۴. مل ۱: ز.
۵. مل ۱: ترید، که اشتباه کاتب است.
۶. مل ۱: تمام آن. مل ۲، دا: تمام؛ مط پس از این بیت «و قل جاء الحق...» را آورده‌است.
۷. مل ۱: یار. ۸. مل ۱: بر. ۹. مط: جدّم را به ترتیل.

دگـر آن قـصـه‌ها کز انـبیا بـود　　تـمامی را بـه مـعجز یـاد فـرمود
گر این معنی مشکل[1] را یقین نیست　　بگو پس[2] معنی طیّ اللسان* چیست
در این حال از هوا مرغان بسیار　　بدیدم[3] جمله بال افشـان و طـیّار
به پیرامون حضرت جمع گشـتند　　هـمه پـروانـهٔ آن شـمع گشـتند
یکـی زان مـرغ‌ها را داد آواز　　هـمایـون شـاهـباز اوج اعـزاز[4]
که بردار و برو[5] این طفل مـا را　　بـزرگ انـدیشهٔ کـوچک[6] نـما را
نکو حفظش کن ای پاکیزه مـنظر　　به هر چهل روز یکـبارش بـیاور
گرفتش در دم آن اعجوبه شهباز　　به سوی آسمان‌ها[7] کـرد پـرواز
ندیده نسر طـایر* چشـم فـرهنگ　　که گیرد بیضهٔ خورشید در چنگ[8]
ز پـی رفـتند آن مـرغان دیگر　　چـو دنبال سـپهبد خـیل لشگر
بـفرمود آن مـفاد نـیک نـامی　　کـه ای[9] پـاکـیزه فـرزند گـرامـی
سـپردیمت بـه آنکو امّ موسی　　به او بسپرد مـوسی را بـه دریـا
چونرجس رودش[10]* ازچشمش نهان شد　　ز نرگس* زنده رود* او روان شد
امـام او را تسـلی داد و فـرمود　　مکن بادام تـر* را شـبنم آلـود
که آن[11] فرمانروای مـلک تـقدیر　　نمی‌گیرد[12] جز از پستان تو شیر
چه لازم باز گوئی[13] سرگذشتش　　بزودی با تو باشد بـازگشتش[14]

***

۱. مط: «مشکک»؛ به خوبی در نسخه پیداست که کاتب عمداً «ل» را در واژهٔ «مشکل» پاک کرده و تبدیل به «ک» کرده است.
۲. مط: بگویش. مل ۱: بیت را ندارد.
۳. دا: بدید آن.
۴. مط: اعجاز.
۵. دیگر نسخ: ببر.
۶. مط: کودک.
۷. مل ۱: سوی آن خانه‌ها.
۸. مل ۱: بیت را ندارد.
۹. مل ۱: کای.
۱۰. مل ۱: پورش.
۱۱. مل ۲، دا: این.
۱۲. مل ۱: نگیرد او.
۱۳. مط: بازگوی.
۱۴. مل ۲، مر: سرگذشتش؛ که تکرار قافیه است.

تو و فرزند تو احوالتان راست　　مثال مادر موسی و موساست
که با فرعون و چندین داروگیرش　　همان از مادر خود بود[۱] شیرش
حکیمه گفت ای دریای[۲] اعجاز　　ز ما پنهان چه داری شرح این راز
چه[۳] مرغ است آنکه تو مولای ما را　　به او دادی بیان کن ماجرا[۴] را
بگفت آن طرفه طایر[۵] روح قدسی‌ست　　که پروازش ورای[۶] عرش و کرسی‌ست
خداوند جهان کشّاف غُمّه*　　موکّل کرده[۷] او را بر ائمه
نگه می‌دارد ایشان را ز عصیان　　موفّق[۸]* می‌کند از[۹] فیض یزدان
به ایزد رهبریشان می‌نماید　　به دانش زیب ایشان می‌فزاید[۱۰]
حکیمه گوید از بعد چهل روز　　سوی آن آفتاب عالم‌افروز
برفتم دیدم اندر صحن خانه　　چو ماه چارده[۱۱] طفلی روانه
بگفتم ای[۱۲] امام علو تا[۱۳] سفل*　　گمان دارم دو سالش باشد این طفل
تبسم کرد و گفت آل پیمبر　　که هستند[۱۴] اوصیای فیض‌گستر
چو[۱۵] باشدشان نهال قد و قامت　　چنین پروردهٔ باغ امامت
بدین گونه بود نشو و نماشان　　رسد فیض دمادم از خداشان
به طفلی صاحب اعجاز باشند　　ز اطفال دگر ممتاز باشند[۱۶]
از این اطفال[۱۷] تا اطفال دیگر　　به یک ساله‌ست یک ماهه برابر
به بطن مادران دارند عادت[۱۸]　　به تسبیح و به قرآن و عبادت[۱۹]

---

۱. مل ۱: داد.　۲. مل ۲، دا: دانای.　۳. مل ۱ و ۲: چو.　۴. مط، مر: فرما خدا.
۵. مل ۱: این طرفه مرغ.　۶. دا، مط: فراز.　۷. دا: کرد.
۸. مل ۲، دا، مر: موثّق.　۹. دا: بر.　۱۰. مل ۱: بیت را ندارد.
۱۱. مل ۲، دا، مر: چهارده.　۱۲. مط: کای.　۱۳. مل ۲، دا: علوی و
۱۴. مل ۲، دا: باشند.　۱۵. مل ۱: چه.　۱۶. مل ۲، دا: بیت را ندارند.
۱۷. مط: اشبال.　۱۸. مل ۱: عبادت.　۱۹. مل ۱: به قرآن و به تسبیح و به طاعت.

هنوز این بچه شیران در رضاعند*   که افواج[1] ملایک را مطاعند[2]

بر/ایشان می‌شود هر صبح و هر شام   ملک نازل شود از بهر[3] پیغام

همی رفتم من از بهر زیارت   به هر چل روز یک نوبت به خدمت

دو روزی پیشتر[4] از فوت مولا   به دستور مقرر رفتم آنجا

بدیدم نوجوانی[5] مشک بو[6] را   که چشم حیرتم نشناخت او را

بپرسیدم ز فرزند برادر   سراج دین امام هفت کشور

***

که این مه‌طلعت خورشید[7]رو کیست   مرا خود معرفت در حقّ[8] او نیست

کجا باشد روا ای چشم روشن   مرا مکشوف پیش او نشستن

تبسم‌کرد و گفت این[9] شمع مجلس   نخواهد بود جز فرزند نرجس

مرا از زندگی مدت تمام است   پس از من، او به جای من امام است

شما را از اصاغر* تا اعاظم*   اطاعت سنجی او هست لازم

چو چندی درگذشت از این حکایت   حسن زین خاکدان فرمود رحلت

شد اندر جنّت الفردوس مطلق[10]   به آباء[11] عظام خویش ملحق

نشست آن مسند آرای امامت   به جای والد خود تا قیامت

من اکنون می‌روم هر صبح و هر شام   به سوی آن امام نیک فرجام

هر آن مشکل که دارم می‌شود حل   از آن آخر نشین بزم اول

بود گاهی که ناپرسیده مطلب   گشاید در جواب مدّعا لب

---

۱. مل ۲، دا: امواج.   ۲. مل ۱: بیت را ندارد.

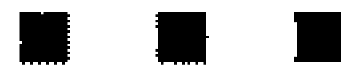
۳. دیگر نسخ: پی. (مل ۲: بی) ایصال. (دا: «و» دارد) پیغام.

۴. دا: بیشتر؛ اشتباه کاتب در نقطه‌گذاری است.   ۵. مل ۱، دا: نوجوان.   ۶. مط: مشک مو.

۷. مل ۱: پاکیزه.   ۸. مل ۲: از (دا: در؛ مط: بر) حال.   ۹. مل ۱، دا: ای.

۱۰. مل ۱: جنّت و فردوس ملحق؛ این ضبط دارای تکرار قافیه است.   ۱۱. دا: آبای.

امـام دیـن کـه سـرّ ایـزدی بـود   به‌سال سر[1]* جهان را کرد بدرود
امامت چون به مهدی شد حواله   در آن دم بود حضرت چهار ساله[2]



شرح ابیات

* **مستوعب:** همه را فراگیرنده.
* **ضـوء:** نور و روشنی.
* **طایران ابیض اللون:** پرندگان سفیدرنگ.
* **محلّ فیض سرمد:** وجود یگانه امام حسن عسکری علیه‌السلام.
* **عین بیحد:** ذات و حقیقت ازلی حقّ تعالی.
* **ذراع:** دست انسان از آرنج تا سر انگشتان.
* **سلک فطرت:** پیوستهٔ سرشت و طبیعت.
* **کلک قدرت:** قلم توانای آفرینش کردگار.
* **جاء الحقّ:** در این بیت، آیهٔ هجدهم سورهٔ اسرار حلّ و درج گردیده است.
* **استعاذه:** گفتنِ «أعوذ بالله من الشیطانْ الرجیم».
* **تمامی آیه را تا یحذرون خواند:** در این بیت، آیه ۶ سوره مبارکه قصص حل و درج شده است.
* **تنزیل:** به ترتیب فرو فرستادن؛ وحی کردن خداکلام خودرا بر نبی؛ ظهور قرآن بر قلب نبی به حسب احتیاج به واسطهٔ جبرئیل.

(بنگرید به آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ اسراء) (از لغت‌نامه دهخدا)

با توجّه به معانی یاد شده، معنی مصرع می‌شود: قرآن را آن‌گونه و بدان ترتیبی که بر جدّش پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرو فرستاده شد، بـر زبـان آورد؛ انگارکه بر او نیز وحی (فرو فرستاده) می‌شد.

---

۱. مل ۱ و ۲، دا: «سه» ضبطی نادرست است.   ۲. مل ۱: بیت را ندارد.

* **طیّ اللسان:** در لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل «طی»؛ طیّ لسان؛ به معنی نَوَردیدن زبان؛ مراد از آن خاموشی است و گاهی کنایه از استعداد گفتن. از غیاث اللغات و آنندراج، بدون شاهد مثال آورده شده است. این ترکیب بدین‌گونه در کتاب‌های لغت ضبط نشده است.
ذبیحی در این بیت همنوا با حکیمه بانو، به خواننده روایت خطاب می‌کند که اگر به‌این معنی مشکل (خواندن کتب آسمانی توسط یک نوزاد) یقین نداری، به معنی طیّ لسان، که کنایه از استعداد گفتن است، توجّه کن. (نوزادی که زبانش فاصلهٔ چندین ساله تا بیان کتب آسمانی را به سرعت طی کرده است).
* **نسر طایر:** یکی از ستارگان قدر اول صورت فلکی عقاب که صورت دهم از صور نوزده گانه شمالی است.
* **رود:** فرزند.
* **نرگس:** استعاره از چشم.
* **زنده رود:** زاینده رود؛ استعاره از اشک فراوان.
* **بادام تر:** استعاره از چشمِ حضرت نرگس علیها السلام.
* **کشاف غمّه:** گشایندهٔ اندوه.
* **علو تا سفل:** بالا تا پایین؛ (کنایه از همه مردم)
* **رضاع:** شیر خوردن کودک از پستان مادر.
* **اصاغر:** کوچکتران.
* **اعاظم:** بزرگتران.
* **سِـر:** به حروف ابجد ۲۶۰؛ سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است.

خاتمة الکتاب

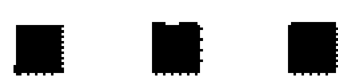
ذبیحی لب فرو بند از حکایت	که این ره را نمی‌بینم نهایت
ز چندین گفت و گو مدحت گذاران	یکی نشمرده‌اند[1] از صد هزاران
محیط معجزات اوصیا را	نباشد حدّ و پایان آشکارا
تو در این[2] بحر غوصی کرده باشی	یکی گوهر به چنگ آورده باشی
ز تو جنس گنه فردا بضاعت	وزآن دین‌پروران نقد شفاعت
چو[3] شد ختم دعا[4]* تاریخ اتمام	سخن را در[5] دعا ده زیب[6] انجام
خداوندا به یکتایی ذاتت	به اسماء و به افعال و[7] صفاتت
به آن قومی که از[8] تسبیح و تهلیل	دمی جایز نمی‌دارند تعطیل
به حقّ[9] حرمت آن چهارده تن	که هست از نورشان آفاق روشن
به نصّ ختم قرآن سورة النصر	به فَصّ* خاتم[10] دین صاحب العصر
به حقّ کعبه کز نور حضورش	منوّر می‌شود وقت ظهورش[11]
که چشم شیعیانش را شفا بخش	ز گرد موکب او توتیا بخش
چه تأثیر و ظهور* از یک شمارند	دو سر از جیب یک دوران برآرند[12]

---

۱. مل ۱: یکی نشمرده ز او از.	۲. مل ۲، دا: آن.	۳. مل ۱: چه.
۴. مل ۱: «دعا» را جا انداخته است.	۵. مط: از.	۶. دا: «و» اضافه دارد.
۷. مل ۱: «و» ندارد.	۸. مل ۱ و ۲، دا: در.	۹. دا: «و» اضافه دارد.
۱۰. مل ۱ و ۲، دا: فیض قائم.	۱۱. مل ۱: از این بیت به بعد را ندارد.
۱۲. مط: این بیت را ندارد و در صفحهٔ آخر، پیش از رباعی مادّه تاریخ نوشته: «بعد از آنکه این نسخه به اتمام رسیده و به نرگسدان موسوم شده، حضرت تأثیر به موجب این رباعی، تاریخ اتمام را نرگسدان ذبیحی یافتند. در نسخهٔ «دا» فقط «رباعی» نوشته بود که در متن درج شد.

رباعی

زین[1] نرگسدان که بسته راه توبیخ   بر وقت ماه و مشتری و مـریخ
تاریخ طلب چو ناظمش از من کرد[2]   نـرگسدان ذبیحی* آمـد تـاریخ



شرح ابیات

* **ختم دعا:** به حروف ابجد می‌شود ۱۱۱۵ هـ.ق؛ سال پایان سرودن نرگسدان.

* **فصّ:** نگین انگشتری.

* **تأثیر و ظهور:** هر دو به حروف ابجد می‌شوند ۱۱۱۱ هـ.ق؛ که سال مرگ علّامه مجلسی‌ؒ هم هست. ذبیحی‌ؒ در این بیت آخر نیز بـا اسـتفاده از بـازی حروف و اعداد، ارادت خود به میرزا محسن تأثیر تـبریزی و اعـتقاد خـود بـه اینکه دوران زندگیشان عصر ظهور است، را بیان کرده است.

* **نرگسدان ذبیحی:** به‌حساب ابجدی ۱۱۱۵ هـ.ق؛ سال‌اتمام سرایش منظومه.

---

۱. مل ۲، دا: این.   ۲. مل ۲، دا: کرد.

کتاب‌نامه

۱. **قرآن حکیم**؛ ترجمه و توضیح: دکتر سیّد جلال‌الدین مجتبوی، انتشارات حکمت، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۶.

۲. **احادیث و قصص مثنوی**؛ تألیف: بدیع‌الزمان فروزان‌فر، ترجمه و تنظیم مجدد: حسین داوودی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.

۳. **بوستان سعدی**؛ با شرح اشعار و حواشی محمّدعلی ناصح، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳۷۱.

۴. **تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم ـ بخش دوم)**؛ تألیف: دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۳.

۵. **خسرو و شیرین**؛ نظامی گنجوی؛ تصحیح و تعلیقات: دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۶.

۶. **در قلمرو آفتاب (مقدّمه‌ای بر تأثیر قرآن و حدیث در ادب پارسی)**؛ پژوهش: دکتر علی محمّد مؤذنی، انتشارات قدیانی، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۲.

۷. **دیوان محسن تأثیر تبریزی**؛ تصحیح: دکتر امین پاشا اجلالی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۸. **سیره معصومان**؛ تألیف: سیّد محسن امین، ترجمه: علی حجتی کرمانی، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.

۹. **شرح بوستان**؛ تألیف: دکتر محمّد خزائلی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸.

۱۰. **شرح مثنوی شریف**؛ جلد اول، تألیف: بدیع الزمان فروزان‌فر، انتشارات زوار، چاپ هفتم، ۱۳۷۵.

۱۱ . شهرهای جهان؛ ترجمه و تألیف: عبدالحسین سعیدیان، انتشارات علم و زندگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.

۱۲ . فرهنگ بزرگ سخن؛ دکتر حسن انوری، انتشارات سخن.

۱۳ . فرهنگ تلمیحات؛ تألیف: دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳.

۱۴ . فرهنگ عمید (فارسی ـ فارسی)؛ تألیف: حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹.

۱۵ . فرهنگ معین (فارسی ـ فارسی)؛ تألیف: دکتر محمّد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم، تهران، ۱۳۷۵.

۱۶ . فرهنگ بزرگ جامع نوین (عربی فارسی)، ترجمه‌المنجد با اضافات؛ ترجمه: احمد سیاح، انتشارات اسلام، چاپ هفدهم، ۱۳۷۴.

۱۷ . کلیات مفاتیح الجنان؛ ثقة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباس قمی، انتشارات پیام عدالت، تهران، ۱۳۸۴.

۱۸ . لغت‌نامه دهخدا؛ تألیف: علی‌اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.

۱۹ . لیلی و مجنون؛ تألیف: نظامی گنجوی، تصحیح: دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، خرداد ۱۳۷۴.